

87. NO 029-24)

Cap. Coll. 125

can

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله وصحبه أجمعين
 اما بعد ميگويد فقیر ولی الله عفی عنه - این کلمه چند است - از صحابا بهام - بر دل این فقیر ریخته -
 وراثت خواندن حزب البحر که دعائیست مشهور از بهات شیخ عظیم القدر ابو الحسن شافعی قدس الله سره می
 بهتوا مع مثل بر مقدمه و مقصدی و خاتمه حبیبنا الله و نعم الوکیل مقدمه مثل است بزرگ که چند که بدست
 معرفت معانی حزب البحر خصوصاً و معرفت کلمات عارفین عمده آسان شود با معنی او ولی در معرفت کلمات
 و اینجاست استجاب که حزب البحر از ان جمله است و شرح شود - از معارف عظیم که شعب بسیار دارد - یکی آنست که
 خدای تعالی را هر چند کمالات بی نهایت است - کلیات آنها منقسم شود - در چهار نوع کمال - ابداع و خالق و
 تدبیر و تدلی و شرح این مراتب اربع - از سایر قضایا باید حجت - از اینجا دعوی از علم تدبیر بیاریم -
 بعد از ان شعبه - از تدلی که آن شعبه از اعظم شعبات تدلی است - آن طریقی کنیم - زیرا که قصد اول ایجاد و چیز است
 لکینه استجاب دعا که این حزب از ان قبیل است - و بیان قبله هست شیخ ابوالحسن - از میان تجلیات چون
 نفس رحمانی سید شد - اول چیزی که در نفس رحمانی ظاهر گشت تجلی اعظم بود - که مثل خطوط شامیه قهر خود در
 جمیع نقاط نفس رحمانی فرستاد و استیلا او در جمیع اطراف ظاهر شد - بعد هر چه در مرتبه عقل سپارنده بود
 ایجاد را منکس شدن گرفت - و بعد رقابیت ماده بسبب استعدادات متجدده آن صورت منکس به جمیع
 قوایا و لوازمها را بعد از تحریک پیدا آمد و چون طبایع شتی علویه و سفلیه متحقق شدند اینهمه یک نفس گشته
 حاجتی دیگر مبداء المبادی پیش آورد و آنجا جنت آنست که این حقائق منکسر و واحد بوحده ترقیبی شده

محقق گشت و این شخص باین وحدت ممکن است که فیلسفی پیدا کند بخیر بحث - و ممکن است که از ان تشبیه
تخلف کند جو مطلق در کار شده و او را بخیر بحث تشبیه گردانید و این مشا به گردانیدن نمی باشد الا به بعضی
قوی و قبض آخری - و این فعل مسمی است به تدبیر ماضی این فعل باعتبار صدور از مبداء یکی است - و
باعتبار تعدد محال و قوای ظهور بیشتر بکثرت بے نهایت - باین اعتبار قدره و جوبیه تنها در عالم تصرف
فرموده و غیر یزید داشت و حقائق عالم را بتلاسیب آن گرفت - و بهیچ حقیقت راجع جوهر و جوهر عر ضیه چه
طلو و چه غلیظه گذاشت که راستا راست قوی او متکامل شوند شرع ازین نکته و قیقت باین لفظ تعبیر
فرمود که موثر حقیقی بجز قدرت و جوبیه تنها بلا واسطه نیست و سببیه اسباب بحسب سنده سنده است پس
و در هر جا ممکن است که خرق مادت متحقق شود - و قبض بسببیت و بسط اسباب شعوب بی نهایت دارد -
تقریر مختصر آنست که گویم هر ممکنی را می تواند هر جا ایجاد کرد - اینجا تجلی عظم بصغات بس یا تصف شد -
و به اسما و بیشمار مسمی گشت و اجزای آن شده است الله و آن باعتبار تخصیصی یعنی است که از جهت این تجلی
بهم رسیدن آتش و آن باعتبار قهر و جمع ممکنات که در قبض رهایی متشکل شوند و علیهم و آن باعتبار
حضور حقایق عالم صادره فی مرتبه اعظم پیش این تجلی و کلیات اسباب حدوث حقایق چهار است
قوای عنصریه و قوای فکلیه و هیات مثالیه و ادویه طلاء علی - و هر که با ایشان ملحق باشد از افاضل بشر
و هیات طلسم الهی و ما یعلق بذلک قصه مختصر در بعض احوال تشبیه بخیر بحث مختصر میشود - در قبول حائی
نفوس ذکیه - پس این جامع بجهت هم خود مطلوب را طلب می کنند و حضرت مدبر بقبض و بسط و در هم
ایشان تصرف می نماید و عالم را متفاد آن طلب می گرداند قال الله تعالی یستجیبون امنوا و
عملوا الصالحات و نزد هم من فضلهم لامعه ثانیه در بیان تجلی که قبله است شیخ ابو الحسن فیلی
بوده است بعد از آنکه کمال تدبیر عالم را مبر باد بر ساخت سموات و ارض و ما فیها - همه مظلوم بود -
مثل شب تاریک - حکمت الهی تقاضا کرد که آن نقصان نیز مجبور شود و آن برگشتگی نیز با نظام
مبدل گردد - پس در عالم مثال تجلی که کشف حقیقه و اجبیه تواند بود بر روی کار آمد و آن تجلی توانی
اجرای بحث افلاک و اولاک و افاضل افراد انسان را از میان نفوس ایشان انتزاع فرمود و آنها
را متبلبن لباس مثال ساخته - و قود این نور نام صفت گردانید هر حجر بحت پروانه مثال خود را برین نامیزد
و بقصر و رت طبعی در وسط آتش می افتاد - و از آنجا از خودی بزرگ است متلاشی می شد و سعادت بعدی
می گردانید - و تاج و تلبس نار متها صفت میگشت - و در سلم نار قیزی در میان اجاری بحت انانیات
خاصه شه و نمود - اما بعد متلاشی گشتن را مدی و رغایت شعشان و بر اقیه قریب بحر نار از حجر بحت

تپاش می نشست چنانکه تا شلک را در نفوس افتادند و اکثر آنرا نار میخورد و جزو طبله
 نموز می نشیند - در میان اجزای را دیده تیر می من تو و او پیدا می شد - و کارخانه عالم بسبب این تیر
 و تقاضات منظم گشت - اصل طینت کلیه چنانکه این تجلی را تقاضا کرد چنان بجز و در کشیدن او احجاب
 را - و در سطح و جداگانی او متلاشی ساختن - و اجزاء و بخشها تیر آتش نشسته را - خادم امر بسط گردانید
 تا دواع کلیه که از صفت غیب فروز آید در میان این نفوس لباس جزئی پوشد - و بگردار شمس
 محسوس جزئی در عالم محسوس تاثیر فرماید - تقاضا نمود - و لک تقدیر العزیز زلحیلم از جماعه - بنی که
 و کرد و اعم کلیه وارده بر انواع حیوان گشته اند - حایر شاند - و جمعی که دون این فریق اند - و
 فی الجمله دواعی را بر دوشته اند حافین حول العرش - و نفوس کثیره دیگر که در اصل فطره شبیه بودند -
 و نفوس حافین حول العرش - لیکن حوادث ایشان را تا آنجا نرسانید - که در سطح بار متلاشی شوند -
 و خود را بر پروانه صفت بر آتش زنند - بلکه مثال عاشق شیدا تجدید نظر کردند و تجلی عظیم و از خود بی خود
 غیبت تا پیدا نموده با هم گشتند - اینجا چه مانند هوای مضمی که قریب به آتش باشد - و کسی که نزدیک آتش
 است - آن هوا را جدا از آتش میدانند - و کسی که در میان او و نار بعدی غلظتی هست - شعله را ضعیف قدریکه
 هست می بینند - بسبب اختلاط این هوای مضمی با جوهر نار و در نظر و فی الجمله اتحادی - و فی الجمله تائیدی -
 پیدا کرده اند - یا مثل هوای مضمی که بسبب شمع شمس منور گردد - و در مقام خود پای محکم کرده ایستاده اند -
 و فرو تر از این نفوس دیگر اند - بیشتر از پیشتر که مثل ایشان مقصود افتاده است - با شباح و مخازن -
 و در احتیاطی و الاسرار و این جماعه مانند هوای که در حجاب از شمس بسبب تائید ضوئ نورانی گردد
 علی اختلاف مراتبها و مانند گسها که بر سبب شمس شهادت گردانند - بسبب بعض ندا و فی از جسم خفیه تراوش
 کرده - نیز سجاوسته دارند - این جماعات مسمی طلیتین اند - و هر جا که ظل علیین افتاد - بهشت همت
 خواه بقعه ارض - خواه موطنی از مثال - و در مقام طلیتین آنقدر رحمت و رضا و سرور و ابتهاج و
 اطمینان می بارد - که بیان آن مقدور بر بشر نیست - و هر جا از وی ظله افتاده است آن رحمت و
 رضا ابتهاج خود را در آن ظل فرستاده - از خطابات لطیفه و ارتفاعات جمیله بقدر طبیعت این دو
 بهشتی - زیرا که بهشتی چون باصل صورت نوعیه خود رجوع کند و البصری هست - و سمعی و ذوقی و
 شقی الی غیر ذلک و ذوقی لذتی دارد و رحمت و سرور تقاضا می نماید - که هر لذتی را قبله پاشد - تا تکامل
 گردد به سبب توجه با و و چنانکه اهل الله بد کشف دریافته اند - که همیشه در عالم نفوس کثیره علی سبیل
 التبدل پیدا میشوند - جمعی ابدال و جمعی اختیار - و نظام عالم موقوف می باشد بر وجود ایشان - بر

بنسبیل تجدد امثال و تبدل اغراض المومنین در طلسم الهی و درجات شعی است - و در هر درجه واجبست
 قیام جمعی - و چون وجود الهی فردی را از منزلت او مرتفع گرداند - و بتلاشی در نور عظم مشرف سازد -
 فردی را دیگر واجبست که بجای او ایستد - تا ظهور مرتبه لازم نیاید - مانند سقفه که بر چهار ستونی اعتماد
 داشته باشد - و حکیم ما هر بجایی آن تنگتو نهایی دیگر نصب کند - و آنها را از تحت سقف برآرد - و
 بعضی حکما گفته اند که جمعی از پیر و اهل ارباب ارض من حیث یو فلان بن فلان فراموش می کنند - و
 باصل تحقیق آنها در تدبیر غیب متغفل میشوند - پس لاچار برای ایشان نامی از اوصاف کامله اشتقاق
 می نمایند - مثل جبرائیل و اسرافیل این مقاله هر چند بهیبتها پیش این فقیه مسلم نیست - اما ماخذ و
 منشائی دارد که در پیش این فقیه مسلم هست - باینکه این تجلی برناج محتالیت و جویبیه است - و فدا لک تجلیات
 الهیه و طلسم حکمت رحمانیه - اگر این تجلی نمی شد - اراده متجدد ظاهر نمی شد - و عالم شبیه طبیعت
 میگشت و واجب جل مجده مدرک مانع نمی شد - زیرا که ادراک بر انسان حقیقت واجب را
 خالی از افتلاط صورت خیالی و وهمیه که شرح معنی اجمال کند نمی تواند درست ایستاد - و آن صورت
 خیالی را تعبیه می باید - و پشت پناه - و بجز این امام تجلیات صور خیالی و همیه را پشت پناهست
 نمیتواند بود - و اگر این نفوس که در دوا عی کلید باشند یعنی بودند - ارسال سلطه ابدال و کتب و
 نصب شرائع و اهلک فراعنه - که بر شرائع تحکیم کنند - صورت نمی بست - و اگر این انجذاب غیب
 نفوس بجانب تجلی الهی نمی بود - حشر جواب و سوال و حساب تقدیم تنعیم - بر روی کار نمی آمد
 و اگر این اطمینان و سرور با آن صفت و عیالین شحق نمی شد فروع و متغلات اهل جنت در
 نشاء جنت ترشح نمی شد - و بر تجلی الهی باعتبار و کشف بودن حقیقت واجب را در نظر شخصی تجلی
 الهی است برای او در حق او - و در لغت او - و آن حقیقت مشابه شرح و کشف ذات می نماید -
 عرش الرحمن برای واجب - باعتبار او در حق او اینست حقیقت عرش مثالی که مستوی الرحمن آمده
 اینجا باید دانست که هر مجرود از ماده و مدد را - با بعضی الوان و اشکال الهی است بطریق محال و است
 نه بطریق تبیس - و انصاف - یعنی در تقاسم رحمت آن مجرود در عالم مجرود جای واقع شده است
 که در عالم محسوس آن الوان و اشکال اصواتها آنها واقع است و تعبیر از آن رد و و اصطلاح قدما
 خلاصه ضم و اقنوم است - محسوس ضم آن مجرود است - و مجرود اقنوم آن محسوس - در شریعت تعبیر از آن
 بعرض و استوا بر عرش واقع شده - و اگر این را مثلی خواهی ترتیب داد و را با سلاک گوهر را خطه کن -
 و صورت نباید را باین رنگ شکل که آن نوع شجر ساخته شود و متخضر ساز - لامحال صورت شجره که

مرقوم بر کاغذ است بنوعی شرح و تفسیر آن صورت نباتیه مجرومی کند - قصه مخصوص قبله بهمت فتح
 همین تجلی است اورامی بیند و در وی تحدیق نظری فسر باید و بوی بهم می گردد - و از وی سوال
 مینماید - و بوی الهامی کند یا همه شالشی و در شرح بعض کلمات فرموده که در بیان طلسم الهی بصورت
 گفته می آید - بقدر تیسیر و التسلع وقت - و ستر اختلاف سالک عقلا و معارف الهیه زین مقاله ظهور
 رسد - و وجه تطبیق اقوال متخالفات طبع بوجه اجمال اینجا مبین گردد - وجه صدور طلسم الهی در مبدأ این
 معین کرده شود - جمعی که نفس ناطقه ایشان بسبب خلص از غواشی طبیعت و کوبه بوجه من الوجوه -
 بجانب غیب مطلع شد - چیز از کمالات حقیقت الحقایق دریافتند - و از چیز غفلت و زریز
 زیرا که احاطه کمالات آن صغیر و مقدور بشر نبود - هر یک بحسب استعداد جلی و کسبی به تجلی از تجلیات الهیه
 و کمالات از کمالات و جوهریه وی آورده - و آن تجلی قبایح است - هر چه گفت از و گفت - و هر
 اشاره کنی که کرد منقطع اشاره همان تجلی بود - جمعی در وادی کمال ابداع افتادند نفس کلیه دیدند که
 ظاهر شده است - در مظاہر بسیار - مثل امواج به نسبت بحر ترانه توحید وجودی - از باطن ایشان
 برآمد - طائفه در میدان کمال خلق و در در رفتند - به صورت نوعیه دیدند که تقاضائی لوازم خود
 کرده است چه صورت عرضیه جوهریه چه اجرام فلک چه اجسام عنصریه در ندقیات حکمت طبیعه
 افتادند - و علوم نجوم و طلسم در خاطر ایشان کل کرد و فرقه در فکر کمال تدبیر فرورفتند - عالم را و بسته
 به تدبیر و خوابی یافتند و دیدند که آن تدبیر تالابیب صور نوعیه را گرفته است - و به قبض و بسط و در آنها
 تصرف فرموده اند - اجرام علویه را مطلق العنان گذاشته - که احکام آن علی و جهاد در مواظبت ظاهر شود
 و نه اجسام را مهمل ساخت که مقتضائی آنها را راستا راست بر روی کار آید هر خیم و طلیع دیدند
 که رقم حفظت شئیاً و غابت اشیاء عنک بر سیما ی ایشان ثبت است اندو نیز بالاتر آمدند
 و اثبات حقیقت تدبیر نمودند و گروهی را بغیر سعی و فکر خودشان مدبر السموات و الارض و تجلی اعظم کائنات
 گردانیدند - تا اثبات واجب کردند بحصولیت فروید و به اراده متجده و بعث رسل و انزال شرایع
 و لقاء الله بعد الموت علی و جهات اهل گشتند - این راه انبیا است - صلوات الله علیهم و این همه
 فطری است که خدائی تعالی را در طبیعت بشر نهاده است - و تکلیف بآن فرموده - اگر مراتب
 اولی معلوم شخص باشد و در مباحث این مقام خوض نماید خطوبی له و خطوبی له و اگر از مراتب
 اولی نظر پوشیده بجهل بسیط باشد اجهل البسیط اقرب لخلوص من الجهل المركب - شریعت هر چه خطوبیه
 علی صاحبها الصلوة و التسلیمات که تم شرایع است مباحث تدلی را ظاهر شریعت ساخت که مواظبت

برای جاری است - و مباحث تدبیر انجمن شریعت و لوح بهای الهیها و از علوم ابداع و خلق سکونت نبرد
 تا صلحت خلق تمام شود - و ارشاد عالم بوجه شایسته بحال برسد - این است منقظ اشاره مادی که گفتم
 که قبله بهت شیخ که دم تجلی است - و در اینجا روشن شد که و قطب حق در میان دو فریق متخالف که یکی نسبت خلق فانی
 و اختیار بخدای تعالی می کند - و یکی بنده را خالق افعال خودش میدانند چسبیت - اقول بلیچ صاحب شریعت
 میجرت تدبیر آگاه شد - قهر مبر السموات و الارض بر جمیع مخلوقات دانست - و ثانی بتصریح صاحب شریعت
 باثبات ذاتی که مثل مبدء شان رعیت خود را مکلف کند - بعد از آنکه رعیت به عقل و اختیار خود مستقل باشند
 متوقف ماند درین مقام صانع الهی که از میان حقایق ایشان نور و صفت می خیزد - و اول بذات ایشان
 کرده شد - چنانکه در بحث تدبیر وجود صور نوعیه و باثبات لوازم آنها در هر با و وطن قابل شمرده میشود و شایسته
 آنکه در حکمت خلق تعدد و تمایز موجودات اثبات کرده می آید - بعد از آنکه مطلق ابداع همه را در نور دیده است
 و گنجایش او و توأمون نگذاشته - هر سخن وقتی و بر مکتب مکانی دارد - و آنکه گفتم که حکمت الهی اقتضای این بی کرد
 مراد ایجاد و چیز است - یکی نظم من حیث تمام المبدء و مبدء کل چون بر وضع ممکن از کمال را استیجاب کرده است
 این نکته را هم معطل نگذاشت که لباس فردی را که اکمل افراد عالم باشد پوشیده تصرف با دشانانه فرماید -
 بخاطر تو نرسد که آن فرد که منصب ظهور بداء تواند شد زید و عمر باشد لا ذالیه فردی باید که حکم او در جمیع
 ممکنات نافذ شود و هر بر مکتب و بین او ظاهر باشد - و ملوک و بر شئی جدا جدا یک دفعه در نظر او متشکل شود - و به صفات
 کامله با جمیعها بالفعل متصف بود - و فریته و شخصیت او بهین قدر است - که بعضی احکام حدوث و امکان تجلی
 گشته است - و قوسی الوجوب الامکان اینجا هم آتین - و این صفت غیر این حقیقت جامع منی تواند بود - آری
 این حقیقت جامع را عکس مرایا است که بقدر استعداد ماده اینجا ظهورات شتی میفرماید و نام این حقیقت
 نزدیک شیخ ابن عربی حقیقت محمدیه است - و نزدیک این فقیر تدلی کل - دیگر نظم من حیث التدبیر - که
 عبارات از اشعاع علم حقیقی است چنانکه در فروع احکام این تدلی بسط نمودیم اینجا باید دانست که هر جا که
 تجلی صورتی در خیال کسی مثل میشود - یا تجلی معنوی در وهم کسی نمونه همین تجلی است - و در معاد هر جا تجلی
 خواهد بود - ظل همین طلسم خواهد بود - و این که گفتم اجماع بهت پروانه صفت درین آتش متلاشی
 میشوند - غرض آنست که علم انما منقلب سیگرد و بانا مطلقه غلبه الافاقه بها و سکره الاحیو فیها الا انقلب
 کشتن جوهر ایشان بحتی که جوهر عرش تواند بود - در خارج - و این که گفتم تاج و تلب نار متغاضف
 می گشت - اشاره بان است که حقیقه بسیطر بر نجائی مختلف بر می آید - و هر کس طرح کمالی که ممکن بود
 و رغیب الغیب می نماید - لامعنه رابعه و ربان نسبتی که نصیب شیخ ابوالحسن ذلی شده است در

تقاسیم رحمت الهیه بمقتضای التماس است - و هر تقدیم به محکم ریجونه - و در نظم کلام الله اینجا روشن شود - و وجه
 تطبیق در میان اقاویل صوفیه - که در لوثی چیست - اینجا ظاهر گردد - و اصل اشکال شهود که هر حرکت را در این
 مسنون است - بعصرت مراد بوجه یعنی اینجا سالک چه میداند آنچه خواهد رسید از نیقالب ظهور رسد -
 چون صحت کلیه اقتضا نمود که جامع از نفوس و کیه بر وانه صفت در نور عرش متلاشی شوند تا انقاد نور عرش
 بحال رسد و خدام اراده کلیه که وسایط خودند بین الله و خلیفه بظهور آید - و درین نفوس تبدل مثال کار
 باشد - مثل تبدل عالم صفت - شبیه شد - حال ایشان بحال نیزم - که بجهت اشتغال نایز مطلوب شود -
 یا زیت که برای روشنی چراغ مراد باشد - هر نفسی استعداد آن نداشت - که باین دولت رسد نفسی باید
 در غایت ذکا - و طهارت تماشایند دولت بود - لاجرم ازین صحت کلیه نقاط حقیقه جدا شدند - و هر جا
 استعداد نفسی در پیروی تحقق بود - نزد دل فرمودند که قال الله تعالی و صطنتک لنفسی - و چنانکه هر نفسی
 مستعد نبود - و همچنین از هدایات و احوال نفوس بیست استعداد آن نداشت بلکه مبتدیه و احوالی چند است
 که شایسته این مقام میگردد اند مدبر السموات و الارض آن نفوس را از اول نشاء بر و مر بامی گردانید
 و از حالی بجالی بهتر از آن می رسانید - چنانچه آب را در دیگ میجوشانند - و آن همه متلاشی می شود
 و بجز هر هوا منقلب میگردد - از ابتدای آنکه آب ریخته بود - تا آنکه هوای خالص گشت تدریجات بسیار
 واقع است - همچنان این نفوس را از آن زمان که هیولانی بود - تا آن زمان که در سطح عرش متلاشی
 شد - و انانیه خود را فراموش ساخت - تدریجات بسیار است - که در شما نیاید بعضی از این قبیل
 این نفوس در آن حالات نبود - و اراده سلوک در آن نفوس متمثل نشده بود - و بعضی از آن قبیل که این
 انقلاب خارجی در آن نفوس اراده مشیج ساخت - و علمی را فرود فرود نهاده چنانکه اندیشه باشی که
 در نفوس هر جامی منبع علمی میباشد باین تدریجات ارادیه سخی بسلوک است و آن حالات مختلفه
 مستی باین نسبت است حالتی هست که سخی بعشق باشد - و حالتی هست که سخی بهخزاق - و ریاضت
 باشد - و حالتی هست سخی بالتجا - و صدق - انقیاد - و حالتی هست سخی بتخلیق باخلاق الله - و اینها القاب
 هر چند در امر جامع متساوی العنان اند - هر یک فی نفسه معنی دارد و غیر معنی آخر - و رازل چون نصیب
 هر کس معین ساختند - این نسبتها نیز بحسب صحت کلیه تقسیم گشت - و این سخن بس دراز است فقط
 مختصر کنیم نسبت شیخ ابوالحسن شاذلی نسبت التجا است - و غرض از التجا حالی است شبیه بحالت
 شبیه چون آفتاب بر آید - و در مقابل او از هم باشت - و نقطه نقطه او مردن گیرد - در بحالت اگر
 شبیه را غلم می بود این متلاشی شدن در علم و صورتی میفرستاد - که از حول و قوت مبراشدن است

بواجمال تعلیم شمس در خود گذاشتی - و کتاب دیدن مسکنایا و رول - چنانکه در حالت عتی
 میباشد - از خود ساعت بساعت نظر پوشیدن - نو اگر محرک از خارج و اعیان روی اندازد
 مانند شخصی که از تعبیه رفیق قوت مشی نداشته باشد و محتاج مشی شود و عجز و نیا بینی در خود
 و این اوج نسبت التجاست - و چون بشر را قوت دوام این نسبت نیست - و لب یاری از
 اوقات فرو می آید - و نمونه اینی بجای اومی گیرند - و آن نمونه الحاج است - در نوال
 آنچه در دنیا و آخرت صلاح حال شخصی بآن منوط باشد - بطوم طلب خود و رازی کند - مانند مانی
 که در پوست آدمی و آن خود را فرو می برد - امتصاص خون می نماید - چنان تمام است
 بطوم خود را در رحمت الهیه که باران صفت از بدلی گل می بار و فرو می برد - گویا که بجز طلب مال
 و الحاج و اطراح حقیقی ندارد - ایست کنایات از حقیقه نسبت التجا - اگر چه غیرت ادوی
 قاصر باشد - بالجملا اینجا طلبی مشتقی نیست - و صورت مراد جز بضرورت این حالت و تجلیگاه آئینی
 نیست - چنان متبادر میشود که این نسبت باعتبار قرب تبدیلی عظم فایق ترین نسبتهاست - اگر
 هر نسبتی من وجه رجحان دارد - و حقیقه کتاب الدعوات که در کتب حدیث - روایت می کنند
 و کیفیت آن الحاجها و از خود گزشتنها - جز صاحب این نسبت را مفهوم نمیشود - چون دانسته
 شد که حقیقه ولایت کششی است که از وسط تدلی عظم بواسطه تحت کلیه نسبت کل افراد این آدم
 می جوشد - و در ایشان شکینها احوال می فرماید بیجهم بر پیوند مقدم آمد - و هر یک از
 اولیا و اندین جمله هر چه نصیب است بیان می کند - و میگوید - این است حقیقه ولایت
 و تصوف و درویشی - و اینهمه بیان طرف نیست - از لوازم حقیقت ولایت - نه که ولایت
 اینجا حرکت طبیعی مانند حرکت ارض با سفل و حرکت نار بعلیوق مقدم است - و تصور مراد بضرورت
 وجود قوت علمیه - زیرا که هر کجا قوت علمیه است - ظل حال اینجا لابد واقع خواهد شد مامعه محام
 در بیان مباحث کلیه که نسبت التجا و نفوس کل و رتبه انبیا که قطب شاد باشند آن را
 احداث می کنند - و از اینجا ظاهر شود که الهام حزب البر - یکی از معراجات روحانیه شیع
 ابوالحسن شادوی است - نه الهامی از جمله الهامات جزئیه - و اینجا روشن گردد و ترسباری
 از ادویه و تصرفات که از زبان مقدس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در اوقات شفا سرود
 و حالات مختلفه برآمده - خدا متعالی چون شخصی - که به نسبت التجا ترتیب یافته باشد برای
 ارشاد خلق برگزیند - و ایشان به او را دأ و قبولاً معالیها مختلفه کنند - و حاجات بشر

و کشف ضروریات طبیعت اولا از هر جانب احاطه نماید آن شخص را بدین نسبت هر حالتی التجائی باشد خاص و الایوی درامج نسبت خود از خود رفته است و از خود رفته را حاجت نباشد -
 کلمات التجاآت بیان کنیم از ان جمله طلب محبت است - معنی طلب محبت آنست که به بصیرت که انصاف شده میداند - که روح پاک ویرا در سخن قوی بهیبه و سببیه جزیره برای مصیبتی محسوس ساخته اند - و از هر جانب انفقوی سهام خاطر و دواشی بروی می انگزند و وی در میان این تیز باران عاجز و رنانه ایستاده - انجا که کم کریم مطلق جل مجده برده - از جمل قوت خود من کل الوجوه تیزی نموده میگوید - که نشاء الکب المحبت فی الحركات والنکلات آواز ان جمله طلب کرامت است - معنی کرامت آنست که هم بلاء اعلی مثل خطوط شعاع نفوس بینا - ف راوی گیرد و ساعت بساعت در نفس الهامات از قلیل غرق برخواط - و فراموشه صا و قد فرو میریزند -
 و در نفوس رفیقان او الهامات لطف به نسبت اومی اندازند - یا از عالم مثال او را تالیفهای نماید عالم شهادت و عالم مثال را اختلاط بهم میرسد - و خرق عواید از انجا پیدا میشود - چنانکه با او از هر جانب می و زو - راحتی میدهد - و خودش محسوس نیست بسبب و ندیدنی او مدرك افهام عوام - نه چنان الهامات غلا اعلی و تالیفها عالم مثال - خودش محسوس نیست - و سبب وجود او بالفعل مستحضره -
 شبیه با تفاق است - و آثار او در عالم ظاهر است - پس حسن تغییرات از و بر طبعه باشد - این عارف روی همت بجانب قبله مقصود می آرد - و بزبان الحاج سوال میکند - و سبب لغزش این ریحا طبعه او و از انجمله طلب علوم الهیه و مقامات سنیة که قال الله تعالی السید البشر علیه السلاوة و السلام قل بت زونی علما - قوت عقلیه علم این عارف منی باید جامع شد به الجوع انه مهذا فیاض بر ذوق خودی طلبد - و آنچه طلب الیست از مقال او تراوش می کند - لیکن از راه تصریح عدول کرده یعنی که مبین نزول کتاب است - بر سید البشر صلی الله علیه و سلم - از کمن غیب بود که الهامات اسماء صفات در ان ظاهر باشد تلاوت می کند - یعنی فیضی نخواهم که در نشات ولایت نمود نزول بهترین کتب الهیه باشد - بر اشرف انبیاء علیه افضل الصلوات و اکمل التسلیمات و آن فیض جامع باشد و مخلوق با جهات خلاق ربوبیه را - و نمودن برای آنجا مشهور شود - از هو - والله - و عزیز - و عظیم - و نزل الکتاب - و غافر الذنب - و قابل التوب - و شدید العقاب - و ذی بطول یعفو بالموبه - و متفرد بر جیه - و این یازده اسم خلق بان اکمل احوال او الیا است - و این قصد من از است - با جمله سجده نیایش بجای آرد و میخواند - تنزیل الکتاب من الله العزیز العظیم - گویا بزبان

جالی می گوید شهود فی النفس حاجات و حکیم به خطاسته سکونی سهال عند کم به و پیمان و ازان جمله طلب
 بیشتر است در معاش - می مانند که لایه او را معاشها باید کرد - از تجارت و ذراعت - و مدانیت - و تکوین
 و چنین طعام - و خوردن طعام - و با دوستان صحبت و داشتن - الی غیر ذلک - و این همه اشیاء بدون
 توجه مدبر مطلق - قوی طبیعی و ارادی عالم را بوجوه داده این شخص منفی بر او نمی تواند شد - لاجریانیش
 می کند - در طلب تمییز و چهار حالت را - که نظرات عظم است - ذکر می نماید - یعنی که نفس و بدن او را
 در آن امر میرسد - و غلطی که در نظری خیری آید - و عجز که او را در و کلا - او را در با شرفه کار نامی افتد -
 و مزاحمت بنی نوع - که در طلب منافع و دفع مضار واقع می شود - میگوید الله هدیتنا لئلا مودنا و ازان
 جمله تعوذ است از ظلمت و بلای آسمانی به و حقیقت تعوذ آن است - که عارف تدلی عظم را می کند - و انوار او را
 که در عالم بیثوث است - مستحضر می سازد - و آن قطع مینماید - گوید آن لغز ظاهر و باطن او را در گرفته و هر
 بلا که را در مانی از جهان انوار بجهت طلب می کند - چو تعافی عالم نفس و الشهاده امر مقرر است
 بقدر قوت این نفس و شدت تلفع و تعوذ - و الهامات طایع و باطنی در باب دفع - مضار او فرد می آید - بطرف
 محقق سه بار درین بحر خوض مینماید - اقل با و از ناله فی الارض - تلفع می کند - بار دیگر بقیقت عرش
 می آویزد - و سیوم با حقیقت و بهیه سن حث تجلیه بالتدلی الاعظم - نیایش می ورزد - می گوید -
 بسم الله یا بیا اذ و ازان جمله طلب شمع عالم است - هیچ کس او - تمام ارشاد خلق مشوب نمی سازند -
 مگر آنکه نفس و خلق انسانی مدنی داشته باشد یعنی از نفس او ساعت بساعت شرار با در نفوس بنی آدم
 نمی افتد - که غرض ازان ظهور طاعت و فرمان برده اری ایشان است - مر آن نفس را - و به حقیقت این شرار با
 او کوب میزد و طالع او خواهد بود - خواه دشمن باشد - خواه مشتری - خواه زبرد - و هر یکی را رنگی است
 علیحد - و الکلام فی هذا الطول - و اصل تاثیر شرار بائی نفس در بنی آدم - چه آن انسان مدنی که عالم بتأید
 نظار مدینه منظمه معینه گردد - و چه از نفس جنیده که هیچ محرق در و س مستر باشد - و آن را در عرف
 عاقل گویند - و چه نفس جدید که قوی از شمس میخ در سر او ممتاز گردد - و او را در عرف صاحب
 نعمت و صاحب سعادت گویند - تدبیر الهی آن است حقیقت کار نرسد هر که آن را بواسطه تدبیر
 موثره داشت - پس بناد بر الهی بر نقدیل و قوای عالم است - و تربیت یک با دیگر - تا نسبت
 به غیر مطلق حاصل شود - چون اینجا سو شرک غیر متباینها ذم حکمت مطلق تعاناکرو که موثر به بفتح ثانی نیز
 حاضر باشند - تا حکمت تاثیر جاری شود - پس الهامها و حالاته و تقریباً در توفیق بین الضامین تصرف
 می نمایند - و بها بر مشوب می گردد - باین نفس - چنانکه کسی زراعت می کند و او را زراعت می گویند

زمین پاک بالطبع منبت گیاه است - و بذر پادشاه خود تو پیش از خود را خوان - و آب بالخاصیته
 رویانده نبات - این بپاره چه کرد - که او را از این گویند - آری تقریب بعضی شروط وجود مراد می کند
 و بعضی را نام زراعت بروی جاری می گرد - و بعضی بمرآت جمع تاثیرات عالم را قیاس باید - خاصیت
 طبایع مستحق است و نوزند هر در میان داشته تاثیر قدره و جو به همه را در گردن بسته - قال الله تعالی
 امرتکم انکم انتم ترزخونید امرتکم انکم ترزخونید و در ذکر حرث و در فعل ایشان و زراعت در
 مثل الی حکمت است - پس دقیق - فتد - بر قصه مختصر نفس صاحب ارشاد و مانند مای در دیگران قنای
 بخود و خود می طبد - و از مبارک فیاض به لسان حال طلب تسخیر می نماید و گاهی الحاج قوم نیز
 سائل طلب می کند - و آن حال در نشاء، مقاله نقل خود می فرستند - پس لسان عجز می گوید -
 فثبتنا و الفی و نحن لنا هدا البیاض بر نشاء کلیه ذات خود بزریت - از جهت اتساع و جمع افراد
 مختلفه الاثار - و در طلب تسخیر باید به پیغمبر می کند که تسخیر کل کسب و سخن لنا کل شیء و از انجمله عبادت
 بر شکران - و منافقان طریقه - و دعا و نیک بر اے مخلصان خود - آنرا که به تذبذب او مذهب شده اند -
 که آذین فی قوه کالنبی فی امه چون فدای تعالی ولی را از او نشاء نباید اے ارشاد خلق نصب فرمایند
 و دل او داعیه ارشاد و فرو می بیند - و به سعی او طریقه بر پایی کنند - و خانواده بروی جمع می گردانند -
 و آن را که مذهب شود و بطریقه او نصیحت و نیک خواهی کند به نسبت او - منصور و معاون و موافق می سازند
 و هر که نکر و معاند طریقه او باشد - با منافق و غاش که شکوک و شبهات بهم رساند - مخدول و سرگشته و از
 کار مانده می گردانند - گاه باشد که این معنی در لوح ذهن مشجع شود - و موافق مجری عادت الله اندوخته
 طلب دعا کنند - یک بار در مقابل دعا طریقه پایی بهت بر زمین حکم کرده - پنج آیت از قرآن که بزرگترین
 قرآن حکیم است بر افضل انبیا - و سوره او در رسالت و هدایت صراط مستقیم - و مشعب بودن آن انزال
 و ارسال نزول الهی و رحمت نامتناهی بجهت صلیح راه نمودن قوی کرد - و را به ضلال غفلت افتادند
 و بقوه خود نمی توانند از ان مهلکه خلاص شدن می خواهد - و به طریق مقاله معامله خود و قوم خود مستحضر می سازد
 بعد از ان بهت بر تشویش حال آن جماعه - و کردن ایشان را با غلال خذلان الهی بسن - و چشم و گوش دل
 ایشان را از کاندس که به نسبت این ولی اندیشند - بیکار ساختن و چون رعمارضه آیند روی ایشان
 به شکل بد شدن و غبار دل و حقارت بر روی ایشان نشستن می نگارد - و برای جمعی از اهل طریقه خود
 که در میان خود از نزاع کرده می خواهند - که رونق طریقه او را برند - ترک بعضی وطنیان که بر دیگر
 مساکت می نمایند - پس تلاوت می کند یس و الف و ان الحکیم آه بار دیگر مخلصین و اتباع خود را در غیر خود

می گیرند و ایشان را در حمایت خود آورده - به نیابت ایشان تفرغ و التهام می ورزند و به علم حرام
صلح دین و دنیا برای ایشان بجهت استدامی نماید - می گوید - اُنْصُرْنَا فَإِنَّا نَكْفِيكَ خَيْرَ الْبَصِيرِينَ ه
اهل الله در مسئله دعا و التجا در امور جاریه بر ایشان مختلف شده اند - برسته نه بهیت مبتدیان که جمع بهیت نمودند
بر یاد کرد - بدر السملوات و الادف - و اثبات قدرت کامله و تعظیم تمام او و هنوز سر قدر و انحلال حوادث و
لمنطقه قدیمه از لیه بر ایشان علی وجه منکشف نشده - در سوال مبالغه می نماید - و بر اجماعی هر حاجتی روی بهیت
بجانب غیب بر می دارند - و الحاج را از مردمی گزینند - و طائفه متوسطه سرق بر ایشان منکشف میشود
و کثرت حوادث را بر رشتها و جواب مربوط می بیند - و بان رشتها و ترتیبها همه کشتی و ابداع کننده لازم با بهیت
و وجود مطلق - و مقتضای محمود طبیعت کلیه می داند گویا یک نقطه بسیط بر خود بالید - یک کوه عظیمه پیدا شد -
و منطقه و محور قطبین بطریق وجوب از طبعه کره بر روی کار آمد - طبیعت آن کره حرکت خاصه را طلب
داشت - و آن حرکات مختلفه بومدت نوعیه یک شده مقتضای جلی او آمد - لاجرم زبان از دفا باز کشیدند
و بهین نکته آمدند که حسبی من سوا لی علمه بجالی و قاضی الخاضع باین علم تفصیل مشرف شدند -
که معاول را لا بد است - از علت نامه و آن در حق حوادث بجز امور متعدده نمی تواند شد - بعضی از آن
قبیل که اهل ارض با فتیارات و ذوات الانفس لقب می کنند - و بعضی خواص طبعیه اگر چه سطوت و وجوب در
حقیقه امر به را یکسان شامل شده این اختیار را بجایی است - صرف از مبادی فیاض بطریق وجوب
بر آمده - گویا در خود چیده کره خورده - و جس و داعیه داراده شکل شده است - مانند جبابی که از دریا
جوشیده یا - یا از اودج ویرفت - که قطعه از آب منجم گشته نام دیگر گرفته - همان وجوب حقیقی است که از میان
من و تو سر بر آورده - بعزم داراده سمی گشته - اگر چه با مطلق اهل حق حوالان به افراد انسان واقع است
و آئین داعیه و همت و مسالت جزویرا دم است از علت نامه و عارف محقق چون علیه مساله و غریت خود باین
ملاحظه می نماید - درین باب غرض می کند - لیکن ایفای حق او بجهت خلق نشاء بشر نمی تواند شد - الا وقتی که ازین
تحقیق بوجه من الوجوه نمایان و زنده و دلیرانه بخود نسب کنند لاجرم جمع کردند در سر قدر و وسیله الحاج - لهذا عارف
استدای می کند - و بخواه جمع مقاصد و مطالب پر توبیه اولی و علم واجب بعد از آن فردی آید - و ایضا حق الحاج
حد سوال می کند - پس در اول بحث می گوید یا علی یا عظیمه آه باجمه این است بسیار که نه گانه که امهات جزئیات
التجا است شیخ را استعدادی اجمالی حاصل بود - که این مقام را به تفصیل لاین شرح دهد لیکن بالفعل حاضرش
نمی شد - تا گه آن از غیب بر روی ریختند - مثل مثله - که آنچه در نقطه با و التفات نداشت - آنجا واضح شد -
از جنبه ظهور استعداد کاسن بسببی از اسباب خفیه مثل تعطل حواس و هلیت فکلیه و کشتن روی مرات نفس آن حقایق

و واقعاتی که مہراج روحانیہ عارف باطنیہاں است کہ استعداد کاسن طایفہ از معارف و مقامات
 رشتل بود لیکن بعلم تفصیلہ نمی داشت و ہمت او باستقلال متوجہ این جانب نمی گشت تا کہ بان حادثہ
 سلسلہ جنبان شد و اسباب خفیتہ فیض مبداء آمد و این ہمہ بظہور رسید و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال -
 جامعہ سہاوسہ مور حادثہ کہ بہ سبب تدبیر ظاہر سلسلہ جنبان گشت برائے نزول الہام این دعا
 بر نفس شیخ ابو الحسن شاذلی و اینجا واضح شود کہ ہیا کل کلیہ علوم و فیوض الہیہ چہ قسم برنگ اسباب
 نزول زمین می شود عموم العلوم بچہ اسلوب تشخیص و تقید مبدل می گردد و لباس متکبر می پوشد و از
 نظر نامہربان مسنوری گردد - مرد سر بین بالمقایسہ تشخیص - علوم خمسہ قران - و در مقابلہ شہادت عرب و
 عادات ایشان می تواند این نختہ را مستحب ساخت - ثقافت نقل کردہ اند کہ شیخ ابو الحسن ذلی در قاہرہ بود
 ایام حج نزدیک رسیدہ - در آن حالت یاران خود را فرمود کہ از جانب غیب اشارہ رفتہ است -
 بآنکہ امسال حج گذاریم مرکب طلب کنید یاران ہر چند طلب کردند نیا فتند - الامر کہ پیرے نصرانی - بر
 ہمان مرکب سوار شدند - چون بادبان برداشتند - و از عمارت قاہرہ گذشتہ شد - باو مخالفت وزیدن
 گرفت - و یک جمعہ نزدیک قاہرہ بوجہ کہ جبال قاہرہ در نظری آمد - توقف افتاد - منکران زبان طعن و
 کہ شیخ می گوید مرا اشارہ حج شدہ است - حالانکہ وقت نزدیک رسید - و اینجا در باد مخالفت افتادہ ایم - یعنی
 سبب طلق خاطر شیخ شد - لیکن بقوت رزائتہ آنرا فرومی خورد - اتفاقا شیخ در قلیولہ بود کہ باین دعا ہم
 شد - از خواب بیدار شد - و این دعا خواندن گرفت - و رئیس مرکب را طلب کرد - و گفت علی برکت اللہ
 بادبان بردار - گفت اگر برداریم ہمین ساعت باد بروے ما زند - و ما را بقاہرہ رساند - شیخ گفت
 و سوسہ را بخاطر راہ مدہ - و ہر چہ می گوئیم بہ عمل آر - و عجیب صنع الہی تا شاکن - بادبان برداشتہ ہمان
 بود - و وزیدن باد موافق بقوت تمام ہمان - تا آنکہ رستی کہ کشتی را بآن بہ میخ بستہ بودند - نتوانستند
 کشاو - آن را بربندند - و بسرعتہ ہر چہ تا متر محبوب عافیت و میر و سلامت بہ مقصد مبارک رسیدند - سپران
 پیر نصرانی مسلمان شدند - و آن پیر نصرانی آزرده خاطر گشت - شبانگاہ بخواب دید کہ شیخ با جماعت عظیمہ
 بہشت میرود - و فرزندان او - ہماہ شیخ می روند - خواست کہ در پے فرزندان خود رود - ملائکہ زجر کردند کہ انرا
 اہل دین ایشان نیستی با ایشان چہ کار داری - وقت صبح ہدایت الہی در کار او شد - کلیہ سلام خواند - و رفت
 رفتہ کار بجای رسید کہ صاحب مقامات عالم گشت - و اہل آن ناحیہ باو تقرب می جستند - آن ہیا کل کلیہ برگ
 این حادثہ نگین شد - و بہ عوارض مناسبہ آن شخص گشت - در اول کلام علم الہی و کلامہ وارد کرد -
 انگاہ بہ سبب تلقی کہ مشغول دل بود - عصمت طلب نمود - و از انکار منکران شکایت گونہ ظاہر ساخت -

و به تثبیت از قلی و غلبه بران مباران بظهور شجر بحر در خواست فرموده نگاه لفظ مثبتنا و انصرنا را
تفصیلاً داد که انصرنا فانک خیر الناس من اه باو موافق ساخت - و لیسردین خالت و سایر حالات سوال کرد
انگاه آیتی چند از اول یس که برای دفع قلی و جیفه قلبی موجب است تلاوت نمود - بعد از آن آیتی چند که
در دفع اعدا و اشکات ایشان تاثیر دارد - خواند - انگاه سوره غافر که بجهت حفظ محرب هست تلاوت
کرد - و حفظ خود را از جمع شر و ظواهر و باطن استدعا نمود - این است معنی که اهل ظاهر بعلم شریعت و این
باشند - و اعمالی که در ظاهر را نیز دانسته اند - ازین دعای تواند فهمید - و فرقی در معانی که در نکته سابق کردیم
و معانی که اینجا تفسیر نمودیم واضح است - و همین است تنگ و تشخص و تعیین عموماً - بسبب تقریر رنگ عاویث
که بسبب نزول علوم گردو موافقت اعلم با معنی است - و بیان نوع دیگر از تشخصات که باین سیاق کلیه است
از جهت قوی سیارات - که نفیض عارف مستر باشد - و اینجا واضح شود که استعاره قوی سیارات در نفوس بشر و
انتساب بعضی اشیا به بعضی سیارات پیش جبهه اول بدان مسلم است - لهذا در اعمال تشریفه اعانت آن می کنند
بر چند در شریعت لغوی و انبانی بر اے آن حاصل نشد و اینجا روشن شود که اکثر کرامات ولی و علوم و انبیا و
بقدر کتب مستر خواهد بود - چنانکه امهات سفلیه در نفیض سوا لید تاثیر دارد - که جابر بن آدم علی قدر ذلک
منهم الاحمر - و منهم الاسود - همچنان آبای علویه نیز تاثیر دارند - لیکن تاثیر آنها مستور و دقیق است - بشان
مسایه شخص بر زمین - یا صورت رایی در مرآت - سایه بنوعی از مناسبت با شخص رایی دارد لهذا سر و
دست و دو پای او ظاهر خواهد شد - و صورت مرآت بارائی را بطه دارد - لهذا صورت زید از صورت
عمر - و ممتاز خواهد بود - هر چند تفصیر و تحب مرآت و صفات و صفای آن و تغییر و کبیر آن اختلافها ظاهر
خواهد یافت - و اصل در انتساب مشروبات که اکب خویش حکم طبعیه کلیه است - که نعم و الانس و انجی
تست - صورت مکشاف حجر را در لوح خیال ایشان به حجه که مختص ساخت - و صورت مکشاف انجیر را
به شجر و نار را بجلالت و آب را به برودت که ربط داد - صفرا را میراث نارسه و بلغم را میراث آب - که
مقرر نمود - اینهمه نیز رنگ طبعیه کلیه است - که نفیض رحمانی حل آن کرد - و در جزئیات بکار برد - بالجملة به
اعتبار علوم و جدانیه شک نماند - در آنکه چون نفیض کلیفین جزئی می شود و صورت عالم در آن مستر میگردد
اگر در خارج آنوقت شمس در شرف خود بود - اینجا نیز شمس در شرف خود است - و اگر زهره در بیت خود
است - اینجا نیز زهره هست در بیت خود - و تدبیر الهی با نفیض بقدر آنچه در دست مستر است معامله
می کند - و بر سنی متضایف را مقابلی درست می کرد - که حکم آن جاری کرد که حکم آن جاری گردد - و عالم
بمنزلی تابعی است که او ستاد و انا آن را در نفیض خود شخص ساخت - و هر شکلی را نظیر و هر نفیضی را

و تذویری را چنانی در اول حالت مرتب فرمود. بعد از آن رشتها، سرخ و سبز و سفید بوجی گذاشت
 که آن حالت در آخر امر عاید گردد. و اگر نفسی پیدا کند که در خانه نفس او می باشد. ناظر به زهره. نظر
 مودت لامحاله در خارج واجب است. که نفسی دیگر سازند که در خانه نفس او زهره باشد. ناظر به قریب به
 همان نسبت به در نفس اول بود تا مراتب عشق بوقوع آید. و اگر در بیت اعدا کوکبی است که صاحب
 بیت نفس اوست. لامحاله در خارج عدوی. باید آفرید. که در بیت نفس او کوکبی صاحب بیت الا خدا
 باشد. و اگر در تقاضی زنان و عداوت ایشان بحسب ظاهر انفکاح اسباب قیام شود لامحاله الهامی و
 تقریبی و منامی و اتفاقی از مصدر تند بیر فرو خواهد ریخت. تا آن حالت بر روست کار آید. شرار با که از
 نفس عارف غروی ریزد. و در نفوس خلق و سبب جمیع ایشان بر عارف می گردد. لابد هر وقت که کوکب
 آن خواهد بود. اگر زحل است قطع لذت. و گوشه گرفتن. و علامت جانب قدیم بودن. و در نفوس حاضران
 خواهد بصورت استحسان افتاد. و اگر شمس است غلبه استیلائے فرمان روائی. و اگر شتری است علم
 شریعت. و دانائی. و شیخ الاسلام بودن. و اگر زهره است مودت. و محبت. و طهارت. و
 اشارت خفیه. بجانب غیب. و اگر قمر است بواسطه و احصیان صاحب امر. در میان خلق. و سفارت
 و میانجی بودن. و علی هذا القیاس. معامله با مردمان. و معامله مردمان با او. و کرامات. و قضا
 و علوم. و معارف او همه به همین نگار انگین خواهد بود. و این سخن بسین راز هست. شعیب بیار وارد. و مسامح
 بنی آدم در علم طلسم و اوافق همه بر تو اوست. قصه کوتاه کنیم. شیخ ابوالحسن شافعی از جنود زهره است.
 او را بر سعادت زهره آفریده اند. و لطافت و خوشی و مودت و لطف و بجانب غیب به نظر به پوشیده
 دیدن. و از که و لقب و اعمال شاقه دور بودن. و به قطع لذات و تبشیر بخدا قریب حسیستن. و به جنگ
 مقاومت اعدا پیوستن. و نورانیت باطن و تخلی ملائک مستصفا بودن و کثرت ذایل سبعیه مشهوره
 و بتری از احداث و خطرات جزئیة خلق جلی شیخ بود. چون این دعا از صقع غیب با و متوجه شد. قوت
 زهره آن هیاکل کلید تلقی نمود. و آن عمو مات را بر حسب منویات خود. شخص ساخت و این الهامی که
 بر فردی از افراد بشر فرو آید. و آن را خزان خیال او تلقی کند. پس آن الهام عربی شود. یا فانی
 یا تری. حال آنکه در حقیقت الهام معنی صرف بود. مجرد از جمیع لغات. یا مانند منامی که ملک رویا
 بر شخص القا کند. و آن را استعداد نفس به لباس صور مانوسه و عادات مالوفه ملین گردانند پس
 خنای تعبیر گردد. و معبر می باید که از آن صورتها انتقال کند. و به حقیقت مراد و اصل گردد. پس
 نصرة اینجا محض ظهور طهارت و انقیاد بشر اکت ثبوت آن صفت را به قهر اعدا از پنج بر کردن آنها و

نه انقیلاقی ناکانه بر قوم - و در مقام دعا هفت فقره که داخل است - در انساب بر هر دو واقع شد
 و بر طبعه البقیه کرامت و عافیت و سلامت طلب کرد - و سیر در جمیع امور با عافیت و تائید غیب مست
 نمود - و اینجا عزیز و رحیم یاد می کند - نه عزیز قهار نه عزیز حکیم - و در خاطر تو نگذرد - که اگر شیخ از جنود
 زبیر است - چرا قوی مرغ را کار می فرماید - می گوید احمس علی وجوه اعتدال انوار انهم شامت الوجوه
 و غدت الوجوه زیر که افراد بنی آدم را ملایم است از ترکیب قوی اخلاقی - پس لوازم هر کوی و توحی
 وجه البصوت و القلت لا محاله ظاهر خواهد بود - شیخ منسوب برین نیست - که فی الجمله شهرت و محافظه نظام
 منبر و انش با اولاد و ازواج درو - نباشد - و پنج منسوب بر زبیر نیست - که فی الجمله جنگ و
 مدافعت درو - نباشد - لیکن لازم بر یک در منسوب دیگر حکم جنگ کبوتران دارد - و معاضبه
 ایشان با یکدیگر و مدافعت ایشان با اجد خویش در خیب جنگ قویا بهم - دوست بر و سباع -
 در جای که افتاد از پنج بر کنند گنجایش دارد - و اطمین اسخ علی بکاشتم - و شامت الوجوه اگر
 باشد صلح پیش نیست گو یا بجهت کمال سیر و دعت خود دور با شئی می گوید - والله اعلم بالمعنه شامت
 در انواع فهم معانی از کتاب الله و سنت رسول الله که با اهل الله مخصوص باشد و اینجا ظاهر شود معنی
 بطون قرآن و فتح گردد و سر کلمه مرتضویه و فهم فی کتاب الله اعطیه رجل سلم - و اینجا بظهور
 و جده بسیاری از کلمات صوفیه در اشارات و اعتبارات قرآن عظیم بجز معنی مفهوم و منطوق که اهل
 لسان بان اعتبار کنند - و کتب و رسائل برای آن مدون سازند - معانی دیگر است - که
 اهل الله آن را بکار برند - ازان راه از لفظی به معنی انتقال کنند - که اهل علم ظاهر آن را ندانند - و
 بحیرت در مانند - یا به انکار برخیزند - فی الحقیقت دلالت انتقال است - از چیز به چیز
 بعلاقه - و آن علاقه گاهی وضع باشد و گاهی طبع - و گاهی عقل - و گاهی مانند انتقال از خاطر
 بخاطر - در حدیث نفس باشد - که از صورت ذهنی به نظر آن انتقال کنیم - و باشد که مند او را
 یاد کنیم - تا در نفس چه قدر استعداد باشد - و کدام جنس مخزون خیال بود - بالجملة ابواب کلید بیان
 کنیم - و غیر آن را به ذهن سامع رسانیم - ازان جمله آنت - که هر کلامی را حالتی است - که در
 نفس مکلم پیدا شده - و حامل بران کلام گشته - مثل حزن و رنج - و نشاط و در اشعار فرجیه بیان
 آن کلام می شود - و از آنجا انتقال می کند - بان حالت - و آن را بطن آغلام می بند - گاه باشد که
 معارف این کلام را بخواند - و بخصیصیات اولیای الهات کند و نظر و متوجه باشد - بهمان حال - و این کلام
 بمنزله عینک گردد - و آن را چنانکه دیده باشی - که محیی یا عدوی کلمات لطیف یا عنیف می گوید - و نظر

و نظر این شخص تصور باشد بر مطالعه حبه و التذلل و الزان - یا مطالعه عداوت و نفرت - آشکات را یاد دارد
 و به آن هیچ التفات نکند - و چنین گاهی تلاوت می کند سبحانک ای کنت من الظالمین و مستحق العثر
 کانت از حتم الزاجین و آن را سبب پرورش الجاوازه می گیرند و با او پیوستن می سازد - و آن حالت
 شکر لطف آیت باشد - گاهی گویند فلان سالک از اهل آیه فلا نیه است - مراد همان حالت دارند و
 گاهی در آیه مذکور شود - ذم فعلی یا مدح معنی و مناط آن ذم و مدح وصفی باشد - که این فعل از مخاطب است
 یا از جزئیات و لوازم اوست - پس نظر عارف انتقال کند - با حقیقه کلیه - و در مقام الفاظ از آیه و بها
 حقیقه را ملتفت اند می سازد - مثل عناد و جلال یا انبیا و آیات قصص حضرت نوح و هود و صالح و لوط
 و شعیه که مبداء ذم همان بوده است - و از آن جمله آنست که عارف اسمی یا آیتی را تلاوت می کند و اکتفا
 مینماید - در تلاوت آن - پس حقیقه مثالی از صلب آن اسم میجوید - و واقع آن به نفس تلاوت کننده یا بر
 نفس کسی که تلاوت به نیت اوست عظیم باشد - از قبیل حال علامه نفس و آن را جمالی گویند - یا منافذ
 آن و آن را جمالی گویند - انصورت شوشانیه موشره که از صلب اسم بواسطه طبیعت عالم مثال جوشیده است
 عرفا بآن اعتبار نکنند - و آن را از یک بطون اسم ذاتیه نهند - از همین جامی گویم یا علی یا حیم فسلک العصمه
 اه - القرماحه فطین و هب لنا ما قدیر و لیس غافلون و تسمی الدربا بنا اه داخل است در جمال ملک
 بآن در وقت تلق و خفقان نافع خواهد بود - و آنچه داخل است در جمال از آیات و اذکار در دفع تلقی سحر و
 بر نظمه سوره نافع است - و آنچه داخل است در جمال در قطع تعلقات قلب از اهل و اولاد و اموال نافع مثل
 یا قهار الذی یبدل انت الذی لا یطاق انتقامه یا قاهر و یا بذل کل جبار عیند بجهت اعز بها
 سلطان یا مدلل - و شرط انتفاع بهر دو فریق اکتفا تلاوت است - و انتخاب داشتن آن سوره مثالیه - که از
 صلب آن اسم میجوید - و از آن جمله آنست که چون شخصی عملی می کند یا ذکر می گوید ملائکه مولا که بر صحیفه اعمال او
 ثبت میکنند - بوجهی که ثواب آن عمل در دنیا و آخرت از گذشته آن صورت مرقومه پیدا شود و ازین سوطین آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم ثواب هر عملی جدا بیان فرموده اند - و آن صورت مرکب باشد - از اجتماع قوائمه
 سبعیه و شهبویه و عقلیه بهیات مختلفه طت و کثرت و ضعف و قوت با قوت مثال - برین فقیر برای تعریف
 این واقع علمی عظیم کثرت و آنجا انواع علمها بنظر آید - و اخلاط هر عملی که چه قدر قوت شهبوت دارد - و چه
 قدر سبعیه و از قوت عقابیه چه قدر با او مجتمع شده است نمودند و قوت مثالی که در وقت انحلال نسیمه پیدا
 میشود - دیگر است و قوتیکه در مبداء اوست و دیگر - اینجا همان مراد اول است قصه مختصر گاهی از صواب کلامه
 کلمات البیهه معنی باشد غیر محسوس - همراه نفس تلاوت کننده از قبیل سرور و ابتهاج با لطافت و باریک شدن

مفسر یا نورانی شدن او - عارفان را معنی آیت گویند - ازین قبیل وَصَفَاتُ اللَّهِ وَالْجَمَلُ لِلَّهِ وَغَيْرَ ذَلِكَ
معنی است خاصیت - گاهی ذکر می را تعیین کنند و گویند فلان عارف را نور این ذکر پیدا شد است - و او از این
این ذکر است - و آن نیز یکی از معنای آن ذکر باشد - و از این جمله است که بعضی اسما و بعضی آیات دلالت میکند
بر بعضی صفات الهیه - و خلیق بآن صفات و نفس عارف کیفیت ظاهر می کند - آن کیفیت یکی از مدلولات آن
آیت و اسم باشد - و گاهی کیفیت نبوت آن صفت ذات الهی را در مدركند و او همه و تخیل این شخص حاضر میشود و در
باطنه را فرو می گیرد و آن را - اصطلاح غوافرا قبه و آن آیت را تجلی معنوی آن آیت گویند - هرگاه عارف آن
آیت را خواند آن کیفیت بپندد - و بآن کیفیت انتقال نماید - یا دلالت کند - بر مقامات از مقامات سلوک
مانند توکل و رضا و صبر و آن مقام یکی از مدلولات آیت باشد - مانند آن که سابق اشاره کردیم -
که آیت **لَحْمٌ مِّنْ لَّحْمِ بْنِ الْاَلِیِّ بْنِ الْحَكِیْمِ** اه دلالت می کند - بر عظم حالات اولیا که تعلق بین
یا زده اسم باشد - و مانند آن که **حَسْبِیَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ**
دلالت می کند بر مقام توکل و آیت **إِنِّ وَیْلَیَّ اللَّهُ الَّذِیْ نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ یَتَوَلَّى الصَّالِحِیْنَ** - بر حال
تولیه - یعنی توحید بهم ملاء اعلیٰ بجانب حفظ این شخص - و تلاوت مثل این آیات جالب باشد این حالات را
و تذکر و بینیه باشد نفس را بران - و از اینجمله است که حالات مرسلین را نمونه ایست - و آن حالات اهل رضاء
است - از اولیا و سابقین را نمونه ایست و آن ابرار و اصحاب یمن اند - پس آیت یا حدیثی که در اینجا
ذکر مرسلین کرده باشند - متشبهی می کند - بر حالات اهل ارشاد - جایگزین حالات سابقین ذکر کنند انتقال کند
و همین بجانب حالات ابرار و اصحاب یمن - و از همین با گفتیم که از **إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ عَلَىٰ صُلْبٍ مِّنْ تَقْوِیْمٍ**
عارف جالیه اصحاب ارشاد فهم می کند - و از تلاوت این آیات یا بحقایق پی می برد - و از اینجمله است
که اهل اعمال تصرفیه از فحوائ آیت بدون ملاحظه سیاق و سباق و بدون نظر در شان نزول - مضمون فهم
کنند - و بنوعی از تدبیر یا دعوت بلکه مدبر ساعدند - بکار برند و آن انتقال شبه باشد - با انتقال نقول گیرنده
از کلام شخصی مثل **حَسْبِیَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاقٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ**
عَظِیْمٌ منبوق است - براس بیان حال کفار - اما بطریق فال اسکاات اعدا و تصرف و نفس ایشان
کردن که از ایدای شخص باز مانند - می نهد و مثلاً **الْقِیَامُ بَيْنَهُمُ الْعَذَابُ وَالْبَعْضُ إِلَىٰ یَوْمِ الْقِیَمَةِ**
أَوْ قَدْ وَفَّارَ لَیْسَ بِأَخْفَا هَآلَهُ براس تفریق اعدا و نفست به امر ایشان - می برد و **الَّذِیْ نَزَّلَ**
السَّكِیْنَةَ براس دفع حزن و از ارجحین طلب **هُوَ الَّذِیْ أَلْفَ** براس تالیف مصاحبین - از همین باب
است استعمال **إِنَّا جَعَلْنَا فِیْ أَعْنَآ قِیَمَ غَلَا** الا آئین در بهت بر کف اعدا از معادلات - حال آنکه اعدا

بیان عناد قوم و عدم فهم و قایلین دین است - و ازان جمله آنست که نفس عارف حاصل کیفیت باشد از توحید و
 انس و بهیت و مانند آن دران حالت کلامی از قرآن یا حدیث بروی الفا کنند - از بیان کیفیت نشانی
 و ازین آیت یا حدیث خاطر می شود از معارف و نکات این مقام - و آن را اعتبار گویند شبیه آنکه
 سرانجام قصه لیلی و مجنون می سراید و مستح احوال اقبال و دبار محبوب خود یا مرامه احوال فراق مستحضر می سازد
 و آن انتقال می کند - و او را وجد و شغف میگیرد - و حقیقت علوم فایده از مبداء فیاض و و قسم اند
 قسمیکه بغیر سلسله جنبان خارجی بر ذوق استعدا و نفس و نازل شده - و قسمیکه آن را سلسله جنبانی از شنیدن
 آیتی یا حدیثی یا شغلی از امثال بنا بر بوده است - و در هر دو در فیضان از مبداء فیاض مساوی القادریست
 اینجا غلط می کند - و تصرفات فکریه نیز بر سر و پا را بمنزله اعتبارات شیخ ابن عربی نداتی زیرا که امر اصل
 فیضان الهام است و ذکر آن آیت بیان تقرب فیضان چنانکه گاه صورت و اشعه بخصوصیات را ذکر کنند
 تصرفات فکریه گجا و الهام ربانی گجا - **لامعه تاسعه** در معانی مقطعات قرآن عظیم و اینجا واضح شود
 که قول اهل مفسرین که اینها اسما، سو باند - متحقق است لیکن تسمیه اینها بوضف کلی است مثل تسمیه بادشاه و
 وزیر و عالم و قاضی بخصوصیت فردیه - و نیز واضح شود که ایراد شیخ ابوالحسن بعضی مقطعات را درین ضرب بکدام جمیع
 بوده است از دقایق علم عربیت آنست که چند ماده از لغت متفق می باشد - در بعضی حروف اما بالاتفاق بر
 مفهوم عالم واقع شود - و ما به الامتياز برای خصوصیت معنی ماده - مثل نون و فاء که صورت بر آمدن چیزیست
 از لغتین و نفر و نفق و نقد و نفع و نفث و نفض و نفع و نقض و نفع و نقل و نفع و نفی و نفی و نفی و نفی -
 در معنی خروج - و هر یک از دیگر امتیاز دارد - در تفصیل معنی مبهم بصورت - خاصه - و گاه باشد که با و میم را
 عوض از فاء گیرند - بجهت سهولتی بودن و قرب مخفی - مثل سروین و بنش و بنت سروت و مع و بنش و بنش
 و نم و نص و نس - و گاه قلب کنند - و در معنی نیز فرقی نهند - آنچه در جبه و جذب کرده اند - مثل عفت و غنص
 و این دمن اینجا متصرف بسبب مضطرب شود - یا آنکه نو مرا یک معنی است لطیف - و آن خروج و انتقال است
 از محلی بملی - و همچنین بارادضا بر غایبه استعمال کنند - بانواع مختلف - و معنی آن همه راجع باشد بذاتی تعیین
 بنوعی از یقین - که از نظر غایب باشد - و همچنین در جهل و بمر و همس و هرب و بهیط بنوعی از مناسبت
 التقات مرتبه غایبه کنند ازان جهت که ابتلاء حرکت ازان مرتبه بوده است بر چشم محسوس - و مهم اشاره به عالم
 محسوس است - از جهت اجتماع صورسی در یک محل - لهذا در تشنیه و جمع بها و هم گفته اند - چنانکه درین
 کلمات داشتی - و هرب گویا مطلوب هیر است همچنان قاف اشاره به این عالم محسوس از جهت پیونده
 سخی فیض و فیض و قرب و قس و قهر و قبی و قصد و نقب و نفر و نقض و انقض همه بمعنی

خروج و حرکت بطرف جسمی شدید بقصد تاثیر در سبب و بقر و تقبم و قطع و قسم یکبار مرسوم را منتشر
 ساختن در جائی متعدد - همین همان است - چون نوع از شعشان او را منظور دارند - و جاهای بسیار است -
 چون قصد ظهور و بروز با و ضم کنند - هم و حیا و حجاب و این سخن پس در اوست - قصه مختص کنیم که مختص
 کاف مثل قاف است - یعنی صورت است این عالم - در آن مداخلت کند - با یعنی معنی که در غیب ملکوت
 مستحق شده بوجود اجمالی - یا بمعنی توجیه سر بیان و منتشر شدن و در ضمن عالم غیب گنبدن - عین یعنی حقیقه
 مثالی که در غایت شعشان و پراضیه باشد - صادق یعنی حرکت بجانب فوق که از نفوس کابل افاضل افراد بشر
 واقع شود - یا حرکت از حقیقت بشریه با وج ملکیه - توجیه از وجوه مناسبت و مشابیه انتقال کنند - حاصل
 آفت - که تفسیر میکنند تفسیر نشات را یا آنکه مداخلت کنند درین نشات بهم ملاء اعلی و دملعش - و خواص
 مثالیه اسما و ایات و هم و ادعیه نفوس کاظمی آدم - و باین اشیاء نشات مغفوش - جلش ظاهر یعنی علم فسیح
 سین سر بیان کند - در عالم حکم حاکم یعنی متعین در غیبت ملکوت تلبیس بقصد ظهور و توجیه شود - پس یعنی عالم
 مرسوم متدش - که صور که در هم پیچیده دارد - عشق مع یعنی هایت شعشان به ملائطه ظهورش
 سر بیان کند و قاف یعنی درین عالم شدید ناهمی گره خورده و سخت شده - حاصل معنی آنست که فیضی از عالم اعلی
 نازل شود - و درین عالم را نیز گزاردند - و قوه او را مثلاً شای سازند **لامعه عاشره** - در تفسیر دعوت
 ملکیه و اشاره اجمالی بشروط آن - و اینجا واضح شود سر بیاری در اعمال تصریفیه کیفیات و شروط آن اهل اند
 بان تصریح و تلویح کرده اند - جنب البحر از باب دعوت ملکیه است - و دعوت نام صلیبیه است - که ایدب آن نظام
 عالم موافق شود - یا مراد دعوت کنند - و این تدبیر صلیبیه بطریق غلبه بر نظام عالم نمی باشد بلکه خود را و احوال خود را
 مناسبت می گردانند - به صلیح کلیه زیر اگر اصل نظام عالم وابسته تدبیر الهی است و معنی تدبیر موافق گردانیدن
 طبایع و خواص صور نوعیه میشود در عالم است بجز مطلق - و آن را قاعده است که تمامها مقدم و بشریت لیکن حسب
 بجزید و الهام محکمه ادراک می کنند - مثلاً طبیعت دریا آنست که خشب را غرق کند - و طبیعت با و تقاضای کند
 که اگر دریا زمانه به پیچید و گره خورد میل قوی به سمت مقابل خود از آن حادث گردد - چون اینقدر بفرست
 بجزید دریا افتند حیا ساختند که مرکیه از خشب بنا کردند - و باد با سبب بوجه خاص برافراشتند پس آن طبیعت
 دریا و باد کار خود کرد - اما بوجهی که برادر ایشان موافق باشد - و آن عمل انتقال و کشیدن آنهاست ببلد و معین
 بجزید صحت دعوت بعضی اعمال و از کار بهینه مخصوصه میکنند - که آن بهیات مناسبت دارد بملکیه یا قوی افلاک
 پس تدبیر الهی بعد این اکساب و بهیات اقتضای کند که بر دست قایلین گردانند - بعضی منوبات ملائکه یا
 قوی افلاک و صور حال شبیه می گردد - با آنکه منونست در بعضی اجسام احداث کنند - و از آن جا آنرا زیاده و بیهوده

از آن جهت که ناز با سخفته دوستی دارد - فی الجمله جالب اوست - این ست معنی دعوت علی وجه العموم
و معنی دعوت ملکیه - و هلی وجه مخصوص آفت که داعی بشری شود ملائکه غلیه مابین السماء و الارض تصرف
کنند بوجهی از بوجه مشابهت - و داعیه مراد در خاطر خود می گردد - بوجهی که مناسب است به داعی بلکه
نه بوجهی که مناسب است بدواعی بهایم و آن تشبیه بالقویته می کند باعمال بسیار - که وجود آن بعینه در ملائکه
دانسته است با وجود نظر آن - و آن داعیه بالقویته میکند تبادلات اسما و آیات - که بطریق نقول دلالت
میکند بر نوع آن داعیه و بعضی منوبات آن کوکب - که مراد داعی از منوبات سعادت اوست بکار می برد
و اوقات اجانب که در شرع بطلب آن تخصیص کرده اند مخصوص می گرداند - باین اعمال - پس بسبب این مجموع
عالم متاثر میشود - بواسطه تدبیر الهی از آن داعیه چنانکه متاثر می شود از دواعی ملائکه - و رنگ آن داعیه
الهاما و احواله در عالم نیرو میریزند - و همچنان رنگ داعیه این داعی در عالم فرو ریزد - و پس گویند دعوت
دعوت مستجاب شد - و عالم را تسخیر و تصرف نمود - ازین فقره بر ارکان دعوت ملائکه واضح شد - که پنج اند تشبیه
بملائکه - و محل داعیه - در خاطر خود و چشم همت براد و وقتن و تلاوت اسما و آیات مناسبت گردان و تلبیس
هیات منسوب به سعادت آن کوکب نمودن - و اختیار اوقات اجابت و انتشار روحانیه اعمال تصرفیه که
از اصحاب دعوت ملکیه منقول شده است مثل ابوالحسن شاذلی در کتاب جلیل و مثل ابوالعباس
بو فی در مثل المعارف همه مشحون و مقرون بر عایت این شرط پنجگانه اجتهاد در ادراک اختراع اعمال تصرفیه
راه گشاده است - مانند استخراج الطبا منهنهای قرابادین را - بالجمله آنچه در شریعت امر کرده اند - در روز
جمعه از غسل و لبس احسن نیاب و استعمال منجید مسجد که انوفج است از اعتکاف و باستغفار و به
درو مشغول بودن و نماز نفل گزاردن و خطبه شنیدن و فرض جمعه بجماعت عظیمه گزاردن همه از
قبیل تشبیه بملائکه است - این فقیر را معلوم شده است که در وقت اول طلوع صبح صادق تا اسفار مقابل
صبح ششمین - و چشم را بآن نور دو وقتن و یا تود را مکرر گفتن تا هزار بار کیفیت ملکیه را قوت می دهد -
و احادیث نفس نامی نشانده اند و الله اعلم و تبری از فضول ثلث معده و امراض عقیه و مویه اختیار از غذیه
لطیفه سبک بر معده که کیلوس آرام دهنده و کیلوس صالم پیدا کند و از احادیث نفس و بر بودن و خطره
جماع در خاطر نگزاردن - تشبیه بملائکه را پرورش می دهد - داعیه بهیمیه از خواهش نفس شهویه و سبیمیه باشد
و داعیه ملکیه عقل باشد به سبب معرفت انتظام خیر - در مراد - و از تلبیس بهیات کوکب آفت که
مسدس بحدوث شمس منسوب است - مثنی بسعادت مشتری - و مثنی بسعادت زهره - و مثنی به
سعادت قمر - و از اوقات اجابت نصف لیل - و وقت طلوع صبح - و بر آمدن آفتاب - و وقت

زوال شمس از کبد ساد وقت غروب آفتاب و اوقا دهم و عشره و آخره رمضان و ساعت مروج و مبعده
 و ایلته البرأت - و عشره عرفه - و بعض اهل دعوة اوقات نوحیه را اعتبار کنند - و مختار بنان است
 که اول گفتیم - و از هیات نماز خوش مزه و در خفا آن فقره حاضر گردان - و از اینها در اعمال تشریفه
 معونه چنین بساعات مشغولی مناسب است - و طیب نباتی بسعاده زهره قریب است - و خاک
 مقبره ای قدیم و پر پیور وحشی مثل کرگن بزطل نزد یک است - و خون خرمس و جلوه سباع و لحم
 فحول بهایم برنج متواخی با معده حاوی عشره - در بعض خواص حزب الحج که این فقیر به نور
 توفیق دریافت و بیان طریق استعمال آن بر وجه کلی حکم حزب البحر در اکثر اعمال تشریفه جاری است
 اما طریقی است که بشناسد فقره را که مناسب حاجت اوست و شناختن این معنی بشان صوره
 مشابه که در خیال تلاوت کننده از کلمات تلاوت آن متولد میشود - و معرفت مناسب است او به کواکب
 و منسوبات آن باشد - بعد از آن تقویّه کند تا شیر این فقره - و بمصوم مراد خود در ضمن تلاوت آن
 فقره هر یک از آن فقره بخواند همان صوره در خاطر گذراند - و بهر که از آن فقره این تکرار کند آن کلام را
 هفتاد بار یا هفت یا سه هر قدر که نفس او منشرح شود - و آیه که مناسب اوست همراه او تلاوت کند -
 و مکرر کند تلاوته او را یا اسمی که مناسب اوست همراه او مکرر کند - بعد از آن حزب را به آخر رساند
 و باک نیست اگر بر بعض مواضع تنبیه کنیم - پس تاجیم - معین است به حفظ و فهم و عدم تاثر از وساوس
 و بهو جس و همچنین شملت العصمة همین فوائد دارد و تقاضای حق القول الی ظلمای حجاب است از عیون ظلمه و
 همچنین بسم الله یا بنانا محفوظ و ایضا القدر حق القول برای اسکات اعدا و اضرا ایشان مفید است و همچنین
 اطمینان به یحییون و برای تسخیر ملوک و امرا و غلبه در حرب و کشاکش است که تدبیر آن بنظر نیاید -
 و مرض صعب که علاج آن میسر نشود در لفظ ففتنا الی ملکوت کل شیء و طلب نفقه الغیب و طلب کشف امر
 آینده و طلب انواع کرامات مثل اشرف بر خواطر و مشی علی الماء و غیر آن در هتب لنا الی قادی و
 آیه که مناسب نفقه الغیب است اللهم ربنا انزل علینا ما لک من السماء الایه و ختم برای برآمدن
 حاجات و کفایت بهجات اللهم یسر لنا امورا و تالیف زوجین و متناشرین و شخصین متخاصمین و
 مرجع البحرین بلیقین و اگر کسی مغلوب حالی باشد که حفظ آداب شرع به آن حال متعسر شود همین
 آیه را تکرار کند و بخیره کریمه در جملنا من بین ایدیم سدا و من خلفهم سدا فاغشینا هم فهم لایبصرون
 و اسکات اهل خصومت در لفظ حم حم تالا یبصرون و حرز از آفات دزدان و ظالمان و سیم الله
 یا بنانا و برای دفع چشم نغ و سحر و هت اهل هم در ستر العرش و طلب علم لدنیه در خم تنزیل الکتاب

موضع سموم و سباع و اوجاع در بسم الله الذي لا يضره لولا حول و لا قوة الا بالله
 سموری پنج و خانه و هر چه ازین قبل باشد در انضرنا لیکن در ضمن باید نوشت حفظ الله و الله
 خیر حافظا نفقه الغیب ایضا و مان ولی الله و دفع سخن و مثل ان چنین الله برای خراب و یار اهل قوی
 از غیره قد میزد خاک بگیرد و سقطه سازد و هر یک جانب بنویسد شاهده الوجوه و قد خاب من حل
 ظلما و بر جانب دیگر نوشت الله لطیفنا الی یرجعون و بدان خانه اندازد - و برای هر مرتبه اسدا
 همین آیت را در دو جانب علم بنویسد و بجهت ایشان بکشد و همچنین بجهت انضرنا برای هبیت در قلوب غیبت
 حمده حمدا لا یضرون در بهترین ساعتی نوشته بر عهد خود بندد و ویرای در دوزخ هفت بار
 مکر کند و هب بیا بعد از ان اذ الباء الشقت و اذنت لربها و حققت و اذ الارض مدت و القت فیما
 و تحلت سده بار و برای زن دم کند برای غنیمت بخت بار و هب لنا و صد بار یا قوی و این بخت بنی
 طویل الذیل است - کلام بزرگی در ان موقوف بر سماع میگذایم و من تعجب میکنم از کسی که در اول و آخر
 حزب یا بجز اعتصام و اعتصام بخواند - و از جهت کسوفت بعضی حروف بلام الیه و کلمه جمالیه میخواند - نمیداند
 که شیخ از جهت اشباع علم خود همه را تسلیم خود رعایت کرده است - ابتدا می کند یا علی یا عظیمه و اعتصام
 بنامه حبیبی الله و بسم الله الذي لا یضره لولا حول و لا قوة الا بالله در جنب هر کلمه جمالی می آرد -
 یا معشر ثانی عشره - در اسناد حزب السحر و ایضا همین شود که غیر اسناد ظاهر طریق دیگر است اهل الله
 در اشغال این امور شافعی با جازت حزب - شیخ ابوطاهر محمد بن ابراهیم الکروی المدنی قال قراوت حزب
 علی الشیخ احمد النحلی و اجازتی به بخت روایت و اجازة علی بن محمد الشیخ عیسی المغربی و قد اخذ الشیخ عیسی المذکور
 عن ابی الصلاح علی بن عبد الواحد الانصاری عن ابی العباس احمدی المقرئ عن عمه سعید بن احمد المقرئ عن
 ابی عبد الله محمد بن محمد بن عبد الجلیل التلیسی عن ابی عن ابی الفضل محمد بن احمد بن محمد بن مرزوق الحفید
 عن ابی الطیب ابن علوان التنوخی عن ابی الحسن محمد بن احمد البطرینی عن ابی عن ابی العزائم قاضی بن سلطان
 خاوم الشیخ ابی الحسن الشاذلی عن الشیخ ابی الحسن علی بن عبد الله بن عبد الجبار الشاذلی و ایضا اخذ الشیخ
 احمد بن علی عن الشیخ محمد البابی عن الشیخ سالم التسهوی عن النعم العیسی عن شیخ الاسلام ذکریا عن العزیز عبد الرحیم
 بن الفرات عن التاج عبد الوهاب بن علی السکلی عن الشیخ بن عطاء الله عن الامام الشیخ احمد بن عمر المرزی
 عن ابی الحسن الشیخ علی الشاذلی نفعنا الله تعالی به آمین و هذا اسناد صحیح قلما یوجد فی الدنیا مثله - لیکن این
 فقیر را در حزب البحر اسنادی دیگر است و آن اینست که قاضی کرد و این فقیر را در مقام شیخ ابو الحسن ذلی
 و بتجلی که قبل بخت شیخ بود متوجه ساختند و بدنبست شیخ متلبس گردانیدند - و بر مزاج شیخ بر آوردند -

و مقتضای آنجی و آن نسبت را موسط نمودند - و حزب را بمنزله کبریا ساختند برای مشاهد صفت اعلیٰ تلیقه منی و فی
 اخذت و نفسی کانت فی عطائی مبدئی پس یک دفعه علوم بسیاری ازین گونه مشهور گشت و در وقت تحریر بر سر
 محفوظ ماند بکارش آمد تمام شد مقدمه تمامی و دوازده باب الفیاض در مقصد شروع کنم مقصد در شرح کلمات حزب
 از ترجمه تحت اللفظ و نکات شرعیه متعلق بآن کلمات و تفصیل این کلمات متضمن آنست برو فی قول بود و را
 فقیه نشود مردمانی که یک آیت را بر محامل بسیار نهند و نکات متعلق بآن از علم اشارات و تعین معانی لن به
 باعتبار اعمال تصرفیه تا مبین شود که کدام کلمه صلاحیه کدام مطلب دارد و الله اعلم یا علی یا عظیم یا حلیم یا
 علیم انت ربی و علمات حسب فقه الرب دینی و فقه الحسب حسبی تنصیر من تشاء و انت الغریز الیه
 شریحه ای بلند مرتبه امی بزرگ قدرای بردباری و اتانسی اسرار تو پروردگار منی و علم تو باحوال من کفایت
 کننده من است پس نیک پروردگار است پروردگار من و نیک کفایت کننده است کفایت کننده من نصرت
 میدی همی بر کارهای و تو غالب هر بانی **یا معز و لی** شیخ در اول کلام خواست که توجه کند بجناب الهی به اعتبار
 بعضی اسما که از تفصیل آثار مذکوره اعظم شوق است و نفس خود را بجنبه اند و صفت شهود و التجا که در نفس کام است
 مستفسر سازد که بهترین اسباب اجابۀ استحضار است **یا معز** شامیه شیخ ابتدا کرد باین چهار اسم زیرا که متعلق بود
 باین چهار اسم پس ذکر این چهار اسم است و در جنابین نفس و استحضار آنچه در وی کام شده متعلق است به علی
 به اعتبار اطلاق بهمت و بحقیقت تدلی عظم و مستقیم است او از جمیع آنچه در ملکوت و ارض است از اسباب علویه و
 سماءیه نفوذ نظر او از تدبیرات جزئیة بشود در عالم بسوی تدبیر کلی علی که از میان عرش فواره صفت میجوشد و به
 عظیم باعتبار ظهور عظمت او در ملک از جهته انقیاد جمعی از عباد الله صائین مودود و در ملکوت از جهته انتشار ذکر
 او در ملک و نیزه که هم ملا اعلیٰ متوجه شده است بشیه و تکمیل او و از ان بهم ندواتی در نفوس ملا و اسفل سیرات
 کرده است و آنجا الهامات منعقد گشته باشد این مسئله حدیث صحیح نزول قبول در سما و ارض بهند و جبرئیل
 میتواند شد و به حلیم به اعتبار غلبه خلق علم بر مزاج شیخ زیرا که از جنود زنده است بر خود ساعت بار ساعت
 می بالد و در خود می درخشد نه به دیگرے از نفوس حاضرین التجا می کند و نه با کسی مناقشه دارد و به طلب
 انتقام از کسی نیامد و به علیم به اعتبار استبفا قسطی صالح از علوم شرعیه کسبیه و از علوم و بسیه لدنیه و ابتهال
 دارد به آن علوم و می بیند که آن همه از میان نفس او میجوشد اینجا باید دانست که تدلی عظم بوجهی از وجود
 تشبیه بمنزله مرآه است هر عارضی که به آن روی می آید نخت همان اسما که در اصل جبله حجب بخت آید بآن
 منبسط گشته است می بیند غالب بر کلام او شرح و تفصیل همان اسما خواهد بود اگر چه سسته علم او به همه اسما
یا معز شامیه شیخ باین کلمه که انت دینی و علمات حسبی او یاد میکند حقیقت نسبت التجا و آثار او را در هر کار

حقیقت این نسبت معرفت ربوبیه است و اعتماد کلی بدان کار ساز خود گرفتن او را و آثار این نسبت معلوم
 تولید الهیه است و نیز آنچه این شخص منسوب و لیکن این نسبت سه جز است بمنزله آنکه شهید را بار و غن و مشک مخلط کنند
 و سومنه از روغن باشد و ملاذه از شهید و طیب و مشک - و از ترکیب سه حالت مطلوب به هم رسد همچنان فیه
 ربوبیه از شر است اعتماد کلی بران کار قلب است و بان راضی بودن و به آن متذلل گشتن و از همه آنچه
 تصور کرده شود این ربوبیه و این اعتماد را بهتر و آشناتر کار توح است به اجتماع این بر سه حالت اتصال
 بهم رسد و همچنین نسبتی از نسبتات معتبره شامل هر سه کیفیت می باشد و به نزدیک اجتماع آن اتصال بهم رسد شیخ
 می خواهد که اشاره اجمالی کند به هر یک از کیفیات ثلث تا نسبت خود را به جمیع اجزای آنها مستحسن سازد - و در لفظ
 انت ربی معرفت ربوبیه را یاد می کند و در لفظ و علیک حبی اعتماد خود را و در لفظ نعم لرب فی و نعم الحب حبی -
 التذاتی آن معرفت و اعتماد و به مضمون این شیخ و محل استعطاق و تمهید سلسله اسم رب را راه کرده - زیرا که رب بقیضی
 ترتیب تکمیل مربوط است و اتصال بدرجه کمال احاطت و عای حالی و و عای قالی که ظل و عای حالی باشد از دو
 می خورد و مانند آنکه هر برگ با طبیعت شجره را به دارد و ماد و جرم برگ از همان راه می رسد نام آن راه به اعتبار
 طبیعت شجره ربوبیه است و به اعتبار برگ التماس و سوال استعدادی این برگ و اما مثل طفل پستان تربیت می مکد و
 پستان تربیت شیر خالص می دهد اگر این برگ را قوت میزده می بود آنرا و قوه عمیه نظری می فرستاد و آن سوال
 قالی می بود و نفوس ذوات الاختیار آن غنیه و بهمت که فی الحقیقه ترشح نداده چلی است تا تیری دارد و آن
 جزء هزارم است از غلبه تامه وجود مرادات او و به مضمون خاصه شیخ به این کلمه که علیک حبی نفس خود را مقام
 توکل و تفویض یاد می دهد طلب را و خود از بهی آووم منظمه نشان توکل است - ازین حاجت جهت شایع قبیل طلب
 حاجت معلومی و دعائی مشروع ساخت تا تریاق آن زهر قاتل باشد - همچنان عارفی که بر تبت جمع اجمع رسیده
 است و تسبب با توکل در حق او نزاع نمی کند و سوال تفصیل مرادات از رویه قدر حجاب نمی شود تحت سلسله
 مقام توکل را در خود می جنباند - و نفس خود را برای او متنبه می سازد - تا نباشد که در تفصیل سوالات از صدق
 مقام خود فرو آید این جنبانیدن نفس او را بمنزله صلوٰه الحاجت است و مبتدا به تریاق به مضمون سلسله
 شیخ درین مقام تخصیص می کند به ذکر کلمه را که در وقت القاء و در ناز زبان حضرت خلیل الله علیه السلام بر حسب است
 که حبیبی مسجالی علیه السلام و سرور اینجا است که چون کامل بکلمه کلمات التجا کند بحضرت عجب و آن کلمه مقبول
 شود و بهم ملاء اعلی متوجه شوند به انجام مراد و آن کلمه اعظمی در ملاء سافل پیدا می شود و مختص اعمال
 او به شغلیتیه هر چه تمام تری نویسد و از اینجا مثل ترشح نداده عمل از جرم خرف چیزه و در نفوس جماعات از
 ملائکه سرایت می کند و همه غلبه آن کلمه آتشنا شوند و اهل ارض را برای التجا و تسبیله بهتر از آن میسر نیست و اینجا سر

فصل اھم اقتدا روشن شود و فضیلت ذکر بہ التجات انبیاء خصوصاً بہمان نظم کہ در قرآن عظیم حکایت
 کردہ شدہ نہ لفظ عبرانی و فارسی از اینجا واضح گردد و اہل دعوت را بہ آن اعتناء عظیم باید کرد مثل دعوت ابونور
 لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و دعوت انوب انی مستی الضرو
 انت ارحم الراحمین و دعوت زکریا یا رب لا تزرنی فرداً و انت خیر الوارثین و دعوت
 حضرت پیغمبر مصلی اللہ علیہ وسلم حبسی اللہ لا الہ الا الہی علیہ منکلت وھو رب العرش
 العظیم و دعوت حضرت موسیٰ ان معی ربی سیھدین و مقام ہمال و ربنا اطہر علی اموالھم و
 شدد علی قلوبھم و مقام جلال و دعوت حضرت عیسیٰ ربنا اتزل علینا مائدۃ من السماء تکتون
 لنا عیداً و دعوت حضرت نوح انی مغلوب فانصر و مقام جلال و رب لا تزرنی علی الا ارض
 من الکافرین دیار ہما و مقام جلال و دعوت آدم ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و
 ترحمنا لنكونن من الخاسرین الی آخر و نوک ہا معہ سابقہ نصرتی کہ در جو زہرہ مستقر است و
 طلب سعادتی و سوال سانی اصحاب آن مزاج می رانقا شامی کند کمال استغنا است از خلق و بہ بن خود
 از غیر او بے نیاز شدن و آنکہ مودہ و لطف و در نفوس خلق اقتدا من غیر تخصیص تا باو بویہ تعظیم پیش آیند نہ قبر
 و فناء ایشان و نہ تصرف مالکانہ بر ایشان و نہ قصد بلا سالئ بہ جانب افراد بشر بخصوصیاتہم -
 چون بحاظ جماعہ کہ نصرت بر ایشان شود اینجا ضعیف است نتیجہ نکات تصرف من اشیاء علی فلان فلان و
 علی اندایہ و علی قومہ زیر کہ اینجا مقصود حسن و کمال شخص است کہ بسبب بعض افراد بشر روشن شود
 تحزیب منصور علیہ تنگیس حال او و مقہور شدن او ہا معہ شامہ کہ کہ از جو زہرہ است
 اگر چہ جکت او مضبوط گردد و بمرقت اسما بہ لفظ عزیز رحیم یا بہ عن نز غفاد خدا را یاد می کند نہ
 بغیر قہار نہ بہ عزیز حکیم زیر کہ عنست کہ از منسوبات زہرہ است از جہتہ رحم و لطف و موت
 می خیزد نہ از جہتہ قہر و شکم و عزت از جہتہ قہر و شکستن خدا از منسوبات مزج است و عزتہ بصف
 حکم و سلطنت و فرمان روائی از منسوبات شمس است لیکن جماعہم است از غفار زیر کہ رحم چون
 منفصلی شود بہ ترک مواخذہ بر ذنوب بکاز ذنوب را از نفس او افتادن از ہم پرانگندہ کردن آن را
 مغفرت گویند شیخ اعم را بر نفس خستار کرد و ترجیح داد اینجا باید داشت کہ قرآن عظیم قبرش کمالات
 جمیع افراد اکمل است ہذا کجا عزیز قہار گفتہ اند کجا عزیز حکیم و کجا عزیز غفار ہر کالے بعب مقام خود
 متمسک میشود بہ آیتی و آن آیت تلوۃ او باشد و وی از اعقاب آن آیت باید ہا معہ شامہ
 باید داشت کہ این فقرہ داخل در جلال تبارک معنی کہ صورت مثالیہ کہ از صلب این فقرہ سے جوشد

مناسبت دارد باصلاح نفوس در تربیت آنها پس صلح آنست که اگر پادشاهی یا پسر پادشاهی که
 با شر از خاطر او داعیه بر آید که رعیت با او موافقت کنند و بر او مختلف نه شوند و با او راه محبت سپرد
 و بر وفق شرع و عقل تربیت او و ظهور آید خدا بیخالی از عیب کارهای او بسازد باید که بر این
 فقره مواظبت کند و بزور اعتقاد نماید **لک العصمة فی المحرمات والسکناات والکلمات**
والارادات والخطرات من الظنون والشکوک والادوهام الساترة القلوب عن
مطالعة العیوب - که حکیم یطلم از تو نگارداشتن نفوس خود در جمیع حرکات و سکناات
 که از جوارح با پیدا شود و در جمیع سخنها که از زبان ما بر آید و در جمیع داعیهها و خطرها که در ضمیر ما
 حادث گردد از مزاحمت اعتقادات فاسده و از مزاحمت تردد و تحیر خاطر و از شر او بام
 آن اعتقادات و ترددات و او بام که می پوشند دلها را باز داشته آنها را از مطالعه
 علوم حقه و تدبیر با حکمت که در غیبت مستقر است و عوام آنرا نمی بینند و نمی دانند +
پایمعه اولی - اعتقادات حقه و باطله و نبوا حبس خطرات بر راه صواب باشند یا بر راه
 خطا جندی است عظیم از جنود الله که بر نفوس بنی آدم خدا بیخالی برگماشته است ما ایشان را
 به درجات قرب و هدایت رسانند یا بدرکات بعد و ضلال نخت صور علمیه در قوی باطنه
 مرتسم می شود و قوه قلب با او یاری گردد و ازین هر دو رغبت و بغیرت از چیزیست
 متولد می گردد و آن رغبت و نفرت با دیگر با مزاج قلب و طبع و مدر که می آید و مبتدا که
 میشود و روان می گردد و بسوی دل پس دواعی که ارادات تعبیر از آن است و حدیث نفوس
 که خطرات کنایه از دوست بر روی کار می آیند اگر این نفس حامل اعتقادات حقه است
 و شک و تردد و تحیر گریبان او گرفته است و او بام مشوش او نیست همه امور بر پنج صواب
 باشد و عاقبت کار قرب و نجات پیش آید و اگر اعتقادات فاسده در نفس متکلیف است و تحیر و
 تردد و عجز او بام مشوش او شد مال او ضلال و فسق و بعد باشد **و** از خیال فخرشان
 و تنگ شان + و از خیال صلح شان و جنگ شان + جرات و جبن و سخا و بخل و ظلم
 و عدل همه نیزنگ همین چند است و در میان چند خیر و چند شر مقابله و مقاتله واقع است
 یکی غالب آید و دیگری را منهنزم می سازد لهذا شیخ اول چیزی که در سوال به آن اعتنا کرد
 اصلاح حرکات و سکناات و دواعی خطرات است **پایمعه ثانیه** حقیقت اعتقادات
 فاسده آنست که جزم کند به امری بخلاف واقع و حقیقت تحیر و شک آنست که عاجز شود

از او در آن حقیقت یا قوه خیالیه و وهمیه گریبان قوه مجرد گرفته باشند و او را فرصت الطینان
 با موجوده نداند. و حقیقت او با هم آنست که احتمال ضعیف در تخیله و وهم او پیدا شود و نفس را از الطینان
 و رعیت کلی باز دارد و مثال مزاحمت این اشیا حرکات و سکانات و غیر آن را آنست که شخصی مثلاً جهاد
 کفار یا نبی منکرمی خواست اعتقاد باطن مثلاً کفار و عصاة جاری اند بجهت قدر ازلی منع آنها چرا که هم
 مزاحمت کند تا عدم مظاهره و هم و خیال مرعوب الهی را که در باب جهاد نبی منکر و او شده زحمت
 رسانند یا و هم علیه کفار و عصاة مشوش سازد و هم چنین کلمه حق گفتن را این اشیا مزاحمت میرسانند
 و همچنین ارادات و نظرات را دیده باشی که آدمی تمام شب در مقدار گورس خفته می ماند و او را
 بآن سبب هیچ ادبیتی نیست اما چون بزدین او و هم مسلط شود که مالبطریق برآید از اینجا ممکن نیست
 خلق شدیدی کند بلکه نزدیک است که میرود و آدی بر قدر یک جنع مبسوط در زمین آند و رفت می نماید و اگر
 همین جنع را بزد و دیوار نصب کنند و هم سقوط و انگیز او شود و هرگز بران نتواند رفت بلکه اگر برود پیش
 ضعیف شود و به اختیار ساقط گردد یا معصه ثالسه اعتقادات فاسده و تحیر و او با هم باطله را دو
 خاصیت است یک با اعتبار مبداء و آن آنست که حدوث این اشیا بسبب اختلاط قوی بمسبه سوچین
 با عقلیه میشود و آن را در ملکوت اصلی نیست که انجلیه آن اصل فرو آمده باشد قال الله تعالی او مثل کلمه
 عجینه کشیده تخیلش از جنت من فوق الارض ماله من قراد بخلاف اعتقادات حق و
 الطینان که نفس ناطقه نقضی آنست بحسب جمله والنصاب بصنغ جبروت و ملکوت تنج آن می شود
 بحسب کسب قال الله تعالی کلمه طیبه کثیره طیبیه اصلها ثابت و فرعها فی السماء فوئی
 آکلهای چین با ذرات دنیا و دیگر به اعتبار تاثیر و حال باین شخص که فرع وجود اینها است و آن
 ستر قلوب است از مطالع غیوب و در و افتادن شخص از مطالع کشف و انس که بسبب اثر پذیرش
 نفس و ملکوت و جبروت می آید. شیخ همین خصالت اخیر را ذکر می کند. زیرا که وی در حاله شکایت
 است از هجوم این امور و مزاحمت آنها افعال جوارح و افعال قلب و لسان را و این علیه تخصیص ذکر
 اوست. بحسب ظاهر کلام. و برای آنکه شیخ از ان جماعه است که چشم همت و دخته اند تبدیلی اعظم
 الثقات بآدمی و بیابان متعصبات نسبت شیخ نیست و این علیه تخصیص ذکر اوست بحسب باطن
 فتدبر به یا معصمه جوانی عصمت همه بنی آدم را یکی از اجماعات است تخصیص جماعه که در سلوک راه
 تصوف در آیند یا توفیق در آید از اعتنای ایشان بحوال عصمت زیاده تر خواهد بود چه عارف
 مقتدا که شیخ کامل و کمال باشد و چه مستغنی که بتدی که شروع در سلوک صراط مستقیم می کند. و چه عوام

قوم که عارف مقتدا می خواهد که ایشان را به تصرف خدا و او در راه تقیم و فعل کند - هر سه فریق به سوال اهمیت
 در محراب خصال احتیاج شدید دارند ازین جهت شیخ اول چیزیکه از خدا می تعالی طلب کرد عصمت در
 حرکات و سکنات و کلمات و ارادات بود به عین کثرت ابتلا به امثال این امور را محاسبه
 عارف مقتدا بهر چند لطائف او به نوبت به الله مذهب شده در تقوی الهی درآمد و پناه به فیض غاصه
 چند خدایه کثیره الوتوح او را پیش می آید از آنجمله آنکه قوه یقین در سر او مستقر باشد اما خیال و وهم مطاوع
 آن سر به نشود و دو حالت اتصال بهم نه رسد و آن را تفرقه گویند و شک محققین که در حدیث ثلث
 آن را به حضرت غلیل الله نسبت کرده اند همان است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - نحن
 احرق بالشک من ابراهیم اشاره میفرماید به آن آیت که اذنی کیف تحلی المونی قال اوله
 لق من قال بلی ولكن لیطمئن قلبی پس ایمان به استقرار یقین در سر تمام شود اما اطمینان به غیر مطاوعه
 و بهم و خیاله و موافقه زنا نماند قلب با او میسر نیست و از آنجمله آنست که در وقت جمع شدید یا فقر مطلق
 به یقین خود مستقر باشد و قلب به او موافقت نکند و مقام صبر میسر نگردد و گاه باشد که
 احادیث نفس مستولی شود و حلاوت مناجات مزاحمت نمایند و از آن جمله آن است که بشیر شود
 به بنیارت اجمالی به مطالبات خیر و طبیعت بشیریه با او متنزع گردد و انجامز و عود از طرق بسیار خیال او
 فرستد گردد و چنانکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم در رؤیا دیدند که ظهورین ایشان در بجزت باشد بقریه
 ذات النخل - و هم گاهی به جانب یامه رفت و گاهی به مجرود حقیقه آن مدینه مطهره بود و آیه و ما ارسلنا
 من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا اتى الف الشیطان فی امنیه در نیابان نازل شد
 در ذیل این بحث میباید دانست چنانکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم گاهی از عمل به غیبت فرو می آمدند
 به باحات و مکروهات علی میفرمودند تا بیان شریعت بر وجه اتم واقع شود و آن مباح و مکروه
 در حق ایشان یکسان بود - به جهت تعیین بیان شریعت بر آن همچنین احوال مقامات خود گاهی
 خدا تعالی فرو می آورد به بعض مواضع سافله بر سفلو آن متنبه می ساختند تا آن صورت یادگاری
 باشد و عبرت اهل ارشاد را از ازمایه و حقیقت آن سفلو کمال علوست زیرا که قضا کرده میشود بر آن حق
 جمیع لطائف و تمام کرده می آید به آن جارجیه مصلحت کلید قیام به امامت جمیع کمال علی اختلاط طیفایم
 در نیاب است و لولا ان شئت منک لقد کذت لک ان الیهم شیئا قلیلا ولا تظن ان الذین عین
 بهم بالعداۃ والعشی یریدون وجهه ولا یعتقد عینک عنهم توید نینته حلیقه الانبیا
 و از آن جمله آن است که گاهی اهل ارشاد در وقت بهمت ستن بر کاری یا وقت وعظ

و سخن گفتن بر عامه و هم اختلاف قوم و کلام او و استبطاء مدعو الیه مانند آن در می گیرد چنانچه حضرت
 یونس را اتفاق افتاد و جمع دل بدست نیامد و کاریش نداشت و این است منقطعان اکثریة تشویش
 اهل ارشاد به ما معصومه است نفس مبتدی را محل مزاحمت ظنون و او عالم بسیار است از آن جمله
 آن وقت که در ذکر او را در مشغول شود و نمایش از معاملات قلب روح و سر و غیر آن نه میست و
 آن سبب قلق و اضطراب یاس گردد و از آن جمله آن وقت که به اضلی نسبت مختور مشرفش گردانند
 لیکن از طبیعت نفس خاسته منظم بر خیزد و آن حضور را بر هم زند بسبب دیتة ماده بنی جمع شود
 یا بسبب کثرة اخلاط رویه از سودا و دم غیر طبعی یا بسبب الف و عادات با اشیا و محسوسات
 قلقة عجیب ارض گردد بلکه در بعضی حیان خطه کشن خود پیدا گردد و از آن جمله آن وقت که لطیفه قلبیه بجملة
 آگاه شود به نسبت حضور شرف گردد و آنجا حیرت و دشتی دامن او گیرد و این حیرت با حضور
 حالت دهد و وی آن را توحید وجودی داند و از آن جمله آن وقت که سر بحال اشیا در صحن احد ظهور
 امر واحد در صورتی بیرون منکشف گردد و هنوز سر ارتباط الحکام به هر حقیقت ظاهر نشده باشد
 پس به حیرت در ماند و گاه باشد که از ریفه شرع عقل بر آید و شیط گوید و در عمل خیر تقاعد کند و از آن جمله
 آن وقت که سر تو را فیعالی فی الجملة منکشف گردد و سر اسباب بنوعی نتایج نشده باشد که نفی سبب
 کنند و باشد که با امر بن بمعروف و ناپهین عن المنکر مجادله کند و بقدر تمسک نماید و ازین جنس
 است حدیث مرتضی رضی الله تعالی عنه که انما النفس ابید الله فذلا النبی صلی الله علیه وسلم
 و کان الله نساک کثرتی عجله و این در ابتدای سلوک حضرت مرتضی کرم الله وجهه بود
 ما معنه سالیحه عوام اقوام را پیش از پیش مزال اقدام پیش آید از آن جمله آن است که ولی مرشد را امیر تر
 با احکام طبیعت بین که گاهی جایع است و گاه به ظمان و با وجاع و شبق و حر و برود و شفقه از و اج
 و اولاد و مانند آن مشغول شده در اعتقاد ایشان فتور واقع شود ما لهذا الرسول یا کمال الطعام
 و میشی فی الاوساق و از آن جمله آنست که موعودی را در گلفند و استیطاء آن جل کنند ایشان را بر سونظن
 حتی اذا استیسا للرسول فظنوا انهم قد کذبوا ای ظن المؤمن من المقوم ان العجی لم یطابق
 الواقع و از آن جمله آنست که از ولی مرشد طلب کنند کرامات و تصرف بعضی امور را و از آن تصرف ظاهرند
 شود و آن بر بدگمانی و سوء اعتقاد حمل کنند و فی الحقیقة بر برتری آن کرامت ظاهر کنند که مناکب مستر
 خواهد بود و غیر آن در قرآن عظیم چندین جا مذکور است اقوام انبیاء را نشان قیام معجزات میکردند و نمی یافتند و
 در آنجه آنست که اختلاف ملین ولی با اولیا و دیگر مطالب نمایند در احوال مقامات و چه در سلوک با حسی الله

ولی باشد متوکل و ولی باشد متاسب و ولی باشد مشهود بخلق و در من کشیده از صحبت ایشان بجزرت در مانند
لامعه شانم — گاهی از تدلی کل فرود می آید نوری خاص و احاطه میکند جمیع قوی شخص را و
 اشاره به همین معنی است آنچه در حدیث آمده **اللهم اجعل فی بصری نوراً و فی سمعی نوراً** آه چون
 این نور ممکن شود در قوی شخص عصمت حاصل گردد و نسبت فعل بوجه من الوجوه بجای جل و علا تحقیق
 گردد کما جاء فی الحدیث فاذا اجبت کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و کما جاء فی
القرآن العظیم ان الذین یشاءون ان یتوبوا الله و یاربهم اذ رمیت و لکن الله ربی
 و آن حاله عیبیه که مخصوص کمال افرا و بشر است بطنی است از بطون این فقره **لامعه ثامنه** شخصی که از خال
 نیک ببال بد افتاده باشد مثل تبه ز و فسق و لهو یا جبن و عی دارد یا حدیث نفس او را بر آگنده
 دل کرده باشد این فقره بنایت مناسب اوست اکثر تلاوت این فقره ازین بلا با خلاص
 خواهد ساخت **فَقَدْ اٰتٰنَا مِنْكَ الْوَحْيَ الَّذِي اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَنَذِيراً وَ اَوْ اِذْ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ قَالِ الْاٰنِ
 نَحْنُ قَوْلُهُمْ مَّرْءٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرُسُوهُ اِلَّا كَذِبًا** ترجمه باین سبب موال عصمت می کنم که
 هر آینه امتحان عظیم پیش آمده است مسلمانان را و جنبانیده شده اند جنبانیدن سخت و سؤل عصمت
 میکنم در آن وقت که می گویند منافقان و آنانکه در دلهای ایشان بیماری است و عده نداده بود
 ما را خدا و رسول او مگر بطریق فریب دادن **لامعه او** تا در قفچه سبیه است و
 وقوع مردم در بلائی و شیوع آن بلا سبب سوال عصمت میتواند شد و عطف و از بر معنی کلام مقدم
 است زیرا که وقت سوال عصمت وقت ابتلائی مومنان است و هم وقت انکار منافقان و ابتلا
 سبب نشد مگر بوصف اقرار در وقت لهذا در امثال این مواضع وقت را بجای سبب ذکر نمی کنند
 چنانچه در نما و اذا نلت باشی لهذا عطف یکدیگر بر میگردد باعث بار معنی بآن دو وجه صحیح است
 و اینجا شیخ موافقه نظم کتاب الله قصد کرده است غیر آنکه بجای مبتلا لک فدا آورد تا رابطه او بکلام این
 ظاهر شود **لامعه شانم** - نزول این آیت در قفچه از باب بود و تینکه کفار محاصره بر مسلمین کردند
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخندق متحصین گشتند و رسد منقطع شد و حالتی شد بد پیش آمد مومنان چندی
 قصد ین موعود محکم داشتند او هم و خیال ایشان مطاعت نمی کرد و بلا حظ اسباب مغایرت و خوار شدن
 بوعده غلبه میسر نمی آمد و منافقان زبان طعن گشادند هر چه می بایست گفت گفتند در حال نصبه
 الهی در رسید ریشی که تنویش حال کافران و تقویه امر مسلمانان می داد و زیدن گرفت و بر جلوه ریح آن
 بلا منکشف شد و آن مصیبت منقطع گشت شیخ همین آیه و آیه انما نسیا بدعی که در **لامعه ثامنه** عرض

از یاد کردن این آیه و این قصد و مقصد است که آنکه ادب سوال کننده و پناه طلبنده است
که خاله مطلوبه یا حاله متنافره را پیش نظر خود مستحضر سازد و در وقت سوال و تعوذ تا بهمت وی بنهان
جالت برسد که اصل در تاثیر دعا و بهمت است در حدیث شریف آمده و از کربالت داد و ستد الهی با الهی
به اینک طریق پس شیخ به ذکر این قصه مستحضر میازد و برگردد که دل اصحاب خود و طعن منافقان طریقه
از آن حالت متنافره می گریزد و التجا به کرم الهی می برد چنانکه گفتیم که سرگزشت انبیا با اقوام خود با
مذکور حوال اهل ارشاد میباشد و ویم آنکه در ضمن تذکر این قصه اسباب جارقوه می دهد و تارک
جمل حسن الطین را بهمی تا دو گویم گوید همان صفت که مر این حالت پیش آمده بهترین اینها را پیش
آمده بود و کرم کریم مطلق تلافی و تدارک آن فرمود امید محکم دارم که بهمان دهنوی و تسکیری من
کند و در فی الحدیث حسن الطین باشد افضل الاعمال با همه راجعه باعتبار اعمال تصریف این فقره
دو معنی دارد یکی آنکه شخصی را حزن دل و برگردد که خاطر به احادیث نفوس و هجوم خطرات گرفتار
کرده باشد و علاج آن خواهد پس این فقره بخواند باضم فقره نسا لک و انکار کند آن را دیگر آنکه شیخی
بارسی را حادثه واقع شود که دوستان موافق او یا دشمنان منافق او در شان او قال قیله پیدا کنند
و تدارک این خلل خواهد این فقره را باضم ثبنتنا و النصرنا و سخرنا هذا البحر بخواند و مبالغه کند در خواندن
آن در وقت تلفظ این فقره تا شدید صورت دوستان و مقالات ایشان یاد کند و اشاره بر دو
ابطال کند ثبنتنا و النصرنا و سخرنا هذا البحر کما سخرت الیهم شیخی و سخرت لکنارک و ایهیم و سخرت لکنارک
طالعید لدا و سخرت الیهم و الشیاطین الیهم و سخرنا کل البحر و لکن فی الارض و السماء
و المملک و المملوک و بحر الدنیا و بحر الاخره و سخرنا کل شیء یکن بین ملکوت کل شیء ترجمه
پس پایی بر جاس و در مار و یاری ده مار و سخر گردان برای ما این در بار چنانچه سخر ساختی
در بار براس حضرت موسی و سخر ساختی آتش را برای حضرت ابراهیم سخر ساختی کوهها را و این
برای حضرت داود و سخر ساختی باد را و دیوان و پریان را براس حضرت سلیمان و سخر گردان برای
هر دریائی که آن ملک است و در تصرف است در زمین و آسمان و در عالم ملک و عالم ملکوت دریا
و نیار و دریای آخرت را و سخر گردان برای ما هر چیز را ای آنکه بدست قدرت اوست فرمان روائی
همه چیزها با همه اولی هر چند بسبب و الهام قصه دریا بوده است اما از بحر جائز است که نشاء کلیه
که مشتق بر افراد مختلفه الاثار باشد یا کاری که موقوف بر افعال بسیار باشد اراده کنند لهذا شیخ
در آخر دعای گوید و سخرنا کل بحر و بحر الدنیا و الاخره داعی را باید که وقت تلفظ سخرنا هذا البحر

مراد رابه خاطر گزند مرض طبیعت باشد یا کار بسته که تدبیر آن نداند یا حرب بمن القوهین
 جامعه ثانی من تسخیر نشاء از نشأت آنست که از ملاء اعلی الهامات و احالات برای قوت
 این شخص و تمثیه مراد و در آن نشاء جاری شود تا طبایع و خواص این نشاء بانفس داعی مراد
 او تنافی نکند مثلاً حضرت موسی لاه دشمنند که از قوم فرعون خلاص شوند احالات بهم ملاء اعلی باد
 مخالفت را در میان اجزا دریا در آورد تا هر ناحیه از دریا مانند طور عظیم در استناد و حضرت ابراهیم
 را در آتش افکندند بهم ملاء اعلی افاضه بادی شدید البرد از طبقه زهریریه بران بقعه ارض
 فرمود نار منطفی شد و برد و سلام گشت و برای حضرت داود و جبال و حدید را منخر ساختند
 که جبال تسبیح ایشان را جواب گویند مقصود ایشان از تحسین در حرب و پید کردن معیشت
 اهل و ولد باسهل و وجه حاصل شود و ریح و شیاطین را منخر حضرت سلیمان ساختند تا هر جا
 میخواست به او میرفت و هر کاری که اراده می نمود دیوان بعل می آوردند جامعه ثانی
 ذکر این بیجا مبران و آنچه خدائستائی منخر ایشان ساخت برای دو وجه است یکی آنکه مراد
 مستخضر کرده شود و در پیش چشم آورده شود دیگر آنکه رجای حصول مراد قوی گردد بمنزل آنچه در فقره
 فقه اتبلی المؤمنون تقریر کردیم باز تخصیص این چهار تن غیر بجهت آنست که قصیص ایشان مثل است بر
 تسخیر هر چهار عنصر بحر و نار و ریح و خود فلزها هر است و جبال و حدید غالب دران ارض است و
 معدود از ارض و شیاطین در ترکیب ایشان ریح غالب تر است و بعد آن آتش چون زیر
 آسمان غیر عناصر رجه و مرکب از اینها موجود نیست هر چهار را ذکر کرد و بعض مرکبات را نیز گویا
 می گوید همه عناصر را و مرکبات را برای خاصان خود منخر ساخته با جامعه رابعه و از اخبار
 وارد شده است که چون بنده نان را تناول کند سیصد و ششت کس را نجاسی کرده اند تا
 بدو مان او رسیده اول ایشان میکائیل که قاسم ارزاق و مهیا کننده مطراست و آخر ایشان
 نباز و این مثل است که ضرب کرده شد برای افاده آنکه تسخیر یک نشاء برای بنده اینندگان
 خدا متوقف میباشد بر تسخیر نشأت بسیار بعض آن را بنی آدم می دانند و بعض نشأت بمنزله ماده
 آن نشاء باشد و بعض متلازم و متجاور و بعض متم آنرا و مثلاً خدائستائی تو نگریه را برای فقیر
 منخر ساخت تا به یه فرستد اینها بنده تسخیر شده است تا این بدیه بدست فقیر افتاد
 زیرا که بخت قوه علمیه این تو نگری باید که صورت فقر حاجت او و فائده عطای او بفهمد بعد از آن قوه
 عازمه باو یار شود و تقویه آن خاطر کند بعد از آن مله از هر جهت پیش او گرد آمده باشد تا بدیه

فمیتابدن میسر آید - بعد از اینهمه خازن را بر ارم می سازند که مطلق نه کند و سرکش نورزد و ز رسول را مقهور
 می سازند تا غلط نه کند و رنگ نورزد و الی غیر ذلک مایل طول ذکره شیخ چون اینهمه معالها به علم لدنی می فتند
 و در سوزال تقسیم می کنند که سخنرا کل مجر و سخنرا کل شی و کلمه ثانیه هم است ان اول زیرا که بحر نشاء و ملکیت
 مجموع کل را گویند و شی بر فرد و جزو هم اطلاق می توان کرد و با مضمحه صسته شیخ در لفظ کل بحر بود و یاس
 بیده ملکوت کل شی اختصاصی کند قدومه و جوئی قاهره بر هر چیز را و فائده اختصاص آنست که صدق التجا و
 حسن رجاء محقق شود اینجا باید دانست که هر چیز را ملکوت است خاص و شریعتی است خاص زیرا که اصول
 نوعیه و مصوره شخصی بهر چیز مقتضیات دیگر دارد و قبض و بسط صفات هر نشاء بهر طبع آن نشاء خواهد بود
 و بجای اعظم را چون نفس کلید از ذات بحت قبول کرد مانند مرآه صورۃ آفتاب را لا محاله شایع شد قهر او در
 جمیع آنچه در نفس کلید پیدا خواهد شد در هر چیز است از راه همان چیز درآمد و فعل خاص فی که قهر است بر ط
 برنگ هما بخار رنگین گشت قهر خاص هر چیز ملکوت آن چیز است و با مضمحه سادسه گاه باشد ملکوت
 مثال را برای شخصی سخنر کنند نه ملک شهادت را پس مثال تضاکوده شود بوجو غنائی او یا ریاست او
 بر تبه از مراتب و قوی فکریه که در طالع شخص آفریده اند آنرا کو ماه سازد پس در خارج پیدا نشود الا ربع
 ان و پنجمین گاه باشد که تبه بر سادی را بر و فنی مراد شخص منبسط سازند و تبه برارض تنگی تضاکند پس
 حکم عدل مدبر السموات و الارض آن باشد که مقبوض کرده شود حکم تبه بر سادی را بقدری که باید بر
 ارض منافعه نه کند مانند تضاک کردن قوی فکریه یا بض شخصی حالانکه در جنبه متولد شده است بعضی اهل نشاء
 باشند که صورۃ مشابه را در یابند و بسعه تمام و گمان کنند که بقدر اتساع و انبساط آن صورۃ مشابه در خارج
 حادث خواهد شد و از آن خبر دهند و بعد مقدار آن حادث نقین کنند و غلط شود شیخ بسبب اتساع علم لدنی
 که خدا تعالی او را داده است این اموری شناسد لهذا می گوید و سخنرا کل مجر بود که فی الارض و السماء و الملك
 و الملكوت و با مضمحه سابعه - تسخیر بحر دنیا عبارت از اثر پذیرفتن نشات و نیاست از هم ملایطی تا
 سعادۃ و نیویه مثل کثرت اموال و اولاد و صحاب و طول عمر و انس خاطر و اطمینان نفس و تفسیر امور سائن بوجود
 آید و تسخیر بحر آخرت عبارت از انست کعبادات این شخص علی وجه التمام در صیغه عمل او مبت شود و مجبلی آنرا
 ناقص نسازد و روح طیبیه از طلیین در صورۃ این عمل در آیند و ان را غوی دیگر و بذاتنا هر ساعه بباله و غیره
 فی الحدیث بر بیها کما نزلی احکم قلو و در روز حشر قوه مشابه علی طبیعتها آن را شرح نماید و شیخ گرداند
 با مضمحه ثمانیه - اگر چه را با اعدای خویش جنگ واقع شود و هر یک بحسب طاق خود عدد عدد جهتی
 کنند و بجهت غلبه بر دیگر بنخواهند این فقره صالح آنست که کثرت تلاوت آن در عین حرب لطیفه

در این شخص ملکوت شال مندرج است از ملکوتها

غیبه پیش آید و فتح بر اعدا مستحق گردد و هم چنین خون کار بسته که او تدبیر آن عاجز شوند و مرض بعضی
 که اطبا از معاجان در مانند پیش آید بسبب اکثر تلاوة این فقره لطیفه غیبیه که این کار بسته و شفای این
 مرض عضال بر آن میرسد و من حیث یحب ہو لا یحب ان سر بطور مدح بعضی انصافا فانک خیر
 الناصرین و افتح لنا فانک خیر الفاتحین و اغفر لنا فانک خیر الغافرین و ارحمنا فانک خیر
 الراحمین و ادرقنا فانک خیر الرازقین و احفظنا فانک خیر الحافظین و اهدنا
 و یجنا من العوالم الظالمین - ترجمه - در عالم شهاده درمی آید صورت غیبیه که در ملکوت حق
 و مصور شده است پیش ازین و سر آیه می کند در اینجا و بشعشائیه و کمال غلبه ظهوری نماید مقالات کمال
 نفوس حق آدم نزدیک عوایشان بجانب قدس و اینهمه شرح و تفسیر و بیان بعض صور وقوع اوست یاری به
 ما را زیرا که تو بهترین یاری دهنده گانی و بکشا کارهای بسته برای ما زیرا که تو بهترین کشانده گانی
 و بنیاد ما را زیرا که تو بهترین آموزنده گانی و مهربانی کن بر ما زیرا که تو بهترین مهربانی کننده گانی - و
 روزی ده ما را زیرا که تو بهترین روزی دهنده گانی و نگهدار ما را زیرا که تو بهترین نگهدارنده گانی و راه بنای
 ما را و خلاص کن ما را از دست ستمکاران - **لامعه اولی** چون در اول کلام مذکور شد ثبثنا و انصرنا
 و سخر لنا بذل الجحیم شیخ خواست که آنرا شرحی بطلی دهد - پس سه فقره آورد انصرنا آه و هب لنا الی آخره
 اللهم یسر لنا آه زیرا که در مقام تضرع و اقبال هر چند الحاج و تکرار بیشتر - بر جای اجابت نزدیک تر به
لامعه ثانیة این فقره گو یا صورت سعاده زهره است و حامل بر آن نیست مگر طبیعت زهره که
 در مزاج شیخ مستتر است - اینجا باید دانست که الهامات عالی که بر کل افراد بشر نازل میشود - با خود متعجب
 می سازد - بعضی خواص کو اکب را - در انجیل منکوره است - قصه که حاصلش آنست - که در بسیار کل بعض
 مردم کبوتران می فروختند - غیرت الهی بپوش آمد - و نفس حضرت عیسی را ذامضای حکم این غیرت جارح
 خود ساخت - حضرت عیسی بعضی تمام خرخره را حاضر ساختند - و بروی سوار گشتند - و حواریان طرق
 طرق گو یا در کباب ایشان روان شدند - و بهین بیت در آن بسیار کل درآمد و کبوتر فروشان را
 زجر و توبخ بسیاری کردند - و بهیت الهی بر آن جماع افتاد - و ازان کار باز آمد و بعضی بگریختند
 و این واقعه یکی از وقایع عظام بوده است - که انبیاء سابق بان بشارت داده بودند و در کواکب
 حمار و کلام خود کنیه بحضرت عیسی می کردند - و در آنوقت از حضرت عیسی مشتری که در بیج حوت باشد -
 بود - و این صورت به آن مشتری مناسبت تمام دارد - گو یا در دلو آن کواکب از دو اوین ملکوت
 شبت شده بود که شخصی از مذوبات مشتری که در حوت باشد و کرم الهی و جارح از جوارح عنایت الهی

گردد و چون داعیه در خاطر حضرت عیسیٰ فرو و آمد بانجو متعجب ساخت - تمام صورت آن مشیری را
 و این نهایت صدق است چنانکه نهایت صدق آئینه است که تمام بهیة رانی در وی ظاهر شود و یکم است
 برین قیاس درین عالم که آن معراجات روحانی شده است تمام سجاده زهره بر روی کا و آمد بانجو
 درخشدن و بر وصف محبت و لطف مرجع جمهور نام گفتن و کشادگی کارهای بسعه دیدن تا الم انتظار زیادت
 و روشن گشتن گنایا و الواث و احاث و رحم الهی و سعة رزق و حفظ و هدایت بهل زیندگی این مقام است
 عامه مثلثه چنانکه این فقره مناسبت دارد به سجاده زهره همچنان راستا راست نموده است برای
 خدای که افراد بشر را در عیسیٰ پیش خواهد آمد - رحمت الهی ایشان را در بر کرد - پس اینجا بهتاج مقدس که تعبیر
 ازان به انصرت توان کرد خود بر خود درخشدن مانند درخشدن شمع کافوری - و کار نامی متعلق به این
 شخص از غیب گشاده شدن و تبری از بنیات غاسقه سفایه که مغفرت بعبیر است ازان و انجذاب او
 به جانب قدس به وصف انس میل جانب مقدس به او بوجه افاضه خیر است که تعبیر ازان به رحم کرده شود
 و بایست او را باور ساندن که رزق عبارت ازان است و از جمیع شرور تا بایستگاه هدایت شدن که
 حفظ بیان است - و شیخ به این فقره همان بهیة عیسیٰ را بوجه حکایت می کند که بهتر ازان صورت
 نه بندد به عامه راجعه - اینجا باید دانست که چون شیخ یک کلمه اکتفا می کند از صلب آن کلمه یعنی
 مثالیه بروفتی آن کلمه مجرب - و مراد او کار و او را که برای ممکن صلاوة مناجاة مواظبت بر این طلوت
 رعایت ایحالت را باید کرد چنانکه طلیع ذوق در اغذیه و ادویه مراعاة می کند حالتی را که بعد کلیون و کربل
 در بدن آنمی احداث می نماید از ازاله تعفن و اخلاط و انتقاس آن از مواد آن هم چنین عارف محقق مزاج
 این تصویر به مثالیه را در صیغ ادعیه مراعاة می نماید - پس اگر کلمه بر صرف ذات الهیه بعبیر امتزج ملاحظه
 وصفی از ادساف دلالت می کند تصویر مثالیه و در غایت تجرد و باریکی خواهد بود و طاقت جمهور ناس از
 تحمل آن عاجز شود و اکتفا آن السلاخ از احکام بشریه بردهد - لهذا در شریعتی غذا در باب افکار
 کلمه که بر صرف ذات دلالت کند مثل الله الله موهو هونیامده است - بلکه جمله که انتقاس آنجا بذات
 الهی مثل انتقاس تهی که بجانب طرفی فی الجملة واقع میشود در وقت تحقیق نظر به تحقیق سلب اینجا
 مثل لا اله الا الله الله اکبر الله سبحان الله استغفر الله توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله -
 این افکار را نائب مناب ذکر ذات ساخته اند و شریع الهیه تجفیف الله اکبر و لا اله الا الله ذکر ذات
 در نیایم ذکر ذات لهذا در عامه مواضع همین مایه مطلوب شد و در عدا و ذکر صفات سول و تعوذ و صفات
 منقذ آیات قدره را نهاده شد - چنانکه در آیه الکسری ابتدا کردند بذكر الله الا اله الا هو الهی الیوم لعلین

بعد از آن بدگر صفات شروع نمودند که لا تا خذ سهنته و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض آد و در آخر سوره
 حشر بوالله الذی لا ال الا هو عالم الغیب الشهاده - ۱۵ و در سوره غافر متنزیل کتاب من الله العزیز العلیم
 الذی و در سوره اخلاص الله احد الله الصمد لم یلد - و این سرود قیق است آن اسرار قرآن عظیم فدیبره - و اگر کلام
 و لایست کشم - بر قیما عدد او افتای آنها و غضب بدینا صورت مشابه آن در غایه شده وصوله خواهد بود و یغفر
 تا ملکه را در برابر آن بیستادین میسر نشود الا بعد غلط کلمات جمالیه - لهذا در قرآن عظیم و عید با - و
 غایه را با جواب - و تهنید و توبیح را با لطف و احسان منضم ساخته اند - یا تبشیر جاس و تبکین قلب و
 التفتات مجید - یا تهنیه الهیه چنانکه در سوره یس پنج آیت را که دلالت بر تبکین قلب و تعداد نعم الهی می کند - تقدیم
 کرده - بعد از آن فرمودند - انما جعلنا فی اعناقهم غلا لا یغنی الایه بالجملة شیخ را منظر بود که تسلیم می کند - بر اعدا
 که اطمینان علی و توبه اعدائنا و انهم علی مکاتبتهم شایسته الوجوه و غمت الوجوه - لهذا کمال معرفت او بجزا صلا الهیه
 بران محل نمود - که دو سه فقره و انچه در مجال ذکر کجاست - یا معصمه ایجا باید دانست که تسبیح عالم برزق و
 نصرة بنده از بنده گان الهی در موطن تدلی شبیه است به سیاست ملک مختار عریض خود را - چون آب بر زمین میزند
 طبیعت آب سیاست می کند - مال این فرد را با جمیع خواص طایفه پس اگر طبیعت ربندی باشد کثرت پیاوشده
 بر می اورا به این بلندی بستی موازنه می کند - و گاه به پستی می درآید و بلندی را می گزارد - و گاه به پستی و بلندی
 همه را در میگیرد - همچنین اگر آنجا مانع باشد اگر رنگ است باز بین سخت و آسان می کند - که در اکثر حال مکرر که کثرت و
 شده جری بحدی رسد که کافتن زمین از پنج بر کردن سنگ بر نسبت او سهل باشد - چون در مقابل افتاب صفت
 انفس رحمانی است - آنجا عکس آفتاب بصورت منطبق شد - و بزرگ طبیعت کلیه نگین گشت - و تدبیر کلی جی که حکم
 تحصیل است نزدیک خواص طایفه به حکم سیاست طبیعت ظاهر شدن گرفت - که لون الماء لون انما و چون
 نفس منطبق فلک طلس صورت مشابه این می نمود - آنجا به پستی خادم او شدند مثل تصرف فرد واحد قوی در افراد ضعیف
 کردن گرفت - با الهام ملاک و ارسال اینها در ارض و حریف اقام در همین موطن است - یا معصمه سا و سه
 این فقره و غل است در سعادته زهره و در باب حسن نبات اشجار و نوع و در زمین کسر باید کرد و مساعدت مشتری نیز
 بهم رساند و بر لوح خشب بخط جلی باید نوشت - و در اعلی مواضع از باغ و کشت میباید گذاشت و برای شمر
 درخت معین بر برگ بعضا به متری باید نوشت - و بر لای اجمال و قبول و فرج شخص به مشک و گلاب بر
 کاغذی نوشت به بر سر او باید بست - و اگر زن باشد به همین صفت محسن باید نوشت از انصرتا تا روز قیامت
 و حسب انما من لدنک رحیم طبیعت کماهی فی علمک و انشرها الینا من خزائن رحمتک و حملنا
 بها احمل لکرامه مع السلا مة و العافیه فی الدین و الدنیا و الاخره و انک علی کل شیء قدید

سرشمه و بخش برای ما نزد خود باونی خوش بهمان صفت که در عالم هست و پراکنده ساز آن را از
 تفرقه‌های رحمت خود - و برادر ما با آن با دخیل بهر شتی که سبب بزرگی باشد باسلامت و عافیت در
 دین و دنیا و آخرت هر آینه تو بر هر چیز توانائی مافوقی هر چه سبب نشای این دعا بخواند که مراد از
 کجایم با دستار رفراگر نماند ما ممکن است که بحسب طبع این دعا مراد باشد تا نماند عالم غیب سرایه الهامات
 علامه اعلی و عالم شهادت بجهت رفرا این شخص در خاطر او یا در خاطر دیگران برای او و در آن قیام مثال در
 علم نهاده و بر کلمات عالم روح و شمع علم و علما علوم اشرف بر خواطر و اشرف بر قیام و کشف و اوقات
 آینه سهل گردد و قدرت بر اعمال شادانه سه مفرط و بطش غیر مهود بوجود آید و استعمال در دخیل قریب
 بلجه در قرآن عظیم آمده و تزیین حکیم ای نصر کم دعوت هر چه سبب اوفل هر نباشد و به طریق اتفاق می آید
 و میرود بر مع تبیین میکنند به ما مع شامیه قال الله تعالی ان الله بالغ امره و قال کان امر الله حولا
 هر چه دخیل الله شمع می شود و قیام می گردد و بضرورت حیات عالم سخن او خواهد بود - و این قدرت هم در رنگ
 قدرت تا بدیهه نهایی است - علوم بشر احاطه جبات و طرق آن نمی تواند کرد - خدا تعالی در مینوین بقیض
 اسباب و بسط بعضی سباب و انحرافات و احالات هر چه بخواند اگر چه در علوم بشر مستبعد خالص باشد بهر چه
 و بهین معنی است اثره در آن آیت قل کونوا حجاره او حدیدا و خلقا ما یکبر فی صمد و کم فیشکون من بعدنا
 قل ان فی ظلم اول مرة نه اجمال امر قابل مستعد مطلقا زیرا که حجاره و حدید نیز استعداد پیدا دارد و منافض جبات
 کما لا یخفی - لهذا شیخ درین مقام میگوید و سبب لنا من کلامک به لفظ من لکن اشاره می کند بحقیقت قدس تعالی
 اعظم به ما مع شامیه شیخ می گوید کما هی فی ملک - و این کما ایضا و معنی دارد که آنکه بخش آن کجا
 بهمان صفت که در علم تو شمع شده است یعنی طبایع اسباب از ان صورت علیه کم نه کند و زیاده نه نماید این
 معنی تاکید و تقویت حیات است - از حقیقت مدلی - دیگر آنکه بخواند مراد به طوریکه تو میدانی از قبض و بسط
 هر چند با حقیقت آن مطلع نباشیم - اینجا باید دانست که عارف محقق چون مرادی از مرادات طلب می کند
 نفس آن مراد باسلامت و عافیت طلب میکند - و در سوال تعیین نمی نماید طریق او را - مثلا نمی گوید که زرق
 ده مراد ازین باغ و ازین تجارت بالخصوص - بلکه می گوید زرق ده مراد هر جا که خواهی زیرا که او را احاطه بطریق
 افاضه مراد تصور نیست - و بعضی آن مناسب است بشنبه بخیر مطلق - و بعضی مناسب نیست و بهین معنی اشاره
 رفته است - در حدیث نبوی از تعدادی در دعا به ما مع لجه یعنی که با آن اشاره کردیم از یک خزان نیست
 بلکه از خزانه های بسیار - گاهی از خزانه علم باشد - مثل اشرف و کشف و گاهی از خزانه قوه قدرت
 باشد - مثل فتح خیر و قطع باب او - و گاهی از خزانه زرق مانند نفقه الخیب - باز این همه گاه ها اند

خزانة سعادت گوید باشد - در آن سعادت - و گاهی از خزانة اندراج قوه مثال در شهادت و شمس
 منشی علی الماء و گاهی از خزانة تجرد و روح - مثل نسبت های شگرت و تجلیات مسخیه که اکابر اولیای دین - باز
 چون عطیه از عطایا سیلان بینا باشد از خزانة تا باین شخص برسد تمام سیلان و ظهور و موقوف میباشد بر امور
 بسیار که علم آن مقدور نیست - لهذا شیخ می گوید من خزان من رحمتک و من یگوید من خزانة رحمتک -
 ماصح خاصه چند نوع از کرامت از بیچ ولی الاما، الله متفک نمی شود - از انچه نفقه الغنی است -
 و حقیقت نفقه الغنی آنست که تربیت و توفی الی متوجه می گردد - بنفس ولی - و آن منفی شود بر برکت
 و رزق و ایصال اسبابش و آن را صومغله میباشد - بقدر مزاج شخص و بقدر آنچه در وی مندرج است
 اند - از قوی افلاک این ولی اگر از منافع بختان است می شناسد که از کدام راه میدهند - و بجه قدر می دهند
 و الا نمی شناسد گاهی ملائکه غلبه مصالح جن را سخر می سازند - تا ما محتاج او را به او رسانند - و بذا قلیل نادر
 جدا - و گاهی در دل بنی آدم می اندازند که بذل کنند برای او و بعضی اعیان این دین را محتاج می سازند به
 دادن مثلاً نذر کرده بود - و شرط صرف نیافت - الا این شخص یا بد نفس اصول ساختند که از دادن به
 این ولی فائده عظیم فیموی یا اخروی حاصل خواهد گردید - و مضطر نمودند او را در مضای این اعمیه و بعضی اعیان
 مستقیم دارند عطای خلق را از نظر مردم بکارزد ولی این شخص نیز می سازند که من فلان را داده ام و گاهی
 این ولی را بهی از اسباب محاش باشد - پس برکت میدهند - در آن تا کفایت کند اوضاع معیشت او را -
 و از انچه فراست صدقه و کشف و اشرف بر خواهر و ولی از اولیاء الله خالی از اصل این جانی نمی باشد
 لیکن رفقه و کثرت مختلف اند جمعی را خیال قوی تر باشد - جمعی را دهم مقدم تر و طائفه را عقل پیش قدم تر -
 و گروهی را قلب ظاهر تر - و کشف این جماعه در رنگ و باغی و غم و غمی وجب باشد - و از انچه نفس را فی کلمات
 او را مطالبی میگردانند با واقع و نفس الامر من حیث یادی اولاد بدری گاهی مردمان از کلمات و حرکات
 فال گیرند - و آنچه بودنی است از انجا استفاده نمایند - و این شخص آن را اندیانه دارند - و از انچه ظهور تاثر
 در و حای او در رفی و اعمال تصریف او تا عالم بغض نفس او منتفع شود - اگر ظهور این ولی مقتضی است کرامات
 او را جلایه سازند - تا عوام آن را ببینند و بشنوند - و بظلم محل او مغرور شوند - و با او محبت بهم رسانند - و
 اگر نظر مقتضی نه شده این کرامات میدهند - اما عوام را به آن آشنا نکنند ماصح سادس و سیمه قبول عامه
 جاه و رفیع منصب کی از نعم الی است - مثلاً اولاد غایبه الامر در حق بعضی مردم بسبب قصه مستعد و
 آن نعمت نعمت میشود - چنانکه محرم صادق علیه الصلوٰة والسلام در جواب سوال کسی که پرسید او یا فی الخیر باشد
 بیان فرمود - لهذا شیخ اینجا می گوید و اعطایها محل الکرامه کرامت در اصل یعنی عزت و بزرگی است و مستعد

بران جاری شده که چون محض در طلاء اعلیٰ محترم و مکرم کرد و سیلان نمایند آن احترام در ملایر اسفل
 و بی آدم چنانکه خبر صادق در حدیث انزل قبول بیان فرمود پس شیخ طلب میکند عذره و
 جاه و قبول را لیکن غرضی که به سبب قبول غیب پیدا شود یا معنی سامع به عذرت و جاه
 و قبول در خلق که مفضی شود بشر از ان جهت که مفضی گردد و بعضی شهوات نفس پاسب مدد و شجری
 و حقدی از مردمان چون شیخ به سبب اطلاع علم اینهمه را شناسد میصرح نیاز دارد که مع اسلامه و العافیه
 فی الدین والدنیا و الاخره پس سلامه در دین عبارت از ان است که نفس این شخص امور
 خستیه غاصقه که سبب انحطاط او باشد در منزلت قرب الهی کسب نکند و سلامت در دنیا آنت که
 مالمی و شرعی در بدن و نفس این شخص یا بناشته خلق مفضی نگردد و سلامت در آخرت آنت که
 هر معاد حساب عبیران افعال و اخلاق در بیان نیاید یا معنی سامع این فقره صالح آنت که
 به سبب انکار آن لطیفه غیبیه در هر وقت و هر مکان از ان جهت که نداند پیش آید و سبب نصرت او
 بر اعدا و از اهل آفتاب و مصیبتی گردد پس اگر نفقه الغیب مطلوب باشد چهارده بار یا ده بار بخواند و سه
 بار دعا حضرت عیسیٰ علیه السلام ربنا انزل علینا مائدة من السماء کون لنا عید الا و لنا و آخرنا الی رازقین
 و اگر فراموش است و اشرف مرغوب افتد چهارده بار یا عظیم یا سبین یا خیر و سه بار و منزل من القرآن
 یا هو شفاء و رحمة للمؤمنین بخواند و اگر ظهور آثار دعا و ترقی باشد چهارده بار یا مجیب
 بخواند بعد از ان سه بار و یستجیب الذین آمنوا و عملوا الصالحات و یریدهم من فضلنا
 اللَّهُمَّ یَسِّرْ لَنَا امُورَنَا مَعَ التَّوَّاحِدِ لِقُلُوبِنَا وَ اَبْدَانِنَا وَ السَّلَامَةِ وَ
 الْعَافِيَةِ فِي دِينِنَا وَ دُنْيَانَا وَ كُنْ لَنَا صَاحِبًا فِي سَفَرِنَا وَ خَلِيفَةً
 فِي اَهْلِنَا وَ طَمَسْ عَلَیْهِ وَ جَوَّاهِ اَعْدَانُنَا وَ اَسْفِمْ عَلَیْهِ مَكَانَهُمْ
 فَلَا یَسْتَطِيعُونَ الْمَضَى وَلَا یُحْجِیْ اِلَیْکُنَا وَ لَوْ شَاءَ
 لَمَسَخْنَا هُمْ عَلَیْهِ مَكَانَهُمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مَضِیًّا
 وَلَا یَرْجِعُونَ **ترجمہ** بار خدا یا سہل گردان
 برائے ما کارهای ما را با راحت در و ل ما به ما و ابدان ما و سلامت
 و عافیت در دین دنیا و باش برائے ما دشمنان در سفر ما و جانشین
 در اہل خانه ما و محصورت فرود آر بر روی دشمنان ما و بگردان صورت ایشان را یعنی
 متغیر الاحوال گردان بر جائے ایشان تا نتواند گذشتن از مقام خود بجانب دیگر

و نه آمدن بجانب ابد از ان شیخ ملامت کرد و واسطه را و کوشش را طعنا کر خواهم مجبور بود
 آریم بچشم پنهانی ایشان پس نشانی طلب کنند راه را پس از کجا به بنید و اگر خواهم صوته گردانم
 ایشان را بر جائے ایشان پس توانند از جائے خود گذشتن و باز گردند با من و او کسے متاخر
 صوفیه بعد از الله تعالی اسرار بهم هر روز اتقاه مطلقه شنب داشته اند یعنی دو رکعت نماز
 میکنند و طلب خیر میکنند و زهر قطعه و قوی که ازین شخص درین روز عمل آید و برکات این
 اتقاه تجربه نموده اند بهمان املند شیخ تیسیر را مطلقا در جمیع امور که مباشره آن مینماید و
 غرضی از اغراض را بان قصد میکنند خواه درین روز خواه در سایر ایام درخواست کرده است
 زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم جوامع ادعیه را دوست میداشتند و شاید مضامین کند وقت
 اجابت را پس در آن حالت ترک و مانع اکثر حاجات غلب عظیم باشد با معتمدانیه چون کسے
 متوجه میشود مقصدی و در طلب آن سعی بکار میرد آنجا چهار منطقه حج و شدة پدید می آید
 شیخ بسبب لدنی که خدا تعلق نفیب او ساخته است آنمه را منظور نظر دارد و تجویض خیار
 و غیر ذی خود بوجو که انواع حج و شدة پیش نیاید میطلبد که از انجمله تعب و کلفت بدن و
 دهم و تفکر و ضیق دل است زیرا که بسیار است که آن غرض موقوف باشد بر حرکات غیفه و
 اعمال و شاقه و بسیار است که کشاده کار ظاهر نشود و هم و هم دل را درگیر و تنگی و تفکیر بهم رسید
 ازینجه شیخ میگوید مع الراحه لقلوبنا و ابداننا و یگر خطا و تحریک بسیار چیز که آدمی آنرا بجهت رفاه
 طلب کند و فی الحقیقه مهورت کاتبه و رنج و فساد و معاش و معاو باشد عیسی آن تذکره هم
 نشانی هوشیاری که عسی آن تحیموا شیئا و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون ازینجه
 شیخ میگوید و السلامه و العافیه فی دنیا و دینا و یگر آنکه چون خود متولی امور شود تحصیل که بعض
 امات را معطل گذارد از جهت سهو یا بیکی مشغول شود و بهم دیگر پردازد و چون خود غائب شود و
 بدیگری تفویض نماید احتمال دارد که آن دیگر امانت را کار نفرماید یا او را سهو و خطائی رود و بد و اگر
 گریه را هم تفویض نماید ضیاع اموال و اولاد لازم آید ازینجه شیخ میگوید و کن لنا صاحباً فی سفرنا و خلیفه
 ای اهلنا و یگر آنکه چون و طلب منافع و دفع مضار خوش کند غالباً در آنجا فراحت نبی نوع پیش آمد
 زیرا که برای دران منافع چشم هر صدمه داشته باشند یا نفع این شخص موجب ضرر دیگر که بوجه من الوجوه باشد یا نفع
 مضره این شخص موجب کم نفعی دیگر که در مثل طرار و سراق و قطع که انتفاع آنها موقوف بر ضرر این شخص
 پس استیغاثی مقصود بغیر نفس اعدا از فراحت و مغلوبه ایشان در مقابل با او میر نشود...

از نیمه شیخ میگوید اطمینان بر وجه اعدانیا و استخفاف علی مکانهم کلا یتطیعون المظنی و کلا یطی
 الینا لیسوا مع الله طس در اصل لغت یعنی برهم زدن تخاطیط و اشکال می آید و محتاج بصله علی نیست
 لیکن شیخ تعنین کرده است معنی انزال طس را یا تصدیق کرده است معنی طس را بر هیچ یک از ظاهر شیخ
 چنانکه در محلی علیها و تفهیم علی آیه هم علماء تفسیر بیان کرده اند و شیخ در اصل لغت معنی تبدیل صورت
 ایشان بصورتی خفیه تر از آن لیکن مراد انجا باز داشتن است از حرکت تا مثل سنگ و جواهر گردد
 و در عدم حرکت و مضمی در گذشتن است از جائی بجائی دیگر و مراد اینجا غیر جانب این نفس است یعنی
 و الجئی الینا لیسوا مع الله طس و آیت که ولو نشاء لطمس علی غیرهم ولو نشاء لطمس علیهم لیسوا مع الله
 دلالت میکند بر شسته از صفات خداوندی پس تلاوه کردن شیخ ماین و آیت وادین مرفوع
 برائے آنست که تبک میکند باین صفت و بکلی خاطر خود را مصروف می سازد باین صفت مانند
 آنکه در حدیث آمده است اللهم استغفرک و علمت و استقدرک بقدرتک و استقلت من
 فضلتک و استغفرک من صفت و بکلی روئے او را در دان امید قبول را قوتیر میگردد و انما معناه
 بطن این آیه نکته است پس دقیق چون شیخ متعلق است بانطلاق الفذاین و آیت او را یاد
 میدهند بهمت پرورع اعدا البتین و تفرغ الفین خود انداختن و نفس او را باین کیفیت که تاثیر از آن متبذره
 میشود می سازد و او را مغرب میگردد و میباید چنانچه تذکره قصص انجیا بخلق بخالد دلالت میکند و انزال از
 میان کامن عزیزیه میباید و تذکره قصص انجیا بخلق شجاعت را بنماید و آنرا در خبیث است آورد
 لیسوا مع الله طس این قهوه صالح آنست که داعی آنرا از غیب انواع لیسوا مع الله طس
 بدایع آرد و پدید آید چون شروع در کار کند پیش از آن ختم یکبار و یکبار بخواند و اگر در
 مجلسی در مسئله از مسائل دین یا در قضیه از قضائے معاش خصومت واقع شود و حق
 بجانب داعی باشد و خصم بحرب زبانی و دلیری غلبه میکند سه بار بخواند و اطمینان
 و جوه اعدانیا الی و لا یرجعون و بجانب خصم فکند اسکات ختم و تحیر و تبکی -
 زبان ظهور آیه ایست و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم تنزل
 العزیز الرحیم لتذکر ما انذر اباؤهم فمذ غافلون لقد حق القول علی
 اکثرهم فمذ یومنون انما جئنا فی اعناقهم اغللا فھی الی الاذقان فهم مقمحون و جئنا
 من بین یدیه ممددا و من خلفهم سدا فاغشینا هم فهم لا یبصرون شاهد اوجه الحی
 القیوم و قد جناب من حل ظلمه ترجمه ظهور لطیفه غیبه است مثل

ظهور نسیم خوش که مهب آن نزدیک شخص معین بنامند و سرایان لطیفه غیبیه است و برها لم
 شهادت بانکه در شبهات ایشان نظر کرده شود و آنرا حل کرده آید و بانکد و رقوة دل ایشان
 نظر کرده شود و بالواقع تذکیر معالجه آن نموده آید قسم بقرآن متضمن حکمت که هر آنکس تواند
 پیغامبران بر راه راستی قرآن فرو داده شود و از جانب خدای غالب مهربان تابتر ساق
 جماعه را که تمسکینده نشدند بذران ایشان پس ایشان غافلان اند یعنی قریش اترسانی
 که میان ایشان رسولی مبعوث نشده است هر آنکس واجب شد و عده عذاب بر ایشان
 ایشان پس ایشان ایمان نمی آرند هر آنکس ساخته ایم و در گردنهای ایشان طوقها پس آن طوقها
 رسیده است بزنجارهای ایشان پس این جماعه سر بالا کنند گانند و ماخته ایم پیش روی ایشان
 حجابی پس پشت ایشان حجابی پس پرده پوشانیدیم ایشان را پس ایشان هیچ بیندنا خوشتر
 و بد شکل شدند این رفعا و رسوا و خوار شدند و واپس خدائے زنده تدبیر عالم کنند
 و هر مطلب رسید هر که برداشت ظلم را با همه اولی شیخ درین فقره میخوابد که تصرف
 قهری بکار برود و حق جماعه که بغیر حق باشیخ در مجادله و مبارزه باشند خصوص جمعی که
 در باب نشروین و ترویج طریق یقین مزاحمت نمایند تحت آیه مذکور و آمدن قرآن
 با حکمت بر بهترین پیغامبران یا ذکر و تا آگاه سازد دل خود را به نشیو که از تقاسم رحمت
 الهی نصیب او شده است زیرا که قرآن حکیم را در کل ورثه نمونه هست و آن نشیو
 جامع است از باب توجه بتدلی اعظم و تخلق با سائر کلمه جامع و بذکر قرآن نمونه او را مستحق
 توان ساخت و بعد از آن آیه لمن المرسلین تلاوة کرد که منطوق آن اثبات رسالت حضرت
 پیغامبر است صلی الله علیه و آله و سلم و بطریق اشاره در آن رمزیت بحال شیخ که از در
 پیغامبران است و توفیق بارشاد خلق اصحاب او شاو در نمونه ارسال رسل است و بعد
 از آن تمیز بل العزیز الرحیم خواند تا اینجا بی بردیا آنکه ارشاد اهل ارشاد از خوانن رحمت
 الهی بر کافه خلائق فرو می آید و اسم عزیز که دلالت میکند بر غلبه و اسم رحیم که دلالت بر رحمت
 کامله و رافه شامله دارد و مقتضی توفیق اهل ارشاد میگردد و بعد از آن شروع کرد و آیه لقنذر
 قوما اندر آباؤهم فهم غافلون تا بعضی توفیق ارشاد و جمع ناس بر اهل ارشاد پیش نظر حاضر
 شود یعنی اندر غافلان و تعلیم جاہلان و بجانب خدا کشیدن گمراهان را بعد از این آیات قهریه
 آورد تا در ضمن آن آیات هست کاسنه او بچوش آید با همه ثمانیه سر درین سله و دخیل است یکی

آنچه عارف محقق چون برائی دفع ابد استوجب میشو و سخت به نسبتی که خدا تعالی در دل و سینه
و دلیعت نهاده است متوجه میگردد و او آن را میچسباند و مخاطب خود را بآن آگاه میسازد و بعد
از آن اقدام میکند به تصرف قهری زیرا که بصل بضاعت او همان نسبت است و در جمیع
تصرفات **الفان** چهار اشعار یافت کهف و ان در المصیف فانمت ظل و دوم آنکه چون
عالم بخواص اسما و آیات میخواهد که کلمات جلالت را تلاوة کند و صورتی مشابه آن کلمات متخضر
سازد و در الابد است که هم وزن آن از کلمات تجالیه تلاوت نماید تا نشود که نفس داعی از ان
انزید و برگردد و پیش از آنکه مدعو علیه چنانکه در قصه حضرت صالح علیه السلام مذکور است ماه همه
بماله علمائے فیه ذکر کرده اند که انا جلنا فی اغنا قهم و جلنا من بین ایدیم متماثل است
برای یاس ایشان از انتفاع با آیات قرآن عظیم و فهم اسرار شریع مشتمل ختم الله علی قلوبهم
در جائی دیگر لیکن باعتبار دلالتی که در فال و اعمال تصرفیه بکار میبرند زمین متعال میکند
بر تصرف قهری حضرت فیاض بر سرگران و مخالفان و پستین دست و پای ایشان و معطل
ساختن آنها را از دیدن اشیاء و محسوس گردانیدن ایشان از آمد و رفت و سعی و مضامح
خویش و حیران ماندن آنها از طلب خیر برائے خود باین علاقه سلسله چنان قهرانی میشود
شد و آگاه میسازد نفس شیخ را برائے همت بستن و بتخصر ساختن صورت بیکار افتادن ایشان
پایه **را** لاجه شود و وجه و غدا و وجه کنایه از بد حالی و انعکاس مراد و تخص و خبیثه سعی است
و قصد شیخ اینجا را اخبار است بحال گذشته و نه وعده است بانچه در قیامت با ایشان پیشتر
خواهد آمد بلکه آثار تصرف قهری است و استحضار طلب این امر مثل طلب عطشان بآب لال
و طلب مقهور مغلوب لفره خود را زیرا که همت انسان کامل اسم اعظم است و تاثیر ها همه
خامسه اگر شخصی بخون یا هر کیفیتی که ملایم استقامت نفس نباشد مثل خوف و غضب و حقد و
تشویش در امر معاش و غیر آن مبتلا شود میباید که تلاوة کند این پنج آیه را تا غفلت و برود
خود را ببرد و اگر عالمی یا قاضی یا مفتی خواهد که درس و قضائے او بر نهج مستقیم واقع شود این آیات
در ضمن توبه و با خود دارد و بعد هر نماز تلاوة این آیات را لازم گیرد و اگر شخصی نخواهد که
از میان اعدا بگذرد و اعدا را نبیند و معترض حال او نشوند لغرض حق القول لا یضره
میخواهد و بر سر گریز مدام کند و بجانب آنها بر تابد یا بجانب ایشان فز زند و اگر غلام کسی
بر خیمه باشد و خواهد که او را شحیر سازد این آیات تلاوت نماید یا نام غلام بر ورق نویسد یا

بر خرقه توب او گرد آن این آیت را بطریق طایره نویسد و در جائی که او آنجا بنشیند میماند بیا و
 یزد و یا در دیگی بنهد و سر او را بموّم گیرد و در جائی که آمد و رفت کسی نباشد یا در مقبره
 کهنه دفن کند و اگر شخصی بغیر حق خصومت میکند این آیت با شکاهت الوجوه تا ظلم
 محبت بار بخواند و بجانب او وقف کند یا در جامه او نویسد و در مقبره کهنه یا محراب غیر
 معمور دفن نماید یا بر غل پاره کهنه که از مقبره گرفته باشد بخواند و در خانه او اندازد بالجمله اول
 آیات تا غافلون صورته مثالیه آن سجاده مشتری مناسب است و آخر آنها تا ظلم بخوبیه
 در حل مناسب است و ریح اعمال مشتری و در حل این فقره را کار می توان فرمود و طس حله
 عسقی مسمی البحرین یلتیقان بینهما بر ذخر لا یغیان ترجمه معنی عالی بغایت نفیس سرایت
 کرد و در عالم سهر متقین و در غیب که مستعد ظهور بود ظاهر شد و در عالم مترکم لطینہ روشن درخشان
 سرایت کرد و در عالم تجر و انیمه کنا تیه است از فیضان الهامات ملا و اعلی باطن ارض را
 کرد و دیدار او را حلتی که با هم ملاقات میکنند در میان ایشان جانی است یکجور دیگر
 تعدی نمیکند با معده اولی یکے از مواضع همه آلت که امرائے بادشاه یا اعوان قاضی یا
 ملازمه مدرس با خا و مان رئیس با یکدیگر خصومت کنند و هر یکے جلب نفی یا دفع قرضی
 نخواهد و آن دیگر با و مراحمیت نماید و این بقاک ترکیب محبت کشد و رونق کار صاحب
 امر زایل شود نتیجہ چون بعلم خدا واد میداند که این حادثه در عالم کثیر الوقوع است اتمان
 بنماید و در دفع این در و خواست میکند که فیضی از ملا و اعلی در کار او شود که بازوار دین
 مختصمین را و محافطت صورتہ الیف فرماید با معده ثانیہ ایراد طس و جم و عشق در صدر این
 و غائی آلت که در پیش نظر خود صورت سریان الهامات ملا و اعلی در عالم محسوس حاضرند
 و انصاف خدائے تعالی با تزلال این الهامات مشاہدہ کند زیرا که استحضار این صورتہ
 و تسکین صفت اقرب است با حاجت با معده ثالثہ نزول این آتیه برائے
 بیان آتیه است از آیت آفاقے که دریائے شور و دریائے شرمین هر دو
 مجتمع شده و یکے مرز دیگرے را بر هم نمیزند لیکن شیخ بنوعی از استنباطات محی فہد
 کہ طبع نبی آدم بمنزلہ بحور است یکی بر و بار نافع خوش و آن مشاہدہ دریائی شیرین است و
 یکی درشت گو سخت روز و چشم قلیل النفع و آن بمنزلہ دریائے تلخ است و در وقت
 اجتماع این هر دو در یک مجلس یا در یک کار متفصائے اصل جلی است کہ

[illegible]

احتیاج بیان ندارد و همامه را به این فقره در اسکات اعاد و طلب جاه و حشمت پیش آنرا
 موثر است هفت بار این را خوانده بجانب آن مردم نف کند یا بر سفت نگرینه دم کرده
 بجانب ایشان پهناد جسمه تفریل الکتاب من الله العزیز العليم غافر الذنب و
 قابل التوب شدیدا العقاب ذی الطول الله الهالیک المصیر ترجمه جم دانسته شد
 فرو فرستادن قرآن از جانب خدا می غالب دانست آمرزنده گناه پذیرنده توبه بخشنده عذاب
 کننده صاحب فراخی یعنی کثرت مال و زیاده قدرت نیست هیچ معبود مگردی بسوی او است با کثرت
همامه اولی ششم درین موضع خواست که آیتی جامع صفات آئیه که موثر است در کفایت مهیات و
 حفظ از مکر و هات بکرامه نماید بعد از آن دعا می دیگر را با و ملحق سازد و در آن این آیه و زبان
 آیه الکرسی است و در آنکه متفرد است برائے بیان صفات آئیه و جامع آنهاست و امثال این
 آیات طراز آیات قرآنی است و در این آیه کریمه یازده اسم از اسماء الهی مذکور است و این
 اسماء ایهات اسماء و متعلق باین اسماء محمل اولیا باشند **همامه ثانیه** اول این اسماء باعتبار
 مرتبه هو است و به اشاره است بحقیقه بسیط که گنجایش تعداد اصلا ندارد و لا علیاً و لا عیناً
 و الله اشاره است بان حقیقه بسیط من حیث جمع صفات کمال و لحوق نوعی از شخص تعین
 با و سنه الهی در شرایع آنست که این اسم را مذکور نمی کنند بگر بوجه تعین که طرف نسبت
 واقع بشود و به قصد ثانی ملحوظ گردد نه بقصد اول زیرا که مراد اکثر تلاوة قرآن و ادعیه
 است و مقصود هدایت نوع بشر است و در وقت اکثر از صلب این کلمه صوره ثانییه میخیزد
 که مقدور اکثر اشراف و نیست و در برابر آن صوره ایستادن که بفضن ناطقه با حق رنگ
 خودی خود می باز و **همامه ثالثه** اسم دوم باعتبار مرتبه الله است و اسم سیوم عزیز و اسم
 چهارم علیم اینجا باید دانست که در متوطن تدبیر ایهات اسماء اسم است قادر علیم و الله معنی
 قادر آنست که صوره الهیه چون منقطع شد در نفس رجائی قهر او شایع شد بر همه النواع و افراد
 و هر نوعی و ضروری را ملکوتی دیگر پدید آید پس قادر و عزیز کشف میکند راهی تجلی است
 بحقایق امکانیه و گاهی عزیز را بر محن و رحیم هم تعبیر کنند و معنی الله تعین و تشخیص حقیقت
 نهواست پس الله کشف می کند راهی که این تجلی راست بحقیقه بود چون در مرتبه عقل
 پیش از نفس رجائی جمیع حقایق ظاهر شدند این تجلی اعظم را راهی است بمرتبه علم و عقل و
 نام او باز از آن علیم است و خبیر نیز صادق آنست **همامه را بعزیز**

اسم پنجم منزلی الکتاب آن مساوی محکم است اشارة میکند بصفت کلام نقی و حقیقت صفت
کلام نقی آنست که تدلی اعظم صورت نوعیه انسان را پیش خود حاضر ساخت و تدلیق نظر فرمود در وی
و در آنچه مقتضای کمال فطره اوست و موقوفه که مانع امتثال حکم فطره نخواهد بود همه و در اینجا
گشت - و رحمت الهی که ناشی است از خزانه تدبیر هکاشد چنانچه در موطن خلق بقدر سوال باده بجا
صور جواهر و اعراض ننموده اینجا تکلیف بافعال و اخلاق و اعتقاد و بقدر استعداد نوع شخص شد -
و بعد از آنکه منقسم شد رحمت بر او و آرد از زمان دیگر تدبیر و کلام شد و لفظه جدید نقل گشت بفرمود
از انسان تا او را رسول سازند و کلمات چند که معجز و مقسم خصم باشد - پس آئینه نقی گشت معین
شخص اینجا دانستند که کلام الله غیر مخلوق است سوال باین اعتبار زید و عمر و شجر و حجر
غیر مخلوق است که در علم الهی ثابت و راسخ بود که اینها در اوقات که امو وجود نخواهند شد به
جواب بآن باین است و قلبین دل از جنود حقایق تاثیر به فعلیه متعلقه بنشأت کلیه است
لیکن اعدا و اسماء الهیه آمد و ثانیة از جنود حقایق تاثیر به فعلیه به افراد خاصه - پس از اعدا
ممکنات است اول پیش از زمان تعیین شخص شد این قدر هست که در ماده و مده شرعی و
تفسیری نخواهد و ثانی در ماده و مده متحقق و مشخص گشت - این قدر هست که پیش ماده و مده
و ستوری داشت که بر همان قانون پیدا آمد به ما معجمه خامسه اسم ششم غافر الذنب و
بنفتم قابل التوب و هشتم شدید العقاب و این سه اسم از اسماء فعلیه است که تفصیل قادر باشد
یعنی چون قدرت متعلق شد بنفس حقانی و شایع گشت در جمیع نشأت و در هر نشأ ملکوتی پیدا
کرد بقدر استعداد آن نشأ باعتبار هر جنس تاثیر که در عالم باشد اسمی دیگر مشخص شد و این
اسماء غیر محصور اند اینجا بر سه اسم الکتابا کرده آمد و الایحی و ممیت و باسط و قابض و مزار و نافع و
باری و خالق و رزاق و ناصر و شافی همه ز همین باب است و حقیقت تعیین آن سه اسم آنست
که بنده گناهی کرد و نفس ناطقه او روح گناه را در مجموع خود فرو برد بحقیقت جنبه متکیف شد
چنانچه آدمی از غذای گرم وافر و برده محموم میگردد - بعد از آن بیرون از سه حالت نیست یا
اینست که کیفیت دیگر پیدا شد ضد کیفیت اول - که از آن کیفیت اولی کند - پس بنده بعد از کتابا نوب
رجوع کند بجا بقدس و بقصد خود انوار ملکیه را دفع نماید - و از ذنوب گذشته ندم و اطلاق پیش
گیرد - پس خدا تعالی بر وی کیفیتی که ضد گناه بود افاضه فرماید و این مانند تناول شربت بار
است محموم را - وقت انتشار روحانیه فیضی از ملائعلی فرو ریزد - که آن نوب از نفس ناطقه

او پیشاند و محو سازد - و آن مانند نزول آفتاب است در بروج شتویه و تبدیل هوا به
 سبب وی - و شفا یافتن محوم بغیر فعل تصدی خود - باین است که باقی ماند بر کیفیت
 جیمه تا وقتیکه نسیم بدن جدا شود - و قوه ملکیه فی الجمله منتهی گردد - پس آنجا آرام شدید بدیدید
 و آن مانند ظهور صداع و درد اعضا و کوفت خاطر و دست و پا زدن مریض باشد از شدت
 حرارت - پس فروزنب اشاره می کند به نزول فعل خود حافی از خطیره القدر و قابل التوب و
 مینماید بایجاد کیفیه علایمه بعد توبه و اعمال خیر و شدید العقاب باز، حالت اصرار است و عاقبت
 اشرار بیان می نماید به ما معه سادسه اسم نهم ذی الطول و این اشاره است بجنس دیگر
 از اسما و حقیقت او آنست که نگاه کرده شود بصفت مدح در بنی آدم - پس آنچه مورد مدح میشود
 او را برای خدا تعالی اثبات می کنند باعتبار مشابهت آثار او بآثار صفات مستعمله ایشان -
 و پس مسئله شی تر یاق ستم تشبیه گردانند غنی و ملک و قریب و علی عظیم و حلیم - و امثال آن
 از همین جنس است پس ذکر ذی الطول از میان این جنس تمام این جنس را می فهماند :-
 ما معه سابعه - اسم دهم لاله الالهو این اسم اشاره است به جنس دیگر از اسما که آنها را
 بسلبیات تعبیر کنند - و آن آنست که بصفت ذم از بنی آدم نگاه کنیم - یا صفاتی که بسبب
 تجسم و تخیر و احتیاج و ضعف پیدای شود و آن را از جانب الوهیه نفی کنیم - لا شریک له و لا
 ولد له و لا ولد له و لیس به جسم و لا جوهر و لا عرض و لا یشابه شیئا و لا یماثل شیئا - از این
 باب است پس ذکر این صفت به تمام این جنس اشاره میتواند شد به ما معه ثامنیه اسم
 یازدهم الیه الهیه است و آن اشاره است بجنس دیگر از اسما و آن آنست که خدا تعالی را
 افعال است و دنیا و افعال دیگر است در آخرت - جواز جلباب بدن عریان شویم و بر برزخ
 برسیم معامله دیگر پیش آید - و چون از قبر برخیزیم - و ارواح اشباح مزدوج شوند و قوی مثالیه
 بقوه و تاکد درین اجساد حلول نمایند معامله دیگر در رسد باعتبار این افعال وصف کرده میشود
 خدای تبارک تعالی را به اوصاف دیگر موسمی کرده میشود جناب الوهیه با سماء و دیگر الیه المصیر شاه
 اجمالی است باین جنس از اسما مالک یوم الدین نیز اشاره اجمالی است به آن ما معه ناسعه
 این آیه ذکر تکل و لیا است که معرفت ایشان بجله اسماء الهی رسیده است - و جمیع اسماء الهیه خلق
 شده اند - به اعتبار تحقیق و تثبیت غیر ایشان تلاوة آن نمی تواند کرد - و کسی که مستعد آنست و را
 اکثر تلاوة این آیه راه میدهد بجانب کمال مطلق - و ازین آیه بنوعی از استنباط انسان کمال

بالفعل میتوان شناخت - و چون ملا علی دلا سافل عظمت این آیه من حیث الازجال تلقی کرده
اند تا فاعل باشد از مکاید شیاطین و از لطایف مساوی مثل حرو و چشم زخم و وسیله باشد برای اظهار
جود الهی - و کفایت مهات و توفیق رزق و رفع صیبت عظیم جاه - چنانچه آیه الکسری نیز همین
نوائد دارد و از اینجا شخص فطن میتواند شناخت سر حدیث عظیم آیه القرآن آیه الکسری بحم الله بآینا
تبادک حیطانا کس منصفنا کفایتنا حسم عسکنا حاکمیتنا ترجمه بسم الله دروازه
ماست و سوره مبارک دیوارهای ماست و سوره یس سقف خانه ماست و کلمه کفایت
مهات ماست و کلمه حسم عسک حمایه است ما را از آفات و ما معه اولی خدا - تعالی در سوره آیات
قرآن خواص عجیب نهاده است و لهذا اهل عزائم برای آیتی و سورتی را برای مهات تعیین کرده
اند و علم خواص القرآن از اینجا مشتعبه است و نکته در صد و این آثار سرایه عظمت قرآن دلا
سافل بسبب تلقی از ملا علی پس ملا سافل تعظیم پیش می آیند و از سر حد جلد و طبعیت حبیب
مراد تلاوة کننده ساعی میشوند - و لطف و شیاطین از عظمت آن میگریزند و دست و پا میگیرند
چنانکه در حدیث صحیح آمده است لا یستطیع البطله و لا یخا وزه و لا فاجر - و حکم این هر سوره و هر آیه
حکام افنون و رقی است که آن بنی آدم در هر عصری و قطری آن را عمل میکنند و آثار و فواید
مشاهده مینمایند و ما معه ثانیه نکته در تعیین بعض آیات برای بعض مهات اطلاع است
بر صوره مشابهه که از انکار تلاوة آن در نظر عارف پیدا میشود و لا محاله آن بر طبع کلمات بسیط
او خواهد بود پس نظرمی کنند در این صوره مشابهه آنچه شبیه است به سعادت مشتری او را در مشروبات
مشتری بکار می برند و این فقیر را معلوم شده است آیه الله لطیف بعباده برزق من یشاء
و هو القوی العزیز - بعباده مشتری شبیه تر است و آنچه بعباده شمس و یک است او را در
مشروبات شمس استعمال مینمایند و برین فقیر منکشف شده که آیت رفع الدرجات و العرش علی الروح
من امره علی من یشاء من عباده لیندر یوم التلاق یوم جم بازدن لایحقی علی الله من
شی من الملک الیوم لله الواحد القهار - بعباده شمس و یک تر است و آنچه بعباده مریم میتوان
عمل آورد و نیز معلوم این فقیر گشته که ذوالبطش شدید فعال نماید بعباده مریم مناسب تر است
ما معه ثانیه اصل در تعیین عدد و اوضاع و هیات خاصه بعض مناسبات است که ملاحظه
ملکیه یا موم که تاثیر این صوره مشابهه یا اعتیاضات قریبه با جابته یا استحضار قوه مشابهه
که منبع آن تاثیر است بخصوصها و آن را به فرست میداند یا به رو یا دالت و این معنی است

بغایت لطیف است که با معنی راجعه - عارف کامل گاهی متوجه میشود بجانب آیات و سوره قرآن بیک
 دفعه و استمطار میکند جمیع خواص آنها مرة واحدة بعد از آن که بحقیقت قرآن و عظمت آن در ملکوت متنا
 شده باشد و تلفع ینماید بنور آن و متسکنا بچشمین و پس ظاهراً میشود این عارف را بعضی آثار
 قرآن علی وجه الاجمال و آن صوره اجمالیه حفظ از آفات و آنچه بخواند از انواع تصرف صرف ینماید
 شیخ ازین جنس بعض سوره قرآن و آیات او را در اینجا ذکر میکنند فخر بر این با معنی خاصیه این فقره
 حصاری است بلیغ از آفات و زوان شیاطین و ظلمه داعی را باید که در وقت خواندن آن سوره
 احاطه نور قرآن در خیال خود دارد و دست را برگرد خود بگرداند یا بعضی خطی کشد گرد امتعه خود
 و اگر پیش ظالمی برود و خوف و سطوة او غالب آید بخواند که یحیی و مقارن بر حرفه نگشتی از دست
 راست قبض کند و بگوید کفایتنا و بخواند حم عسق و مقارن بر حرفه نگشتی از دست چپ قبض نماید
 و بگوید حایتنا بعد از آن چون مقابل آن ظالم آید نبرد و دست بکشد و بجانب اوست زند -
 فنیسکفیکم الله و هو السميع العليم ترجمه بکفایت کرد خدا متعالی آنرا از شر
 ظالمان و اوست شنود و دانای با معنی اولی نزول این آیت برای بشاره آن حضرت است
 صلی الله علیه و سلم بآنچه خدا متعالی به آن حضرت صلی الله علیه و سلم معامله خواهد فرمود از کفایت شرا عدا
 و اظهار دین او بر هیچ ادیان لیکن شیخ بنوعی از استنباطات صفت کفایت از ظالمان و باغیان
 مستفهمی سازد و میداند که بشاره کفایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسبب غمی است که به
 حقیقت مدار حکم اوست و آن نصیب شخص است برای ارشاد خلق و تولی او نمودن و مواد خود
 بروست وی ظاهراً شنید که انا الله بالغ امره پس حال خود و معامله الهی را با خود ازین کلام
 می فهمد مثل فهم حرمت ضرب از کلمه لا تقل لها و به طریق تقوّل که در اعمال تصرفیه معتبر است
 این آیه را در متسک بنیایه الهی در باب کفایت صرف می نماید - با معنی ثانیه مشهود این آیه
 آنست که بحسب صحت کلمه ارشاد اشعه از نور عرش فرو می آید در ملائکه اعلی و از اینجا به ملائکه
 از اینجا در عالم شهادة پس تصرف می فرماید به الهامات و احالات در مساعی اشرار تا مراد ایشان
 به انجام نرسد و به الهامات و احالات این داعی را منصرف سازد تا غالب شود و کیدل یعنی را
 مدافعت نماید و ملائکه ساقط را لهم ساقط بنصره او و خواطر بنی آدم را برای او مسؤل گردانید
 و مانند آن و چون این مشهود تمام شود بر عارف حق سجاده به اعتبار ظهور تبدیلی کل به ذات خود دفع
 شرائین فرماید به الهام ملائکه و آنچه در حدیث آمده اللهم انما نجلک فی خورجیم از همین مقام است

و این مشهود کفایتی است که از نور عرش میخیزد اما کفایتی که از مقام تدبیر فرو می ریزد برای
 تقریب عالم بخیر مطلق بنای او بر رضای اوست بلکه بر ایقاعی بر مستعدی آنچه مستعد اوست و آنچه
 اصل فطره او محتوم است و تا معیه شالیه این آیت النفع اشیا است در طلب کفایت از شرف اعدا
 اگر داعی و دو خط باشد از مصلوق بدست موصول و التبع این آیت را در چهار کسبت سیصد بار بخواند یا در
 کسبت در هر کسبتی پنجاه بار بخواند و اگر دو خط از ذکر است بکبار یکبار هر روز ختم بخواند تا هفت روز
 و اگر میسر نشود بعد از اسم کافی یکصد و یازده بار بخواند - ستر العرش مسبوحا لعینا و عین
 الله ناظره الینا بحول الله لا یقدر علینا والله من وراهم محیط بل هو قران مجید
 لوح محفوظه ستر خمیه پرده عرش فرو بسته است بر ما و چشمه عنایت خدا بنیده است بسو
 ما به مدد خدا قدرت یافته نخواهد شد بر ما بعد از آن شیخ تلاوة می کند آیه و الله من وراهم محیط
 یعنی خدا از جان خلیف ایشان به ایشان احاطه کننده است بلکه این کتاب قرانی است با عظمت
 در لوح محفوظ نوشته شده تا معیه ولی - نزد عرش که بیان آن گزشت سیل سیل از راه الهی تا ملائکه
 بر اهل ارض می ریزد و بسبب حلول آن نور صلاح دنیا و دین ایشان بوجود می آید شیخ آن نور را
 در صورت ستر خیل مینماید و به آن ستر ستر میگردد و از امین حاسدین و باغین و کینه و در خیل است
 که قوی حیالیه و بهیمیه همه تابع عقل شوند و طلب به عنایت قوی واقع شود مقصود بنی تحسین است
 و طلب بنی خیل ستر اتم و بالغ باشد و لهذا می گوید ستر العرش مسبول علینا و تا معیه شالیه -
 حفظ خدا متعالی و کلامیه او از میان عرش گذشته بر ملا اعلیٰ بخونینوده متوجه باین بنده میشود
 به الهامات و احالات در ملاسبات این بنده تصرف فرموده اتمام مراد خود مینماید فتح آن
 حفظ البصيرة تخدیق گنجان متاع در متاع و بکلی متوجه شدن بسوی او تحیل میکند برای
 آن دو وجه که در نور عرش تقریر کردیم لهذا می گوید و عین الله ناظره الینا و تا معیه شالیه
 شیخ سیوم بارانچه در لفظ ستر و عین منفع ساخته بود آشکارا میفرماید مقصود از روشن تقوی
 مینماید که بحول الله لا یقدر علینا زیرا که تثلیث در و عاشب است و تکرار طلب متعین قوه عنایت
 است و قوه عنایت همان است روح دعا و ستر او و تا معیه راجعه این کلمات جمال
 دو وجه دارند یکی آنکه سابق بر شیخ منکشف ساخته باشند که تولی عظیم ازین وطن
 متوجه او شده است و آن تولی مثل شمع شمس در صمیم فواد او در آمده است - الحال متعین
 میشود به آن سر کنون نفس خود را به آن ستر کلمه می جنباند و اسگاه می گرداند و آن را

بمجامع همت می گیرد و اعتصام به آن می نماید و دو سه آنکه طلب می کند بطریق جزم و تبا که
 عزیمت و بریقین از وقوع آن و بحسن رجا در قبول عا پس صیغه غیر برای این نکته اختیار
 بینماید و طلب در رنگ خبر می آرد و آنچه از مقامات شیخ دانسته شد موید همان جواب است به
 ما معه خامسه و الله من در اینم محیط نزول در باب کذا کذبین است و وعید شدید است
 ایشان را به انواع عقاب لیکن شیخ ازین کلمه نوعی از استنباطات احاطه حق بمجموع مخلوقات
 از جهت علم و کفایت و حفظ می فهمد و این کلمه اسلسله جنبان آن مخفی معنوی میگرداند به ما معه و سه
 به قرآن مجید فی لوح محفوظ اصل معنی این کلمه بیان حقیقت قرآن عظیم و رد کفار کذبین است اما
 شیخ بوجهی از استنباطات درین کلمه نظر بر نسبت راسخه خود که نظر نزول قرآن است برسد بشر و
 نمونه وحی است بر افضل انبیا علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات می اندازد و آن را در ذوق خود
 مستحضر میسازد و بآن در طلب تخصیص کار میفرماید زیرا که نسبت اهل الله سعد السعوات و کیمیای
 قوی و اسم اعظم است در هر امری که بوی مشک نمایندافع و منفید باشد به ما معه سیاه
 این فقره حصار می ست بلخ از حشم زخم و سحر و آسیب جن و هر طغنه بد که باشد چنانکه بسبب الله
 باین حصار است از شرافات و زوان و ظالمان و فحشه در اینجا است که آنجا قرآن عظیم که بمنزله
 محسوس است آورد و تخیل صورت نمود که در حفظ از آفات محسوسه بکار آید و اینجا نور عرش و عین الله
 می آرد و آن امر مثالی است و ذکر ستر و عین از مثل چشم زخم پناه می دهد اینجا باید داشت
 که صورت مثالی آیات و ادعیه سبیل خلاف کلمات و تخیلات که در ضمن آن کلمات بخاطر
 میرسد مختلف میگردد و فالله خیر حافظ و هو الله رحیم الرحمن رحیم پس خدا تعالی بهتر
 است از روی نگاه بان بودن و او مهربان ترین مهربانان است به ما معه اولی این
 کلمه است که حضرت یعقوب علیه السلام بدان حکم کرده اند و قتی که بنیامین را به برادران او
 سپردند و از ایشان در باب محافظه او عهد و محکم گرفتند با ذنبت توکل از باطن حضرت یعقوب
 جوسن زد و آن سبب را بچشم حقارت دیدند و از آن حساب نه گرفتند و کار خود را تفویض
 بحضرت ربوبیت نمودند و حفظ و کفایت او متکشانند ما معه ثانی شیخ نوعی از استنباط
 حال از احوال صوفیه را در ضمن تلاوة این آیه می فهمد و آن تهلیل است بر اسباب ظاهری و
 بچشم حقارت و نگرسیستن آنرا از آن اسباب بجانب حفظ الهی گریختن و ترک همه بنوده بذیل
 حفظ ایزدی پناه جستن و تلاوة این آیه او را تحقیق این حالت دلالت می کند و توکل را

که کاسن آید قلب شیخ می جنباند و هر رونی کار می آورد و این حال مشهود این آیه است و
 مدلول اوست نزدیک کل ال احوال به ما معه ثالثه این کلمه اربع سیست در باب حفظ
 نفس و اولاد و احوال از غر متوقع پس اگر شخصی خواهد که متاع له از کرم محفوظ ماند یا از شر و زور
 ناموس باشد در بعضی آنرا تأخیر کند بر کاغذی یا بر سفال یا بره و آن را در تاسخ خود نگا بدارد - و اگر شخصی
 در راه خوف قطع طریق یا ذرد و هشته باشد یا ظالمی می خواهد که بروی تعدی کند اگر در نماز حلاوة
 بیشتر میاید بر سفته صلوة التبتیم چهار رکعت بخذارد و این کلمه را سیصد بار در آن بخواند و اگر در ذکر
 بیشتر لذت دارد یک هزار و یکبار ختم این بکند اگر تواند یک هفته هر روز همین ختم بخواند و بهترین ساعت
 مثل نصف لیل یا وقت زوال یا بعد عصر یا پیش از طلوع آفتاب و الله اعلم - ان ولی الله
 الذی نزل الکتاب هم یقولی الصالحین ترجمه بر آئینه کار ساز من خداست آنکه فرو
 آورده است قرآن را و او کار سازی میکند ثالثه کار اینرا ما معه ولی این کلمه است که
 خدا ایتعالی حضرت پیغمبر اصلی الله علیه و سلم کرد که آن حکم فرماید و تمیذ که کفار بر عبادت اصفنام
 اصرار نمودند و تیرسانیدند بآنکه این اصفنام در حق شما ضرر خواهند رسانید قال الله تعالی قل ادعوا
 شرکاءکم ثم کیدون فلا تنظرون ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یقولی الصالحین یعنی من
 اندیشه های بد شما نیست رسم و از شما و از بتان شما هیچ ضرری بمن نخواهد رسید بر آئینه کار ساز من خدایست
 ما معه تأخیر شیخ ازین کلمه نبوحی از استنباط حالتی را یاد می آورد و آن حالت آنست که عدا غایت کند
 و اسباب ضرر این شخص جمع نمایند و هیچ وجه از اضرار او باز نمانند و غنی بدل خود بجانب ولایت الهی
 گریزد و جمیع حوایج اعتماد بروی کند و هیچ کس غیر قدرت و جو بیته موثر نداند و جمیع
 کارهای خود را چه جلب منافع و چه دفع مضار با و تفویض نماید و خود را در دست ولایت ایزدی
 بمنزل طفل در حجر مرصع یا میت در دست عساکر تصور کند شیخ ازین کلمه آن حال را کسب می کند و
 دل خود را برای آن می جنباند تا به استعاذه اقرب باشد به ما معه ثالثه اول و اعظم النوع
 تولی انزال کتاب و ضرب شریع است زیرا که مقصود به آن تولی صورت نوعیه انسان است و فایده
 آن عام است در دنیا و آخرت پس ذکر تشریل کتاب پیش نظر عارف مقصود میگردد آنکه تولی
 و تعیین آن مقام خاطر عارف را مصروف میسازد به ما معه رابعه تولی که از موطن تدبیر بخیزد
 بنامی آن بر ایفای آنچه در نفس شخص وقت لفع روح مضم ساخته اند و تحقیق مضایقات او میباشد
 آن عام است در حق مصالح و فاسق و تولی که از موطن تدلی نمیزد بنهای آن بر قبول است این شخص

از ابتدا قابل تحول و تحلیله القدس میدهند و نقطه نصیب بطرف او متوجه میگردد و وجهه کسب
مستعد فیوض با بهره و باطنه میشود بعد از این در طاعت کند میکنند که الا ان الله احب فلانا قاجوه فی حق
و از اینجا الهامات بر ارض نازل میشوند و کار سازی او در همه امور و حفظ او از جمیع مکاره از اینجا بطور میرسد
چون اینجا مراد همین تویی بود فرمودند و هویتوی الصالحین : یا معصمه خامسه این آیه تا شری
منج وارد و در نفقه الخیب و تحصیل نظام مدنی و منزله اگر داعی حلاق نماز بیشتر دارد و بر سهیم
صالح استیج خواند و اگر لذت و کز زیاده ترایا بد بعد و اسم دلی بعد هر نماز بخواند حسبی الله لا
الله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظيم ترجمه کفایت کننده من است خدا یعنی نیست
هیچ معبود مگر او بروی توکل کردم و او پروردگار و عرش بزرگ است : یا معصمه اولی این ذکر است
که خدا یعنی تویی به آن مگر در اینجا خبر خود را و قیلت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم امت خود را دعوت مینمودند
یا سلام و انواع چیز و از میان ایشان جمعی نفاق هرزیدند و به او ب آنحضرت صلی الله علیه
سلم مبتدا و بت شدند پس خدای تعالی فرمود فان تولوا فقل حسبی الله یا معصمه ثانیه مشبه این ذکر
زویه قدوة و جو بهیست که تنها در عالم تصرف می کند و از موطن مدلی چون الهامات فرو می آید
و جمیع ملامتات شخص حلول مینماید و از نفس مال و له و جاه از جانب این الهامات ضیق نیست اگر
ضیق هست از جهت جمله کسب شخص خواهد بود که متقنی کفایت او از یک جهت شده و در جهت اخر
اشاره بهین معنی کرده شد و حسبی الله : یا معصمه ثالثه لا اله الا هو چندین معنی دارد یکی آنکه
مجبور نیست مگر ذات حق دیگر آنکه متولی امور و غالب بر جمیع مخلوقات نیست مگر حق و این معنی
بطین معنی اول است زیرا که انحصار عبادت نیست مگر از جهت انحصار تویی دیگر آنکه موثر در عالم نیست
مگر قدرت و جو بهیست تنها دیگر آنکه خالق سموات و ارض و سایر موجودات نیست مگر الله تعالی
و این بطین معنی ثانی است دیگر آنکه تحقیق حقایق اشیا بحقیقت نیست مگر بر روز حقیقت و احده
و مظاهر هستی و این بطین معنی ثالث است با جمله مراد اینجا معنی انحصار تویی است در حقیقت مدبره
مستوی علی العرش لهذا در وسط حسبی الله و علیه توکلت لا اله الا هو آورده شده تا دلالت کند بر معنی
باید و اگر در قرآن عظیم لا اله الا هو برای معانی بسیار می آید چنانکه ظاهر آن لا اله الا الله و استغفر
لذنبک کنایت است از معرفت توحید تویی و در آیه ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه
اشاره است بتوحید خلقی الله ملک السموات و الارض گاهی بمعنی ترغیب نصرة است و گاهی
بمعنی ترهیب از عقوبت و این از غرائب قرآن عظیم است فند بر : یا معصمه اربعه علیه توکلت

و صورت خبر است و معنی انشای صفت اعتماد گویند که این کلمه خبر است و حاله است و تحقیق اوست
چنانکه آن کلمه صبر و جمع صدر و تحقیق اوست که بر دو اوز یک شمع میبویشد و با یکدیگر متلازم اند پس این کلمه
عارف را حقیقت این مقام آشنایی سازد چنانکه در بخاری عرف آن کلمه بر وجه صدر و ولایت مینماید
یا معنی خاصه و بهو رب العرش العظیم ایراد این کلمه نزدیک عارف مثل میسازد و حقیقت تویی را که از
تدلی غلم میخیزد چنانکه ضولین گفته اند که تعلیق حکم بشتن دلالت میکند بر عادت مبدع اشتقاق همچنان ایراد
و صف رب العرش العظیم در پیش عارف مستحضر میسازد صورت نور الهی را که بواسطه ظهور بر عرش و
استقبال بران در عالم منبسط میشود و ایراد لفظ عظیم بر آن تاکید استعنا را اوست یا معنی خاصه
شیخ ابوالحسن در خواص حبیب الله و نعم الوکیل ساله نوشته مسیحی بالسر الجلیل فی خواص حبیب الله و
نعم الوکیل و آنجا در خواص این کلمه طریق تسک بآن کتابت و تلاوته و استغفار نموده و هر چه در
حبیب الله و نعم الوکیل گفته همه در جمیع ادعای الهیه جاریست بلکه بهتر و موکد تر از آن با یکدیگر
حفظ از مضار و طلب نفقه الغیب و الفرة بر اعدای کلمه یا نیست عجیب تاثیر ختم آن بعد از آن
و بعد و کافی و بعد و کفیل و بعد و ناصر بخواند و با جمله بعد هر اسمی که بجا جتی باشد موثر است
بسم الله الذی لا یضمر مع (شبهه شکی) فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العظیم
یا مع اولی تبرک میگردم بنام خدا که ضرر نینکند به نام او چیزه از مضار در زمین و در
آسمان و اوست شنوا و انا یا مع ثانیه این دعایت که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در باب
و سه فرموده اند که صبح و شام سه بار آنرا بخواند ضرر نرساند و او را چیزه از مضار نینکند
در دفع مضار یا مع رابعه چون اسماء الهی و شرائع نازل شد نه تا تقرب کنند عباد الله بآن عظمت
این اسماء در علاء اعلی ظاهر شد و علاء ساغر از علاء اعلی آنرا اعلی اجماها تلقی کردند و این بلا
ظهور اسماء الهی است باز چون اهل اند تقرب کنند بآن اسماء و اکثر تلاوته آن نموده و نوین
ایشان صورت مشابهی بر اسمی جدا جدا متمثل شد و کتب اعمال چون آن تلاوته در نامه اعمال نوشته و آن
صورت مشابه را و صحائف منقوش ساختند و از آنجا در خطرة القدس عود نمود مانند انتقاس صورت
در آئینه از آئینه دیگر و اعلم خبر او این آخر سلطنت اسماء الهی است طبیعت عالم از اسماء الهی متاثر شد
و بجا برقی و افسون تاثیرات آن در عالم فاسد گشت آنها را در دفع مضرات ارضی مثل سحاب و هوام
مضرات سماوی مثل نم و بوم و جن می توان استعمال نمود و برای هر مضار اسمی است خاص که
و دفع ضرر اوست لیکن عارف نه این اسماء را جماعا ملاحظه میاید و از همه دفع واحد تسک میشود

در دفع مضار ایضا بهین معرفت غیبه اوست درین دعا، یا معده ثا لثه نکتة در آنگه گفته شد
 لا یضر مع سبیه شیء و گفته نشد لا یضر مع شیء آنست از عبارت اولی وصف ذات الهی شد و عبارت
 ثانی و وصف اسم و چون مقصود اشعار است تا آنکه علقه قبر او بر مضار و بیکار شدن از ضرر زیناسب
 اوست بذات الهی واجب شد اختصار عبارت اولی به یا معده رابعه این دعا تاثیر طبع دارد
 در صحت هر مضار را بجز او مثلی سبعة و نامه و آب سرد به نسبت میزد و آب گرم به نسبت محروم و آبی
 و غذائی که احتمال ضرر او یا احتمال عین نبرد یا سحر دروست باشد و او جلع و او رام و امثال این شخص
 که از وی خوف و قاحت دارد می باید که این دعا سه بار یا هفت بار بخواند بجز آنکه در روز یکشنبه
 کند یا بی جنب اوست کند و اگر حاضر نباشد صورت او را در خیال حاضر کند و بنیت او کند بخواند
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ترجمه طاقت بازگشتن نیست و توانائی
 کار کردن نیست الا بعد از خدای بلند قدر و بزرگ مرتبه یا معده اولی این کلمات معجزه است عظیم
 آن معرفت آنست که چون طبایع موجودات با لوازم و مقتضیات آنها موجود شد قهرمدا، دیگر
 بار او را در گرفت تا اینهمه آتشید بد بخیر مطلق پس به بسط و قبض در هر طبعی تصرف فرمود پس عالم خورده
 عادات مألوفه پیدا گشت و بحقیقت آن نیز عادات از عادات انیمائی در جمیع ازمنه و در جمیع مل
 جاریست یا معده ثانیه چون عارف این حال در نفس خود متفلس می گرداند یعنی هم عقل او این
 می فهمد و هم خیال و هم هم آفرانند و می نماید و جلب می کند این حال تا تشری را در عالم دان
 باز ماندن بعضی ملاسبات اوست از تاثیر چنانکه دانسته باشی که اعتقاد در بسیاری از ملاسبات اثر
 میدهد و این حال اعتقاد بمنزله دعا و دعای باشد و این طلسم طلسم کننده در جلب نفس از مبداء
 فیاض این معنی در معاد واضح تر ظاهر شود لهذا لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله می افشاند
 از نفس قائل خود معانی را از سبیه عقاب باز میدارد و اشاره بهین نکتة است در حدیث لا حول
 و لا قوة الا بالله کنز اسرار کبیر الحجة و هم چنین امید منقصر است و شق ختن آن که خدا تعالی بخوار است بعض
 گناهان از نفس بن شخص افشاند به یا معده ثا لثه این کلمات تاثیر طبع دارد در سحر و در عین رجعت
 و در دعا و در همت و اهل بهت و هر چه بدان ماند عمیق تاثیر بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء
 فی الارض و در دفع مضار محسوس غالب تاثیر لا حول و لا قوة الا بالله و در دفع مضار غیر محسوس چنانکه در
 بسم الله و ستر العرش تقریر کردیم + اختتام مقصود تمام شد مقصود بتامی کیست چند یا معده
 در ضمن نوزده فقره و چون اینجا رسیدیم از شرح حزب البحر بتو می که راوده کرده بودیم باز می گشتیم

والحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و آن همه حکایت امر و جدائی بود یک دفعه مانند برق
درخشیده و ثانیاً هر چه بر لوح محفوظ ماند تحریر نمودیم الا قدریکه بحفظ حدیث و علم دانشمندی تعلق
داشت الخال باک نیست که طرق دعوت حزب البحر که بعضی مشایخ آن را در کتب دعوت نوشته اند حکایت
کنیم تا متعلقات حزب البحر را احاطه کرده باشیم خلاصه جمیع از اصل دعوت گفته اند هر که خواهد
که حزب البحر عامل شود - اول به نیت ادای انصاب با ترک جمالی و جمالی و اعتکاف روز چهار
شنبه و پنجشنبه و جمعه و زده دارد هر روز بعد غسل در یک دوکانه بکشد و بستاند بار بخواند یا
دوازده روز ایام فرونی نور ماه هر روز سی بار بخواند فقیر گوید یعنی عنده این مدور ایامی آن انیت
کرده اند که درجات شمس سید و شخص است در زمین مثله یا در زمین دوازده سرج و الدائم
اگر بایدها بخواند که او را زبان رساند یا در موضع افتد که درندگان غالب باشد هفت بار این حزب را
خواند و بر دست خف کند و دست بر تمام اعضا فرو آورد و اگر در کاسه در مانده باشد باید که
در مقام خالی مصفا بعد غسل دو رکعت نماز بخواند و بعد از سلام این حزب پنج بار یا هفت بار بخواند
برای محبت دوازده بار یا هفت بار بخواند بر گلاب بدید چون بر حسب کنار رسد هفتاد بار بخواند
بخونیم کجاست و الذین آمنوا الله جلاله و بعد از آن گوید خداوند اجبت فلان بن فلان در
دل فلان بن فلان پدید آید و سه روز بهین تیب بخواند هر گاه آن شخص مقابل آورد و قد رسد از گلاب
کف خود الیه بر سر خود فرو آورد و بر سر قهر اعدای تا دوازده روز هر روز سی مرتبه بخواند
چون باطمینان و جوه اعدائش یا شاست الوجوه برسد هفتاد بار بخواند یا قهر اعدائش الشدیدان
الذی لا یطاق انتقامه بعد از آن گوید خداوند فلان به قهر خود مبتلا گردان و دشمن و گوشت و
زبان او را بسته ساز فقیر گوید یعنی عینه شخصی که دشمنی در دین داشته باشد بر سر او شاست
الوجوه مناسب تر است و شخصی که دشمنی او ایهیته اموز دنیا بود و الطریق اولی تر است
از بر سر شفاء و الهی دوازده روز هر روز دوازده بار بخواند الحمد لله الذی لا یضر برسد هفتاد
بار بخواند و نشرل من القرآن یا هو شفاء و رحمة للمؤمنین یا شانی شفاء یخفف فلان و بحیثه سلاطین و
امراء دوازده روز دوازده بار بخواند و چون به یامن بیده ملکی کل شی برسد هفتاد بار بخواند یا
عزیز بعد از آن گوید عزیز گردان مراد چشم فلان بن فلان پس زبان سه بار اما انزلناه بخواند
بعد اتمام دعوت هر گاه بخواند او را و این حزب یکبار بخواند و بجهت امنی راه و سلامتی سفر قبل از
سفر شود سه روز با صوم و شراط دعوت هر روز دوازده بار بخواند چون بحال الله المجدد علیها

برسد هفتاد بار یا حفظ مخطی من جمیع البلیات یا ارحم الراحمین بخواند بعد ازان در وقت بولان
 شدن فرود آیدن و محل خوف گلیا بخواند باشد بجهت حفظ کشتی پیش از آنکه سوار شود و ستر روز
 هر روز هفتده بار بخواند چون به سخننا هذا البحر برسد هفتاد بار یا حفظ مخطی من جمیع البلیات
 یا ارحم الراحمین بخواند و بگوید خداوند خود را مال و اسباب رفیقان خود را امانت بسیارم بخیر
 بسا عل برسان بولند ان درستی هر پنج وقت این حزب یکبار زود خود سازد و اگر طوفان یا
 آتشفشان که از اطرافان فرو نشیند بخواند باشد و بجهت تو تکبری تا شش روز هر روز سبت بار
 بخواند چون ان شاء علینا من خزان رحمتک برسد هفتاد بار یعنی غنی یا زقاق ارزقنی رزقا
 طیباً و اسق بغیر حساب بخواند و هر روز هفتاد و رویش را نان شیرینی بوس خود بد بدارد و با
 فتح بروی کتاده گردد و بجهت ادائے قرض تا شش روز هر روز پانزده بار بخواند چون ان شاء
 برسد هفتاد بار بگوید اللهم کفنی بجلالک عن الک و اغنی بفضلك عن سواک بطاعتک عن عصیةک
 بجهت کتاش بخت و خیران بر آب بارین یا بر آب چاه که شب کشیده باشد تا شش روز هر روز بی بار
 بخواند چون بر هب لنا من لدنک آه برسد یا فتاح را بعد و جل بخواند بعد ازان بآن آه است
 و پاشسته آب بجای پاک اندازد که بای کسی بر نرسد - یقال فی وجه العدة الحرب حم لا یضر
 و قد کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لها فی بعض غزواته و یا امرها الصائم
 و تحقیق بود رسول الله صلی الله علیه وسلم که یگفت آن را در بعض جیاد های خود امر میفرمود و این
 و کان حبیب بن سلمة یستحب اذا التقى العدو ان یقول لا حول ولا قوة الا بالله
 و بود حبیب بن سلمة که دوست داشت که هرگاه ملاقات میکنند بگوید لا حول ولا قوة الا بالله
 العلی العظیم - و روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال کل یوم لا
 حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
 صد بار نذرند فقر و راتا به ابد و روایت از ابو موسی
 الاشعری قال له النبی صلی الله علیه وسلم لا ادلک علی کثر من کثر الجنة قال
 اشعری فرمود او را نبی صلی الله علیه وسلم ای راه نه نام ترا بر خزان از خزانها که خست گفت
 بل یا رسول الله قال لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و مما ینفع لوجع
 بلا یا رسول الله فرمود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و از آنچه نفع دهد بر درد

حبیب
 بن سلمة
 بن جریج

نضیع البعازم یدک علی راس الوجیع - ویقول بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب
 بنهد و غافقنده دست خود را بر سطح دست و گوید -

الارض رب السماء بسم الله الذی سمی بركته وشفاء بسم الله الذی بید الشفاء

بسم الله الذی لا یضر شیء فی الارض ولا فی السماء و هو السميع العليم بکر
 بایه

ذکرت ثلث مرآة اوسع مرآة - وروی عن بعض الثقات انه قال اذا کنت فی
 بگویند این سه بار بایست بار و روایت است از بعضی - باینکه اگر گفت هر گاه بایستی تو در

سفر فوجیه الحرب فاقراء سورة اذا زلزلت واضرب بیدک علی الارض
 سفر پس باینی رهنما پس بخوان سوره اذا زلزلت و بزین دست خود بیه زمین

وادم بالتراب فی وجه الحرب وامسح بیدک علی راسک ثم اقراء واضرب
 و میدان خاک و در روی رهنما - و بال دست خود بر رخ و باز بخوان و ضرب

لهم طریقات فی البحر یبسا لا تخاف در کاف لا تخشی وجعلنا من بین یدین
 بهم طریقان فی البحر یبسا لا تخاف در کاف لا تخشی وجعلنا من بین یدین

سلا ومن خلفهم سدا فاغشینا هم فهم لا یصرون - حلف الراوی
 سدا و من خلفهم سدا فاغشینا هم فهم لا یصرون - حلف الراوی

ایمنا موکد انه وجب الحرب نهارا ففعل ذک و قد تحت شجرة فی سلوا الیه
 موکد که تحقیق یافت و بزین را رو کرد بخوان و بنشین زیر درخت پس سجد و بپوشد

لمیره و قال بعضهم لبعض الساعة کان ههنا وروی عن بعضهم انه
 نزد و دیدند او را و گفت یکدیگر که این وقت بود اینجا و روایت است از بعضی و این

قال من اراد سفر و احب للسلامه فیه من کل خد و فلیصل رکعتین
 که هر کس اراد سفر کند و دوست دارد سلامتی خود و در سفر از هر خدات پس باید که بخواند دو رکعت نماز

یقرء فی الاولی لفاتحة و قل یا ایها الکافرون و فی الثانیة الفاتحة و
 بخواند در رکعت اول فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم فاتحه

قل هو الله احد و بعد السلام یقرء سورة الا لاف فلیقل انت الصاحب
 قل هو الله احد و بعد از سلام بخواند سوره الا لاف فلیقل انت الصاحب

فی السفر والخليفة فی الاصل والمال والمملك فاصبحني فی سفری هذا السلوابة والعاجية

واخلقني فی اهل ووالی وولدی بخیر یا ارحم الراحمین . اقول لوقال اللهم لیسن
 من می گویم اگر گوید این دعا

امودنا الی المحی الینا کان مثل ذلك واذا قال المسبحون او المذنبون ما شاء الله
 تمامین لفظ باشد مانند آن دعا و هر گاه گوید کسی که در بند باشد یا سیر کرده باشد

کان لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم الف مرة حسبنا الله ونعم الوکیل
 این دعا هزار مرتبه

الف مرة فی مجلس حد خلاص الله تعالى معجلا قلت لوقال مکان حسبنا الله
 هزار مرتبه در یک نشست برای دهد خدا تعالی برود می گویم اگر گوید بجای این دعا این دعا

ونعم الوکیل حسبه الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش
 ونعم الوکیل حسبه الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش

العظیم کان مثل ذلك فان تو لوافقل حسبه الله لا اله الا هو علیه
 باشد مانند آن دعا این دعا

توکلت وهو رب العرش العظیم خاصية هذا الآية تعطف قلوب المعاضین
 خاصیت این آیه که مهربان می کند دل مهربان را

على من اعرضوا عنه وينفع من کید الکايدین فمن قرء لیلته الجمعة نصف الی
 هر کس که بزرگوار باشد از او نفع می دهد از کفر مکاران پس هر کس که بخواند شب جمعه وقت مناسب

ثلثین مرة وقال فی آخر اللهم انت یارب حسبی علی فلان بن فلان وفلان
 ستمی یا . و گوید در آخر آن این دعا برای ذکر نام او بگوید

بنت فلان واعطف قلبه او قلبها علی او ذلله او ذلها فی فان الله یعطف
 یا برای مونس باشد برای ذکر هر مونس پس تحقیق الله تعالی مهربان

قلبه علیه وید الله وسمن بعضهم قال حسبی الله لا اله الا هو علیه قلت
 گرداند دل او را ببرد و مطیع او سازد . و روایت است از بعضی که گفت این دعا بخواند

وهو رب العرش العظیم سبع مرارة فی المساء یغفر الله تعالی ما به صادقا
 هفت بار در وقت شام کفایت کند او را الله تعالی بر همه اراده کرده است

کلمہ کو کاذباً تم کتاب العوامع والحمد لله تعالیٰ اولاً و آخری وظاً امر
مصدق باشد یا کاذب۔

و باطنا وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد والدہ واصحابہ اجمعین برحمتک

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اعلان

ساجران باوجود مشترک خردشمار کی خدمت میں ملتس ہوں کہ اگر کتابی جیسا بلا اعانتہ حق تعالیٰ اس
کتاب کے چھاپنے اور چھپوانے کا قصد دل میں نہ لائیں۔ اور یہ امید نفع تبدیل اقبیان کثیر
کی رحمت نہ اٹھائیں۔ کیونکہ یہ کتاب مصنف صاحب مکی وراثت میں کترین کو بی بی ہو۔
او علاوہ اس کے حسب قانون داخل حبسبری کو ذمت میں بھی کی گئی ہے اور اس کا نفع
واسطے اجراء مدرسہ کتبہ حضرت مولانا شاہ خیر العزیز صاحب رحمۃ اللہ علیہ کے مفہ کیا میں بطور اطلاق کیا
خدمت شریف ہے بلکہ جن صاحبوں کو اس کتاب کی یا اور رولوں کی خواہش ہو۔ بطبع حدی متعلق سے عزیز ہی ملی طلب
زیادہ بہ سلام۔

رسالہ مفصلہ ذیل از تصنیف لطیف حضرت مولانا شاہ ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ اور ایک سو
ہر قسم کی کتابیں منطبع احمدی متعلق مدرسہ خیرینہ سی شہر دہلی میں مل سکتی ہیں + + +

قرآن شریف و تفسیر ترجمہ مولانا شاہ ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ مسوخی سلفہ یعنی شرح مکتوب المعارف۔

سرور مجزون سے الامین المامون دوزی ترجمہ نور الیون حجتہ اللہ ابابوز غریب منہی۔ از لایہ الملقا ملائکہ الخلفاء

ولی الجیل مع ترجمہ و الموموم بر شفاء العلیل باعنا قد فوز الکبیر مع فتح الخیر عربی فارسی ہول کر عقد الجیہا و التعلیل

سالہ ہایت التعلیل سالہ ہایت التعلیل مع ترجمہ و الموموم بر شفاء العلیل باعنا قد فوز الکبیر مع فتح الخیر عربی فارسی ہول کر عقد الجیہا و التعلیل

نصاف مع ترجمہ و الموموم بر شفاء العلیل باعنا قد فوز الکبیر مع فتح الخیر عربی فارسی ہول کر عقد الجیہا و التعلیل

مکتوبات مع فضائل ابی عبداللہ ہوا مع شرح حزب البخر سلطانات مع رسالہ جزا لطیف و بیچشت نامہ مع رسالہ محمد تمجیل البخاری و ابی تمیمیہ قابل دید۔ در بیان طلسم البی۔ دانشمندی مع ترجمہ اردو

فیوض الحرمین مترجم۔ یہ وہ کتاب ہے قصیدہ الطیف فی شرح در الفین بخت بخت البی الکرم مع ترجمہ اردو جس کے عرصہ کو شایع ہو اور قومی یہ سید العربی العجم شرح فارسی کتاب قابل دید ہے۔

خمسہ رسائل حضرت شاہ ولی اللہ صاحب جمعیہ تصنیفات حضرت مولانا شاہ عبدالغفر صاحب ذیل رسائل نہیں۔ محدث دہلوی مع

الاسان البیض مشاع الحرمین سلطانہ نامہ عربی مع ترجمہ اردو بخار نافہ فارسی بستان المحدثین ختمہ رسائل آمدہ فی مائرا اجداد فارسی تبدلہ الابریزیہ فی اصول حدیث فارسی قابل دید۔ آری مصنف علیہ الرحمۃ نے اپنے اللطیفہ الخزینہ۔ آباؤ اجداد کا حال لکھا ہے عظیمۃ الصدیقہ فی انکسار المعجزہ رسالہ قابل دید ہے۔

تاویل الاحادیث مع ترجمہ اردو قابل دید

مفتقلہ ذیل رسائل زیر طبع ہیں۔

ہوا مع شرح حزب البخر اردو خمسہ رسائل حضرت شاہ ولی اللہ مجموعہ قصائد حضرت شاہ ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ اردو صاحب رحمۃ اللہ مع قصیدہ امیہ

وقصیدہ تائبیہ وقصیدہ مائیمہ وغیرہ مع شرح اردو و معہ اعراب قابل دید

غیاث اللغات نظامی ہدایتہ مع الکفایہ

حاشیہ بیضاوی بستان ابوالیث مترجم



